مراد باہل سنت کسی ست کہ بر طریقۂ رسول خدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم واصحاب او باشد چہ سنت قول وفعل وتقریر
رسول را گویند ومتمسک بدان صاحب سنت ست واصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در اتباع سنت وی علیہ السلام
پس ہر کہ بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداع وزیادت ونقص در دین واختراع واحداث در شرع مبین وی سنی ست
وہر کہ سرموی از طریقۂ رسول وصحابہ مخالفت داشتہ باشد در وی بُعد از سنت ست بقدر آن مخالفت وثلمہ ست بمقدار
خلاف سنت وہر طائفہ بجای خود مدعی تسنن ست ومیگوید کہ ما اہل سنت وجماعتیم حالانکہ چنین نیست چہ عمدہ درین باب
عمل ست نہ دعوی وعلامتش عدم تقیید بغیر کتاب عزیز وسنت مطہرہ وخلع ربقۂ تقلید احبار ورہبان ست لیکن این
امری ست کہ متمذہبان بسد آن پرداختہ اند وممکن سہل را محال ممتنع وانمودہ وانی لہم التناوش من مکان بعید گمان
کردہ اند کہ مدعی معرفت قرآن وحدیث محجوج ست وباب معرفتش مسدود ومثل سد یاجوج وماجوج وانیمعنی بر ممتحن
اقوال وعارف مؤلفات رجال مخفی نیست بلکہ اظہر من الشمس وابین من الامس ست پس حاجت اطالت مقال بذکر آن
قیل وقال درین محال نیست ونیست این سخن از من مگر نفثۂ مصدور ومظہر صدقش روز عرض ویوم نشور ست ؏
بوقت صبح شود ہمچو روز معلومت + کہ باکہ باختہ عشق در شب دیجور + ومراد ناظم درینجا از لفظ اہل السنہ تعریض بمعتزلہ
ومبتدعہ ست کما سیصرح بہ فی النظم ولکن آنچہ در کتب معتزلہ ست اقرار ست بثبوت عذاب قبر وسوال ملکین واحدی
از ایشان دران مخالف نیست آری معتزلہ در کتب خود ذکر کردہ اند کہ ضرار بن عمرو اثبات عذاب قبر نکردہ وضرار از
معتزلہ نیست بلکہ از فروع جہمیہ ست میگفت کہ رویت خدا تعالی در آخرت بحاسۂ ششم خواہد شد وہمہ معتزلہ ہرگز منکر
عذاب وسوال نیند ونسبت مذہب ضرار بسوی ایشان از عجائب روزگار ست ودر حقیقت این تقصیر ست از بحث
ورمی خصم ست بہر حجر ومدر وسلم را ارتکاب مثل اینمعنی روا نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزلہ نسبت
کردہ چنانکہ ناظم درینجا بعمل آوردہ حال آنکہ کتب معتزلہ بر روی زمین موجود ست وایشان فرسان اسناد وجہابذۂ
نقاد اند پس چرا استثبات در روایت نکردند ودر معرفت مذہب خصم باین ہمہ تقصیر راضی شدند وچیزیرا بایشان منسوب
یعنی نووی وسیوطی ۱۲
نمودند کہ ہیچ صغیر وکبیر ایشان بدان قائل نشدہ بجان آفرین کہ جنایات بعض بر بعض بسی بزرگ ست ہر طائفہ بسوی
طائفۂ دیگر نسبت ہر بلیہ میکند وآن دیگر این گروہ را با قوالی رمی مینماید کہ وی از آنہا بری ست حال آنکہ حق آنست
کہ ہر مومن ملاحظۂ صحت نقل بطریق معروف کند واز مولای واحد قہار خود در نسبت قولی وعملی بسوی ہر کہ باشد
اندیشہ نماید وگر گفتیم کہ ضرار معتزلی ست باری نسبت مقالۂ یکی بسوی تمام طائفہ یعنی چہ ہمبرین قیاس احوال وماجریات
طائفۂ مبتدعہ با جماعۂ نجدیہ ست کہ چیزہا بر ایشان بربستہ اند ونشانی از ان در مؤلفات ومقالات این گروہ نیست
وحجج جمع حجت ست بمعنی برہان ودلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی وأسنہ جمع سنان ست وسنان آہنی را
گویند کہ در رمح آنرا ترکیب دہند برای طعن وجرح وحجت ہا را گذر نیزہ تراز سنان از انجہت گفت کہ چنانکہ اسنہ

نفوذ ورا بدان میکنند زیاده بران این براهین ورا انکار واذ بان نافذه ماضی ست چه معلوم ست که ماضی در غیر محسوس الیغ از ماضی در محسوس باشد ابن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیحه ست بهمچنان متفق علیه اهل سنت نیز هست ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق ست انکار نمیکند آنرا مگر ضال مضل و حنبل گفته ابن عبد الله یا از عذاب گور پرسیدم گفت این همه احادیث صحاح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هر چه از آنحضرت صلعم باسناد جید آمده بدان مقریم و اگر مقر نشویم ورد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم قال تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه و عذاب قبر حق ست در گور ها معذب می شوند و نیز ابو عبد الله شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نکیر و بسوال میدهد خدای تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قال المروزی

ان سوال الملکین من قبر + حق به الایمان فرض فقل شهس + سوال مصدر ست

و اضافتش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول به ست و گذشته که سوال برای میت عام ست مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت ~~ ان سوال الملکین المیتا حق به الایمان فرض ثبتا + اشمل می بود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دله صحیحه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق ست و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته نزد مرده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجب ست زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر امت تصدیق رسول واجب ست بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و آنجا واجب شد قبول چیزی که بدان اخبار کرده ست از امور و احوال کونیه و تلقی آن بتصدیق قلب بلا امترا و معنی و حمل آن بر لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و فتح باب غلو و قیل بلکه تصدیق عین قول واجب ست اگر بفهم در آمد فهما و رنه حواله آن بقائل و عدم تاویل بکذا کذا می باید و از خدا سوال فهم باید نمود تا آنچه نمیداند علمش را بوی ارزانی دارد رب زدني علما سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم رح درین مقام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و راه طریق رشاد و سداد فرموده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر و سخن او را به آنچه محتملش نیست فرو نیارند و در بیان و هدی که مقصود و مراد اوست کوتاهی نکنند و از اهمال دران و عدول از وی آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده جز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سوء فهم از خدا و رسول اصل هر بدعت و ضلالت ست که در اسلام ناشی شده بلکه اصل هر خطا در اصول و فروع ست خصوصا اگر باین سوء فهم سوء قصد هم مضاف گردد قدریه و مرجیه و خوارج و معتزله و جهمیه و رافضیه و سائر طوائف بدع که در ضلال و ضلال افتادند موقع ایشان دران گمراهی همین سوء فهم از خدا و رسول بوده ست لا غیر تا آنکه دین در دست اکثر مردم موجب این افهام گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند مهجور گشته سوی آن التفات نمیکنند و بجانب آن بر نمیدارند انتهی آری ~~ مردم اندر حسرت فهم درست * اینکه میگویم بقدر فهم تست *

اسے قیہ القران بالاشارة + و وافقت ایاته الانارہ + انارة واضارة وسیے
بمعنی نورست بلکہ او تعالی کتاب خود را مسمی بنور ساختہ و فرمودہ قد جاءکم من اللہ نور
وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام در جمع التشتیت این لفظ را همچنین تفسیر کردہ و در
دیگر نسخ بجای الانارہ آثارہ آمدہ و این اظهرست و اوفق بمطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
واردست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او بتصریح آمدہ و درین بیت جواب سوال واردو درین مقام ست
یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و حذر از آن
و اتقاء از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما باشارت النص ثابت ست و
علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را دو جواب دیگر اجمالی و تفصیلی ست تفصیلے در شرح قول ناظم
والآیة السوال فیها کامنٌ بیاید و اجمالی آنست که او تعالی بر رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو و عمل بدان
واجب ساخت و آن دو وحی یکی کتاب و دیگر حکمت ست قال تعالی و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و فرمود یعلمهم الکتاب و الحکمة و قوله
من آیات الله والحکمة و حکمت باتفاق سلف امت و ائمه ایشان سنت ست که بر زبان رسول خدا صلعم بدان
اخبار فرمودہ و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمدہ واجب ست و این اصل متفق علیه ست میان اهل اسلام احدی
از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلعم الا انی اوتیت الکتاب و مثله معه الحدیث پس کتاب و سنت اخ و جستو یکدیگر اند
و در احتجاج متساوی الاقدام و تفصیل این مرام محرر سطور در سلسلة العسجد و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
نوشته فلیراجعها تواترت به الاحادیث التی + قد نافت سبعین عند العدة + تواتر در لغت بمعنی تتابع و پیاپی بودن ست
و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تواطوء آنها بر کذب نزد عقل محال باشد با استواء هر دو طرف و وسط باسناد
بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تواتر مفید علم قطعی یقینی ست و گفته اند افادهٔ علم استدلالی یا ضروری میکند
و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و فقه ست و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه ست قال تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و نتوان گفت که این آیه مکی ست و علم بعذاب قبر در
مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهوم ست در حق غیر متصف بایمان و بطریق منطوق از آیه
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا ماخوذ ست و این کریمه در حق آل فرعون فرود آمدہ و ملحق ست بایشان هر که
حکم او حکم کفار ست و مراد به ثبات ایشان بر کلمهٔ توحید تمکن با وست و عدم تزلزل از آن نزد فتنهٔ دین اگرچه در نار
انداخته شوند و عدم ارتیاب بشبهات کافرین و مبتدعین اگرچه مبتلای آفات انفس و اموال شوند و تثبت در آخرت
عدم توقف در جواب ست نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم دهشت از اهوال قیامت و بالجمله ثبات هر کس
در قبر و ما بعد او به مقدار ثبات او بر توحید در دنیاست و هر که در دنیا اسرع در اجابت حق ست وی در آنجا اسرع

درتخلص ترا همراه خواهد بود سیوطی در کتاب شرح الصدور بشرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث درباره فتنه
قبر که عبارت از سوال ملکین ست از انس و براء و تمیم داری و بشر و ثوبان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن رواحه
و عباده بن صامت و حذیفه و ضمره بن حبیب و ابن عباس و ابن عمر و ابن عمرو و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب
و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسماء
و عایشه بحد تواتر رسیده تعداد احادیث این جماعه سوق کرده و این بست و شش کس اند و در در منثور احادیث این
باب را به هفتاد عدد رسانیده و این باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد روات از صحابه والله اعلم و در جمع الشتیت
گفته انه ساق المصنف فی الدر المنثور کثیرا جدا من الاحادیث گویم بعض احادیث جماعه مذکوره این ست اخرج الشیخان من
طریق قتاده عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع خفق قرع نعالهم قال یاتیه
ملکان فیقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردویه الذی کان بین اظهرکم الذی یقال له محمد قال فاما
المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة قال فیراهما
جمیعا قال قتاده و ذکر لنا انه یفسح له فی قبره سبعون ذراعا و یملأ علیه خضرا و اما المنافق او الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقولان لا دریت و لا تلیت و یضرب بمطارق من حدید ضربة
فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین گویم ملائکه سوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان
مسئول تا ذکر تعظیم موجب تلقین وی نشود و لیکن او تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدارد کرمانی گفته مطارق
بصیغه جمع موذن ست بآنکه هر جزء از اجزاء آن مطرقه مطرقه بر اسها ست مبالغة انتهی و در غیر این حدیث بجای
قول کافر لا ادری آه آه آمده **و عن** انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و ان المومن
اذا وضع فی قبره اتاه ملک فیسأله ما کنت تعبد فان الله هداه قال کنت اعبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول
هو عبد الله و رسوله فما یسأل عن شیء بعدها و ینطلق به الی بیت کان له فی النار فیقال له هذا بیتک کان لک فی النار و لکن الله
عصمک و رحمک فابدلک به بیتا فی الجنة فیقول دعونی حتی اذهب فابشر اهلی فیقال له اسکن و ان الکافر اذا وضع
فی القبر اتاه ملک فینتهره فیقول له ما کنت تعبد فیقول لا ادری فیقول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول کنت اقول
ما یقول الناس فیضربونه بمطارق من حدید بین اذنیه فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین اخرجه احمد و ابو داود و البیهقی
فی عذاب القبر و درینجا دلیل ست بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو ست و ضارب منکر و نکیر اند یا غیر این
هر دو و در حدیث براء خواهد آمد که فرشته کور و کر و گنگ است با مرزبه آهنین بر وی بر گمارند که اگر بر کوه زند خاک گردد
و نعوذ بالله منه **و عنه** رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و نکیر علی المیت فی قبره فیقعدانه فان کان مومنا قالا له
من ربک قال الله قالا و من نبیک قال محمد صلی الله علیه وسلم قالا و من امامک قال القرآن فیوسعان علیه قبره و ان کان

کافر یقولان لہ من ربک قال لاادری قالا ومن نبیک قال لاادری قالا ومن امامک قال لاادری فیضرب بالعمود ضربۃ
حتی یلتہب القبر نارا او یضیق علیہ حتی تختلف اضلاعہ اخرجہ الدیلمی دریں حدیث سوال از امام زیادہ کردہ وایں دلیل ست
برآنکہ اہل قرآن ثابت القول در جواب خواہند ماند انشاء اللہ تعالی و ہرکہ با قرآن سروکار ندارد خدا حافظ اوست تا چہ
جواب بدہد و عن البراء بن عازب رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلعم فی جنازۃ رجل من الانصار فانتہینا الی
القبر ولما یلحد فجلس رسول اللہ صلعم وجلسنا حولہ کانما علی رؤسنا الطیر وفی یدہ عود ینکت بہ الارض فرفع رأسہ وقال استعیذوا
باللہ من عذاب القبر مرتین او ثلاثا ثم قال ان العبد المومن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ نزل الیہ ملائکۃ
من السماء بیض الوجوہ کان وجوہہم الشمس معہم اکفان من اکفان الجنۃ وحنوط من حنوط الجنۃ حتی یجلسوا منہ مد البصر ویجی ملک
الموت حتی یجلس عند راسہ فیقول ایتہا النفس المطمئنۃ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ ورضوان فتنسل کما تنسل القطرۃ من فی
السقاء وان کنتم ترون غیر ذلک فیاخذہا فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یاخذوہا فیجعلوہا فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط ویخرج منہا کاطیب
نفحۃ مسک وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا فلا یمرون علی ملأ من الملائکۃ الا قالوا ما ہذا الروح الطیب فیقولون فلان بن فلان باحسن اسمائہ
فی الدنیا حتی ینتہوا بہا الی السماء الدنیا فیستفتحون لہ فیفتح فیشیعہ من کل سماء مقربوہا الی السماء التی تلیہا ثم ینتہی الی السماء السابعۃ فیقول اللہ تعالی
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین واعیدوہ الی الارض فانی منہا خلقتہم وفیہا اعیدہم ومنہا اخرجہم تارۃ اخری فیعاد روحہ
فی جسدہ فیاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول اللہ ربی فیقولان لہ ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہو رسول اللہ صلعم فیقولان وما علمک فیقول قرأت کتاب اللہ فامنت بہ وصدقت
فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوہ من الجنۃ والبسوہ من الجنۃ وافتحوا لہ بابا الی الجنۃ فیاتیہ من روحہا و
طیبہا ویفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ ویاتیہ رجل حسن الوجہ حسن الثیاب طیب الریح فیقول لہ ابشر بالذی یسرک ہذا یومک الذی
کنت توعد فیقول لہ من انت فوجہک الوجہ الحسن یجی بالخیر فیقول انا عملک الصالح فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ حتی ارجع الی اہلی
ومالی قال وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ نزل بہ ملائکۃ من السماء سود الوجوہ معہم
المسوح فیجلسون منہ مد البصر ثم یجی ملک فیجلس عند راسہ فیقول ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ وغضب فتفرق
فی جسدہ فینتزعہا کما ینتزع السفود من الصوف المبلول فیاخذہا فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا
فی تلک المسوح ویخرج منہا کانتن جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا فلا یمرون علی ملأ من الملائکۃ الا قالوا ما ہذہ
الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی بہ الی السماء الدنیا فیستفتح فلا
یفتح لہ ثم قرء رسول اللہ صلعم لا تفتح لہم ابواب السماء فیقول اللہ تعالی اکتبوا کتابہ فی سجین فی الارض السفلی فیطرح روحہ
طرحا ثم قرء رسول اللہ صلعم ومن یشرک باللہ فکانما خر من السماء فتخطفہ الطیر او تہوی بہ الریح فی مکان سحیق فیعاد روحہ فی
جسدہ ویاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہ ہاہ لاادری فینادی مناد من السماء الدنیا ان کذب عبدی

فافرشوا له من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه
الذی یجیئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطیالسی وابن ابی شیبة
فی المصنف واحمد بن حنبل وهناد بن السری فی الزهد وعبد بن حمید وابو داود وابن جریر وابن مردویه والحاکم وصححه
ابن ابی حاتم والبیهقی فی کتاب عذاب القبر وعن ابی سعید الخدری قال شهدت مع رسول الله صلعم جنازة فقال ایها
الناس ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فاذا الانسان دفن فتفرق عنه اصحابه جاءه ملک فی یده مطراق فاقعده فقال
ما تقول فی هذا الرجل فان کان مومنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقول صدقت
ثم یفتح له بابا الی النار فیقول هذا کان منزلک لو کفرت بربک واما اذا آمنت فهذا منزلک فیفتح له بابا الی الجنة فیرید
ان ینهض الیه فیقول له اسکن ویفسح له فی قبره وان کان کافرا او منافقا قیل له ما تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری سمعت الناس
یقولون شیئا فیقول لا دریت ولا تلیت ولا اهتدیت ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک لو آمنت بربک فاما اذا
کفرت به فان الله ابدلک به هذا ویفتح له باب الی النار ثم یقمعه قمعة بالمطراق یسمعها خلق الله غیر الثقلین فقال بعض القوم
یا رسول الله ما احد یقوم علیه ملک فی یده مطراق الا هیل عند ذلک فقال رسول الله صلعم یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت اخرجه احمد وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابن ابی عاصم فی السنة والبزار وابن جریر وابن مردویه والبیهقی بسند
صحیح یقال هاله الشیئ هولا افزعه کما فی القاموس ومطراق بروزن مفعال بکسر میم از طرق بمعنی ضرب ست وقمعه
رنجه کننده بمعنی عمود حدید و احادیث در ثبوت این معنی چنانچه ناظم گفته متواتر اند وهمه افاده علم میکنند وحافظ ابن القیم
آیات دیگر دال بر عذاب قبر ذکر کرده وگفته این آیه خاص درباره سوال ملکین ست پس وگفته ذکر نعیم وعذاب
برزخ در قرآن مجید در چند موضع آمده منها قوله تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا
ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن
آیاته تستکبرون واین خطاب ست ظالمان را نزد موت وملائکه راستگو هستند خبر داوند که آنها جزا داده شوند بعذاب
هون اگرچه این عذاب از ایشان تا انقضای دنیا متاخر گردد زیرا که بصحت پیوسته که بآنها گفته شود الیوم تجزون گویم
ابن عباس در تفسیر آیه باسطوا ایدیهم گفته ای بالعذاب وحق تعالی فرموده فوقاه الله سیئات ما مکروا وحاق
بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب واین عذاب دارین ست که ذکر صریحش کرده واحتمال غیر آن ندارد وزمخشری گفته ویستدل بهذه الآیة
علی عذاب القبر انتهی گویم شیخین از حدیث ابن عباس روایت کرده اند که ان النبی صلعم مر بقبرین فقال انهما یعذبان وما یعذبان
فی کبیر اما احدهما فکان لا یستنزه من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة الحدیث ومسلم از زید بن ثابت آورده قال

بینا رسول اللہ صلعم فی حایط لبنی النجار علی بغلۃ ونحن معہ اذ حادث فکادت تلقیہ فاذا قبر خمسۃ او ستۃ او اربعۃ فقال من
یعرف اصحاب ہؤلاء القبور فقال رجل انا یا رسول اللہ قال فمتی مات ہؤلاء قال ماتوا فی الاشراک قال ان ہذہ الامۃ تبتلی فی
قبورہا فلولا ان لا تدافنوا لسالت اللہ ان یسمعکم عذاب القبر الذی اسمع منہ ثم اقبل علینا فقال تعوذوا باللہ من عذاب القبر تعوذ
باللہ من عذاب القبر تعوذوا باللہ من الفتن ما ظہر منہا وما بطن بحدیث و در مسلم و سنن از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ مروی ست ان
النبی صلعم قال اذا فرغ احدکم من التشہد الاخیر فلیتعوذ باللہ من اربع من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات
ومن فتنۃ المسیح الدجال و در صحیح مسلم وغیرہ از حدیث ابن عباس آمدہ انہ صلعم کان یعلمہم ہذا الدعا کما یعلمہم السورۃ من القرآن
اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات واعوذ بک من فتنۃ المسیح
الدجال و در صحیح ست از حدیث ابی ایوب قال خرج النبی صلعم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال الیہود تعذب فی قبرہا
و ہم در صحیح ست از عایشہ قالت دخلت علیّ عجوز من عجائز المدینۃ فقالت ان اہل القبور یعذبون فی قبورہم قالت
فکذبتہا ولم انعم ان اصدقہا قالت فخرجت ودخل علیّ رسول اللہ صلعم فقلت یا رسول اللہ ان عجوزا من عجائز یہود المدینۃ
دخلت علیّ فزعمت ان اہل القبور یعذبون فی قبورہم قال صدقت انہم یعذبون عذابا تسمعہ البہائم کلہا فما رایتہ بعد فی
صلوۃ الا یتعوذ من عذاب القبر بعض اہل علم گفتہ اند و بہمین سبب مردم دواب مغلہ خود را بسوی قبور یہود و نصاری و
قرامطہ و نحو ایشان می برند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود با ینہا خوفی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل را دور میکند
گویم مغل بضم میم و غین معجمہ ست در قاموس گفتہ مغلت الدابۃ کمنع و نصر فہی مغلۃ اکلت التراب مع البقل فاخذہا وجع فی بطنہا
انتہی حاصل آنکہ درد شکم چہارپایہ را کہ از خوردن خاک و ترہ بہم میرسد بشنوانیدن عذاب گورکسان مذکور مداوا و علاج
میکنند و نعوذ باللہ منہ قرطبی در تذکرہ نوشتہ کہ ابو محمد بن عبد الحق گفتہ کہ حدیث کرد مرا فقیہ حکیم ابو الحکم بن مرجان و بود
از اہل علم و عمل کہ مردہ را در قریۂ کہ در بلندی اشبیلیہ بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشہ نشستہ سخن میکردند
و دابۂ قریب ایشان میچرید ناگاہ آن جانور ترسناک شدہ ردی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نہاد گویا چیزی می شنود
بعدہ پشت دادہ بگریخت و باز بسوی گور آمدہ گوش نہاد گویا چیزی می شنود باز گریختہ برگشت و چند بار ہمچنین کرد گفت
پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلعم را یاد آوردم کہ انہا تعذب فی قبورہا عذابا تسمعہ الدواب بعدہ قرطبی
ضغطۂ قبر را ذکر کردہ و گفتہ ضغطۂ قبر برای ہر یکی می باشد اگرچہ صالح و نیکوکار بود و در حدیث عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ
آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم ہذا الذی تحرک لہ عرش الرحمن وفتحت لہ ابواب السماء وشہدہ سبعون الف ملک من الملائکۃ
لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ اخرجہ النسائی وقال یعنی سعد بن معاذ و عن عایشۃ قالت قال رسول اللہ صلعم ان للقبر ضغطۃ
لو نجا منہا احد لنجا منہا سعد بن معاذ رواہ النسائی و درین باب حدیثہا ذکر کردہ کہ دلالت دارند برانکہ ہیچ یکی از ضغطۂ
قبر نجات نمی یابد بعدہ بابی در ذکر منجی از ضغطۂ قبر ذکر نمودہ و حدیثی آوردہ کہ فرمود آنحضرت صلعم من قرأ قل ہو اللہ احد

في مرضه الذي يموت فيه لم يفتن في قبره وامن من ضغطة القبر وحملته الملائكة يوم القيامة باكفها حتى تجيزه الصراط الى الجنة
گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بجلی بدان متفرد بوده و روی ابو هریرة عن النبي صلعم اتدرون فيمن انزلت
هذه الآية فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة اعمى اتدرون ما المعيشة الضنكى قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب القبر والذي
نفسي بيده انه ليسلط تسعة وتسعون تنينا اتدرون ما التنين تسع وتسعون حية لكل حية تسعة رؤس ينفخون في جسمه ويلسعونه
في جسمه ويلسعه ويخدشه الى يوم القيامة اخرجه البزار وابن ابي حاتم ببعض اختصار واللفظ الذي نقلناه لفظ القرطبي و در تفسير
معيشة ضنكى چند حدیث آمده و آن عذاب قبر است و ذکر حیات دران بوجوه کثیره ثابت شده عن ابي سعيد الخدري مرفوعا
في قوله معيشة ضنكى قال عذاب القبر اخرجه سعيد بن منصور ومسدد في مسنده وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر وابن ابي
حاتم وصححه وابن مردويه والبيهقي في كتاب عذاب القبر ومثله عن ابي هريرة مرفوعا ولفظ عبد الرزاق قال يضيق عليه قبره حتى
تختلف اضلاعه ولفظ ابن ابي حاتم قال ضمة القبر وعنه قال المعيشة الضنكى ان يسلط عليه تسعة وتسعون حية ينهشون لحمه حتى
تقوم الساعة اخرجه البيهقي **وعن** ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم المومن في قبره في روضة خضراء ويرحب له في قبره
سبعين ذراعا ويضيء حتى يكون كالقمر ليلة البدر هل تدرون فيما انزلت فان له معيشة ضنكى قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب
الكافر في قبره يسلط عليه تسعة وتسعون تنينا هل تدرون ما التنين تسعة وتسعون حية لكل حية سبعة رؤس يخدشونه ويلسعونه وينفخون في
جسمه الى يوم القيامة اخرجه ابن ابي الدنيا في ذكر الموت والحكيم الترمذي وابو يعلى وابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم وصححه
حبان وابن مردويه والبيهقي هذيل بن شرحبيل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود است صبح و شام میکنند بر آتش
عرض و ابن مسعود بجای آتش لفظ جهنم گفته و ابو هریره دو صراخ میکرد هر بگاه و بیگاه و میگفت رفت شب
عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس احدی آواز او نمی شنید مگر آنکه پناه میخواست از آتش هردی اوزاعی را گفت ای
ابا عمرو پرندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحر می برآیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
آن سفید بر میگردند گفت شما این را دریافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون ست که عرض کرده می شوند
بر نار صبح و شام و بر میگردند این طیور بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد پرهای ایشان و سیاه گشت و روئید
بران پر سفید و برافتاد سیاهی باز معروض میشوند بر نار و بر میگردند بسوی آشیانه این ست داب آنها در دنیا و چون روز
قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا آل فرعون اشد العذاب **وعن** ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل
النار يقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة اخرجه ابن ابي شيبة والبخاري ومسلم زاد ابن مردويه ثم قرء النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا والاية السؤال فيها كاصل + يثبت الله الذين امنوا + مراد بسوال در آیه همان ست که تعبیر از ان
بتثبیت اشاره گذشته بمعنی کمون تلبیس آن نست که اوله سنت تفسیر این سوال آمده کما یدل له ما اخرجه الطيالسي

وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه وابن حبان وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه والبیهقی فی کتاب
عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فذلک قوله سبحانه وتعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة وطیبی در شرح مشکوة
گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چگونه آنرا نازل در بارهٔ عذاب قبر گفته اند وجوابش آنست که
شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب و فتنهٔ مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
هول و وحشت ست ولقاء ملکین عادةً انسان را سراسیمه و پریشان میکند وگرانی نیز باشد آن جواب گفته و کلام
در ثبوت عذاب قبر از آیات کریمات واحادیث بینات پیشتر گذشته فلیراجعه وچون زنادقه بر قول بعذاب قبر ایرادها
کرده اند ناظم رح اشارت بسوی آن کرده وگفته وکوننا اذا کشفنا الموتی + لم نر حسا منهم وصوتا + یعنی موتی
را بعد وضع در قبور بر حال سابق و بدستور می یابیم واثری از عذاب و تغییری در حالت سابقه نمی بینیم در جمع الشتیت
گفته سه فصل وهذا فی عذاب القبر جمیعا وردّه فی النکر + لا انه یختص بالسوال + کما یفیده الناظم
الجلال + یعنی عبارت سیوطی رح موهم آنست که انکار منکر مخصوص بسوال ملکین ست با آنکه این انکار عام ست شامل
همه آنچه از عذاب قبر و هول حدیث واقع شده گویا مرادش آنست که چون انکار سوال کرده اند و آن اول واقعه در قبر ست
معلوم شد که انکار ما بعدش هم میکنند و عبارت این اشارت آنست که زنادقه ملاحده که انکار عذاب قبر و سعت و ضیق
او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضاربین میت بمطارق حدید وحیات وثعابین ونار مشاجح را یافته نمی شود
بلکه اگر بر چشم مرده زیبق نهیم یا بر سینه او دانهٔ خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغییری دران محسوس
نمی شود و مساحت قبر نیز بمساحت بر حال سابق ست فسحت مد بصر و ضیق موضع زائد و کم نمیگردد و این مغاک تنگ کجا
گنجایش مرده و ملائکه و صور موحشه یا مونسه میدارد و آخوان زنادقه از اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف
مقتضای حس و عقل مقطوع الخطا ست و تخطیه از ناقل او ست و مصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول
و مجیب نمیگردد و جسم او فروخته نمی شود و هر کرا سباع مفترس و طیور نهش کرده اند و اجزا او در بطون سباع و حواصل
طیور و شکمهای ماران و مدارج ریاح متفرق گشته وی چگونه مسئول می تواند شد هرگز مسئلت ملکین برای هیچکس متصور
نیست و با این قبر چه قسم برای او روضه از ریاض جنت یا حفره از حفر نار بوده می تواند شد و کجا این قدر تنگ جا می تواند گشت
که از طرح اد پائمال گردد بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی ست که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
بر موضوع لغت عرب شود و هیچ حقائق نیست آین ست آنچه قرطبی و ابن القیم وغیرهما از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر

کرده اند و ناظم بسوی همین ایراد اشارت کرده وگفته | اجاب عنه المالکی المغربی + اعنی ابابکر
هو ابن العربی + یعنی ابوبکر محمد بن عبدالله ... حافظ ... ابن بشکوال در کتاب الصلة احوال

ورحلت او بسوی شرق و بغداد و مصر و اسکندریه ذکر کرده و بر وی ثنا کرده و گفته ولادتش شب پنجشنبه بست و دوم
شعبان سنه چهارصد و شصت و هشت بوده و وفات بماه ربیع الآخر ببلده فاس وقت صبح در سنه پنجصد و چهل و سه اتفاق
افتاده و جوابی که جلال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی ما جیات مدفونین و مصلوبین را از
چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشانرا دیده اند و هر که انکار این معنے
میکند وی را باید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حالانکه حق تعالی در صفت شیاطین ارشاد کرده است انه یراکم هو

وقبیله من حیث لا ترونهم انتهی و سیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده سه بانما الادراک معنی یخلق +

لمن یشا ومن یشا یوتق + یعنی ادراک بصر معنی ست که خالق او حق تعالی ست پس گاهی برای زید می آفریند نه برای
عمرو و گاهی رویت کثیر را قلیل و قلیل را کثیر میسازد قال تعالی واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و
یقللکم فی اعینهم ابن مسعود گفته کفار روز بدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پهلوی من بود گفتم
ایشان را هفتاد کس می بینم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از انها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
بودیم بلکه شیطان آن روز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی واذ زین لهم الشیطان اعمالهم
الی قوله انی اری ما لا ترون و درین باب روایات ست واین دلیل ست بر قول ابن العربی که ادراک بصر مخلوق

خداست برای هر که میخواهد و هر که میخواهد باز میدارد ولیس بالطبع ولا بالذات + ولا باسباب ولا صفات +

درین بیت اشارت ست بسوی خلاف معتزله که چون موانع هشتگانه مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله
در علم اصول ست و طبع و طباع بالکسر و طبیعت بیک معنی ست مراد بدان سجیه ایست که انسان بران مطبوع شده ست
حاصل آنکه ادراکش از انسان بالطبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه بخلق و مشیت او تعالی می باشد و در بعض
نسخ بجای باسباب لفظ بالافعال آمده و هر دو افاده یک معنی مراد میکنند بعده ابن العربی استدلال دیگر کرد چنانکه ناظم گفته

الا تری جبرائیل حین انزله + بالوحی تکلیما کمثل الصلصلة + فاعل انزله او تعالی ست و حین بمعنے
وقت ست و درین بیت اشارت ست بحدیث عایشه ان الحرث بن هشام سال رسول الله صلعم کیف یاتیک الوحی فقال احیانا
یاتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علی فیفصم عنی وقد وعیت عنه الحدیث اخرجه البخاری وغیره در فتح الباری نوشته
صلصله بدو صاد مهمله مفتوحه و لام ساکن در اصل آواز افتادن بعض آهن بر بعض ست بعده اطلاقش بر هر آواز که طنین
وار دآمده و صلصله مذکور درینجا صوت فرشته بوحی ست خطابی گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع ست
اولا آن را می شنود سپس آنرا فهم میکند و گویند که آواز پرهای فرشتگان ست انتهی گوییم مراد ناظم درینجا معنی اول ست
و وجه شدتش آنست که فهم از کلامیکه مثل صلصله باشد مشکل تر از فهم سخن مردی ست که تخاطب معهود میکند و معنی

یفصم یقلع و یتجلی ما یغشانی ست و وعیت بمعنی حفظت ست یسمعه النبی ثم یرفع + وصحبه من حوله لا یسمع +

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلعم میدید و القاء وحی میکرد و آنحضرت صلعم تلقی میفرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند باآنکه دریکجا نشسته می بودند پس رویت و سماع مخصوص بآنحضرت می بود و آزینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را دران دخل و اختیار نیست بعده ناظم گفته

وَنَحْوُ هٰذَا القَوْلِ فِي المُرَادِ ✢ قَالَهُ الإِمَامُ فِي الإِرْشَادِ ✢ مراد با امام ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن عبد الله جوینی معروف بامام الحرمین فقیه شافعی ست ابن خلکان بروی ثنا کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و امامتش مجمع علیه و غزارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذالک متفق علیه بوده و در ذکرش اطالت کرده و مؤلفاتش برشمرده منجمله آن یکی ارشاد ست یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العربی پاسخ گزارده و برد انکار منکر پرداخته

وَحُجَّةُ الإِسْلَامِ فِي الإِحْيَاءِ ✢ وَكَمْ أُمُورٍ رَاحَ ذَا الاكْتِفَاءِ ✢ یعنی امام حجة الاسلام محمد بن محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین جوینی ست در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب داده سید محمد بن اسمعیل امیر گفته و هو من انفس الکتب و اجلها قدرا گوئیم این مدح صحیح ست لیکن خالی از بعض مواد فاسده نیست مثل مادهٔ احادیث موضوعه و مادهٔ فلسفه و جز آن اما بعض اهل علم بتطهیر احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و بالجمله حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام ست یکی که اظهر و اصح و اسلم ست آنست که تصدیق بوجودش باید کرد و با آنکه این حیات میت را می گزند لیکن ما اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا صلاح مشاهدهٔ امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق بآخرت دارد از عالم ملکوت ست نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول جبریل علیه السلام آورده اند حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلعم جبریل را مشاهده میفرماید پس اگر ایمان باین معنی نیست تصحیح ایمان درباره ملائکه و وحی اهم تر باشد و اگر ایمان بمشاهدهٔ نبی صلعم و عدم مشاهدهٔ امت حاصل و باین معنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشابه آدمیان و حیوانات نیستند همچنین حیات و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این جهان ما نیستند بلکه جنس دیگر اند که بحاسهٔ دیگر مدرک می شوند مقام دوم آنست که حال نائم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگزد و او متالم می شود تا آنکه در خواب فریاد می آرد و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزعج میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار بدان متاذی میگردد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجود را در حق وی و عذابی را که دران گرفتارست نمی یابی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لدغ موجودست پس هیچ فرق درمیان حیه تخیل و مشاهد نیست مقام سوم آنکه این صفات مهلکات منقلب بموذیات و مولمات میگردد نزد موت و الم مثل الم لدغ حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موذی ست چنانکه موذی میگردد عشق نزد موت معشوق انتهی لیکن اول اولی ست و مراد ناظم از مصراع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العربی

کرده اند و در بعض نسخ بجای اکتفا اقتفا واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنی ست
و حافظ ابن القیم رح در جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت ربّ تعالی ست
چه قسم انکار ازینمعنی می تواند کرد که وی بعض ابصار خلق را از حوادث مصروف میدارد بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
زیرا که طاقت رویت و سماعش نمیدارند و بنده در بصر و سمع اصغر از ان ست که برای مشاهدهٔ عذاب قبر ثابت می تواند ماند
چه بسیاری از انها که عذاب قبر را شنیده اند بیهوش افتاده و مغشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعض
از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در ارسال غطای حائل میان
مکلفین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف غطا عیانا مشاهده و دست بهم دهد و آنچه معقول ست محسوس گردد
و چون یکی از ما قادر بر ازالهٔ زیبق و خردل از چشم و سینه میت ست و بسرعت آنرا سد می تواند کرد پس ملک چگونه از ان
عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بران قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شئ قادر ست و نیست قیاس امر برزخ بر مشهود مردم
مگر محض جهل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیز رب العالمین و سرّ مسئله آنست که این سعت و ضیق و اضارت
و ظلمت و خضرت و نار از جنس معهود این عالم نیست و بنی آدم مشاهده همان چیز میکنند که از جنس این عالم ست و آنچه از امر
آخرت ست بران پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر ازین آنست که دو کس
پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغاکی از آتش ست و حرّش تا همسایهٔ او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت ست و
نعیمش تا جار او نمیرسد و قدرة الرب اوسع و اعجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار ما را از آیات قدرت خویش چیزها
وا نموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفتهٔ تکذیب شئ نامعلوم ست الا من وفقه الله و عصمه و اگر همگنان را
بران مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بالغیب زائل گردد و مردم از دفن موتی باز مانند کما فی الصحیح لولا ان لا تدافنوا
سالت الله ان یسمعکم من عذاب القبر ما اسمع و چون این حکمت در حق بهائم منتفی ست لهذا اینها سماع و ادراک آن دارند
چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانهٔ خود بعد عصر بسوی بستان بر آمدم و قبیل غروب
شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا اخگر آتش ست و مرده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خوابم
و ملتفت بسوی سور بلد شدم و گفتم نائم نیم و بخانه آمدم و من مدهوشم اهل خانه طعام آوردند خوردن نتوانستم بشهر اندرون
رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی مکاس ست که امروز وفات یافته و خفیه رویت نار در قبر مثل رویت ملائکه
و جن ست که احیانا برای بعض کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلعم
مررت ببدر فرایت رجلا یخرج من الارض فیضربه رجل بمقمعة حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال ذاک ابو جهل
بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس واقعات و حکایات بسیار ست که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و آما
رویت منام پس ذکرش خواهان دفاتر ضخیمه باشد و هر که بران وقوف خواهد باید که بکتاب المنامات ابن ابی الدنیا

وکتاب البیان قیروانی و قصر الآمال و جز آن رجوع فرماید و آو تعالی امر آخرت و تفصیل بسیار از ادراک مکلفین درین دار فانی محجوب ساخته و این کمال حکمت بالغه ست تا مومنین بالغیب از غیر خود ممتاز گردند و آول این معامله آنست که ملائکه بر محتضر فرو د آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیاناً مشاهده میکند و با ایشان اکفان و حنوط از جنت یا نار می باشد و آمین میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر محتضر و وی جواب سلام ایشان مید هد گاهی بعبارت و گاهی باشارت و گاهی بقلب نزد عدم تمکن از نطق و اشارت و بعض حاضرین آنرا می شنوند که میگوید مرحبا اهلا وسهلا بهذه الوجوه و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته محتضری را شنیدم میگفت علیک السلام ها هنا فاجلس و قصه خیر نساج مشهور ست که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت وما امرت به یفوت بعده آب خواست و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت و بمرد و ابن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز روز موت خود گفت بنشانید مرا چون بنشانیدند گفت انا الذی امرتنی فقصرت و نهیتنی فعصیت ولکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن گرفت پرسیدند ای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعده مقبوض شد و چون این اول امر غیر مرئی و مشاهد ما درین وارست الی ما بعدش چه میتوان گفت بعده در کتاب الروح نوشته که او تعالی سه خانه آفریده ست یکی دنیا دوم برزخ سوم دار القرار و برای هر خانه حکمهای مختصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس ترکیب داده و احکام دار دنیا را بر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع او ست ولهذا احکام شرعیه مرتب بر چیزی ست که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگرچه نفوس خلاف آن مضمر داشته باشند و احکام برزخ را بر ارواح مقرر نموده و ابدان تابع او ست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان ست و متالم بالمش و متلذذ براحتش میگردد و همین ارواح مباشر اسباب نعیم و عذاب ست همچنین ابدان تابع ارواح ست در نعیم و عذاب و مباشرش درین حین همین ارواح ست پس ابدان در ینجا ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قبور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان خفی اند در قبور احکام برزخ بر ارواح جاری ست و بسوی ابدان نعیماً یا عذاباً ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاری ست و بسوی ارواح نعیماً و عذاباً ساری فاحط بهذا الموضع علماً واعرفه کما ینبغی یزیل عنک کل اشکال یورد علیک من داخل او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا جاذم اعتقاد تسلک به فی سبل الرشاد

یعنی در اعتقاد بعذاب قبر جزم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهراه هدایت دست بهم دهد جمهور گویند سوال روح و جسد هر دو را معاً می باشد و روح را در جسد یا بعض او اعاده میکنند چنانکه در صحیح آمده و تفرق اجزاء میت مانع از آن نیست چه او تعالی قادر ست بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر ست بر جمع جمله اجزاء کما فی حدیث الذی اوصی بنیه انه اذا مات ان یحرقوه ویسحقوه ویذروه فی الهوی وهو فی الصحیحین حافظ ابن القیم رح گفته احادیث مصرح اند باعاده روح ببدن نزد سوال لیکن باین اعاده حیوة معهوده که به آن قیام روح و تدبیر او برای جسد

باشد و محتاج طعام و نحو آن گردد حاصل نمی‌شود بلکه حیاتی دیگر که بدان امتحان و سؤال ست بهم حاصل میگردد چنانکه حیات نائم که زنده ست غیر حیات
مستیقظ است چه نوم برادر موت ست و نفی اطلاق حیات بر نائم نتوان کرد و همچنین حیات میت نزد اعاده غیر حیات حی ست و این حیات نافی
اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات ست چنانکه نوم متوسط بود میان آن هر دو و نیست
دلالت در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر ست بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن ست و این همیشه متعلق می ماند اگرچه
جسد بالی و دریده و متفرق و متقسم گردد انتهی و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کند
روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه ست منهم ابن الزعفرانی و محکی ست از ابن جریر و جمهور
انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سوال روح را بلا بدن ست قاله ابن جریر و آخرون منهم ابن عقیل
و ابن الجوزی و این غلط فاحش ست ورنه قبر را بدان اختصاص نباشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فارق الدنیا
وهو سکران دخل القبر وهو سکران اخرجه الاصبهانی فی الترغیب و ابو الفضل الطوسی فی عیون الاخبار عن انس و فیه فانه لیعاین ملک الموت سکران
ویعاین منکرا ونکیرا سکران قاله القرطبی و چون جثه ملکین بغایت عظیم ست خلق کثیر را در جهت واحده و در مدت واحده
بمخاطبة احد خطاب می توانند کرد بر وجهی که مخاطب خیال میکند که مخاطب وی ست نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب بقیه موتی
باز میدارد و انما الملک للسؤال + ذو ابتلاع و ذو اعتزال + پیشتر از زمخشری در تفسیر قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
معیشة ضنکا گفته انه عذاب القبر قاله ابو سعید الخدری و ابن القیم گفته و اما قول اهل بدع پس ابو هذیل و مریسی گفته اند
که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نفخه و مسئله در قبر واقع می شود و جبائی و پسرش بلخی
اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مومنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلید از کفار و فساق بر اصول خود ثابتش
کرده اند صالحی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مومنین بغیر رد ارواح بسوی اجساد ست و حس و علم و تألم میت بلا روح
جائز ست و این قول جماعه از کرامیه ست و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند و در ایشان احداث
الم میفرماید و موتی آنرا نمیدانند چون بحشر آیند آن آلام را احساس کنند و در یابند و سبیل معذبین از موتی همچو سبیل
سکران و مغشی علیه ست که اگر مضروب شوند وجدان الم نکنند و چون اعاده عقل نمایند احساس الم ضرب کنند و جماعتی
از ایشان راسا انکار عذاب قبور کرده منهم ضرار بن عمرو و یحیی بن کامل انتهی و از اینجا شناخته شد که اطلاق قول بنفی
عذاب قبر از معتزله جمیعا کما ینبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئله خلاف میان علما در عذاب قبر کرده
که بر روح ست یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمع التشتیت درین مقام احقاق کلام کرده و گفته

فصل

واثبات عذاب المیت + لروحه وجسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان ست
یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس ست در نعیم و عذاب

یا نه پس شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو ست و باتفاق اهل سنت و جماعت منعم و معذب می شود نفس تنها از بدن و متصل بدان و بدن متصل بنفس پس عذاب و نعیم بر هر دو در ین حال مجتمع ست چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح دو قول مشهور ست برای اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه ست که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلاسفه منکر معاد ابدان میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر بر روح و ابدان غیر متنعم و معذب اند و ایشان کافر اند باجماع مسلمین و قول بسیاری از اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقر بمعاد ابدان اند نیز همین ست لیکن میگویند که این در برزخ نیست بلکه نزد قیام از قبور خواهد بود و این انکار عذاب بدن فقط در برزخ ست و قول ایشان آنست که منعم و معذب در برزخ همین ارواح ست و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام و حدیث و غیرهم گفته اند و همین ست مختار ابن حزم و ابن میسره پس این قول از اقوال ثلثه شاذه نیست بلکه مضاف بسوی قول مقر بعذاب قبر و مقر بقیامت و مثبت معاد ابدان و ارواح ست لکن ایشانرا در عذاب قبر سه قول ست یکی آنکه تنها بر روح ست دوم آنکه بر هر دو ست و بر بدن بواسطه اوست سوم آنکه بر تنها بدن ست و منضم باین قول ست قول مثبت عذاب قبر و وی روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگردانند و چون اقوال شاذه سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی ست که میگوید تنها روح منعم و معذب نیست بلکه روح همین حیات ست و باین قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقاء روح را بعد فراق بدن و این قول باطل ست و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه بکتاب و سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی ست و منعم ست یا معذب و چون این همه اقوال شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت و ائمه او آنست که میت بعد موت در نعیم ست یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب باشد و متصل میگردد بعذاب بدن احیانا و حاصل میشود او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری آید اعادۀ ارواح باجساد شود و از گورهای خود برای رب العالمین برخیزند و معاد ابدان متفق علیه مسلمین و یهود و نصاری ست بعده ناظم رح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلیمی من الاصحاب .+ فی حکمة السوال و الجواب + نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف بحلیمی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بفتح حاء مهمله ست طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم مرجع الیه بماوراء النهر گردید در مذهب وجوه حسنه دارد افاده ابن خلکان و در قول او من الاصحاب اشعار ست بآنکه وی باقی بر تقلید شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی ست بآنکه وی مجتهد مائه ست و مجدد سنت و کتاب منسوب بسوی غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویا که ناظم این لفظ را بنا بر او فی ملابست گفته

فائده السوال الحلیمی

واگرچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده السید العلامه محمد بن اسمعیل الامیر رح و مراد بحکمت درینجا حکمت الٰہی
در افعال و اقوال وی ست و سید محمد بن ابراهیم وزیر تفسیر حکمت در ایثار الحق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت درینجا
علم بافضل اعمال ست و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و مثالش علم ست بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور ست
و نیست خلاف در آنکه این حکمت ست در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقاء آن
اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبت او بطول کشیده و حجت باکسی ست که اثباتش کرده انتهی
حافظ ابن القیم گفته حنابله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین ان تکون افعاله معطلة عن الحکمة والمصالح والغایات الحمیدة والقرآن والسنة والمعقول والنظر والآیات شاہدة
ببطلان ذلک و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر الله حق قدره من نفی حقیقة حکمته التی ہی الغایات المحمودة المقصودة
بفعله در جمع التشتیت گفته و قد تقدم الی نظر ہذا القول شیخه ابن تیمیة رح و بالغ فی اثبات الحکمة والرد علی من نفاها و المسئلة
مبسوطة فی ایثار الحق وغیره و قد بسطناها فی کتابنا ایقاظ الفکرة بمراجعة الفطرة و ذکرنا ادلة المثبتین والنفاة اذا عرفت
ہذا فما اوری الحافظ جلال الدین یخالف اصحابه الاشعریة فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او کما قال السید محمد رح
انہم اذا تکلموا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهی گویم خلاف میان اشعریه و حنابله در مسائل اعتقاد قریب بدوازده مسئله ست
منجمله آن یکی این مسئله اثبات حکمت ست و صواب درین مقام همراه حنابله ست نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد بفعل حکیم علی الاطلاق چه رسد جلت حکمته و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته القبر بعد الموت
للانسان + هو الطریق المقر الثانی + انسان بشر را گویند واحد و انسی ست بکسر و سکون نون و انس بفتحتین
و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مرئی در سواد را گویند و تصغیر انسان انیسان آید
و اناس لغتی در انسان ست ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عهد الیه فنسی در قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق بمعنی
سبیل ست مذکر و مؤنث هر دو آید جمع آن طرق ست و این بیت بیان قول حلیمی ست در جمع التشتیت گفته حق تعالی
بحکمت بالغهٔ خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقوله تعالی ست و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در کشاف گفته ای امامهم حائل بینهم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی القیامة من مات دخله انتهی گویم معنی برزخ لغة همین حاجز میان دو شی
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی ست و عادت صاحب قاموس ست که حقائق لغویه را با معانی شرعیه مخلوط
میگرداند و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بر وی ست و تمیز دران کار حذاق ست لا غیر حجاب در آیهٔ موصوفه گفته
حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس را چهار خانه ست هر یکی از دیگری عظیم تر اول دار شکم مادر ست
و درین خانه ضیق و حصر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت مشیمه و ظلمت بطن و بهذا فسره ابن عباس و عکرمة و سعید

بن جبیر و ہم این دار دنیاست کہ دران نشو و نما یافتہ و بدان مالوف گردیدہ و کسب خیر و شر و اسباب سعادت و
شقاوت نمودہ و با محبوب و مکروہ آشنا و ملاقی گشتہ سوم دار برزخ ست و آن اوسع و اعظم ازین دارست بلکہ نسبت او
باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دارست چہارم دار قرار و آن جنت یا نارست و بعد آن کدام دار نیست و او
تعالی بقدرت و حکمت خویش النفس را ازین دور ثلاثہ طبقا بعد طبق نقل میکند تا آنکہ منتہی می شوند بسوی داری کہ جز وی
صالح دیگر دار نیند و دران استقرار این النفس ست و قبل آن دران دور مسافر بودند در ہر حین قطع مراحل بسوی دار قرار
میکردند و او تعالی را بنا بر حکمت خود در ہر داری ازین دارہا شانی و حکمی غیر حکم و شان دار دیگرست فتبارک اللہ احسن
الخالقین فیہ یکون الفحص عن ایمانہ ﴿ لیعرج الروح الی جنانہ ﴿ ضمیر فیہ درینجا برای قبرست و این خارج بر
اغلب باشد زیرا کہ سوال برای میت معلوم ست خواہ مقبور باشد یا نہ و فحص بمعنی بحث ست و لیعرج علت فحص ست
لیکن مقیدست بقول ناظم رح ﴿ ان کان معدودا من الابرار ﴿ او ہو ان کان فی الفجار ﴿ یعنی عروج
روح بسوی جنان بعد بحث و تفتیش از ایمان مشروطست کہ از نیکوکاران باشد البر بالفتح من الاسماء الحسنی والصادق والکثیر
البر کالبار ج ابرار و بررۃ یقال بر یبر فہو بار و بالکسر بمعنی خیرست و بیشتر اختصاص آن بعباد و زہاد ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم
و بریسی ست کہ ہمتش از محقرات امور و حطام این دہور ساحی گشتہ و ینابیع حکمت از دلش نمایان شدہ و از مساکنت
دنیا عار گرفتہ زیرا کہ روح مالوف ست بمحلی کہ دران مطمئن بود پس ہر کہ ہمت بلند و نہمت ارجمند دارد روح او ناظر بسوی
رفیق اعلی ست اولئک الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا و ہر کہ روح او دنی ست و دنی بندہ درہم و دینار و خمیصہ و لذات فانیہ ست مسقط او اسفل ست یعنی
در ہوہ افتد اگر این مخسوس عن الایمان فجار بدکاران و فجار ست و فجار جمع فاجر ست و ہو المنبعث فی المعاصی و مقابل فجار
یا ابرار تلبع ورقات ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و قال کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ان کتاب
الابرار لفی علیین و ہر کہ روح خود را خالص برای خدا ساختہ روحش عرشی ست نازل نمی شود بارض مگر برای ہدایت
فقط بحکم او تعالی سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر رح فرمودہ این ہر دو بیت تمام اشارت ست بسوی مستقر ارواح بعد موت
پس ذکر آن باختلاف مردم دران ناگزیر باشد زیرا کہ از مہمات ست و حافظ ابن القیم برای وی مسئلہ مستقلہ در کتاب الروح منعقد
ساختہ خلاصہ اش این ست کہ مستقر ارواح مابین موت تا قیامت کجاست در آسمان ست یا در زمین و در جنت ست
یا نہ و در غیر این اجساد کہ دران متنعم و معذب می شدند دادہ می شود یا تنہا می باشد و این مسئلہ عظیمہ ست مردم دران کلام
کردہ اند و اختلاف نمودہ و نیست تلقی آن مگر از سمع فقط و اختلاف دران بر نہ قول ست اول آنکہ قومی گفتہ ارواح
مومنین نزد خدا در جنت ست شہدا باشند یا غیر شہدا و این وقتی ست کہ کدام کبیرہ یا دین حابس ایشان از جنت
نبود و او تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید و این مذہب ابوہریرہ و ابن عمر رضی اللہ عنہما ست و حجت این قول

قوله تعالی ست فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم و این آیه را او تعالی عقیب خروج روح
از بدن بموت ذکر فرموده گوئیم در حدیث طویل تمیم داری از آنحضرت صلعم آمده ان روحه تخرج والملائکة حوله یقولون
سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و ذلک قوله تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم
فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم قال روح من جهة الموت وریحان یتلقی
به عند خروج نفسه وجنة نعیم امامه وفیه ان الله تعالی یقول لملک الموت انطلق بروحه وضعه فی سدر
مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسکوب الحدیث اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی
من طریق یزید الرقاشی عن انس عن تمیم الداری عنه صلعم ابن القیم گفته و احتجاج کرده اند بکریمهٔ یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی وغیر واحد از اصحابش گفته اند
که این سخن او را نزد خروج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرسانند گوئیم سعید بن جبیر گفته این کریمه نزد آنحضرت
صلعم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا لحسن آنحضرت فرمود اما ان الملک سیقول لک عند الموت اخرجه عبد بن حمید و ابن
جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم فی الحلیة ومثله اخرج الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن
عجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآیة فقلت ما احسن
هذا یا رسول الله قال اما ان الملک سیقولها لک عند الموت و این حدیث دلیل ست بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در
درمنثور در تفسیر این آیه روایت ها آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام بر آنحضرت گفته شود حافظ ابن القیم فرموده و
این منافی قول نزد موت و نزد بعث نیست و این قول منجمله بشری ست که حق تعالی ارشاد کرده ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون و این بشارت نزد موت و در قبر و نزد بعث خواهد بود و یا اول بشارت آخرت ست نزد موت و استدلال
کرده اند بحدیث کعب بن مالک ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المومن طائر تعلق فی شجر الجنة حتی یرجعه الله الی جسده یوم
یبعثه ابن القیم گفته و هذا من صحاح الاحادیث وان لم یخرجه صاحبا الصحیح و نسمه در ینجا بمعنی روح ست و تعلق بفتح لام مروی ست
و هو الاکثر و بضم نیز خوانده اند و معنی یکی ست و هو الاکل والرعی یقول تاکل من ثمار الجنة وترعی و تسرح بین اشجارها طائفه
مخالفه گفته این ادله که مذکور شد معارض اوست سنت صحیحه بلا مدافع و هو قوله صلعم اذا مات احدکم عرض علیه مقعده بالغداة
والعشی فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار یقال له هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة
قاله ابن عبد البر بعده گفته حدیث کعب بن مالک مختص بشهداست که در حق آنها ارشاد شده ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و نحو آن از آیات و
احادیث ابن القیم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول میت بر فراش او و شهید

چنانکه حدیث کعب متناول شهید وغیره ست پس با وجود عرض مقعد بر وی صبح وشام روح او وارد انهار جنت میشود
واز ثمارش اکل میکند واما مقعد خاص وبیتی که از برای او مهیا ساخته اند دال ست بران آنکه منازل وقصور ودور شهدا
که او تعالی برای ایشان اعدادش فرموده نه این قنادیل ست که بسوی آن ارواح ایشان در برزخ می آیند بلکه ایشان
مقاعد ومنازل خود را که در جنت ست می بینند ومستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرش ست چه دخول تام کامل در روز
قیامت خواهد بود ودخول ارواح جنت در برزخ امری کمتر ازین امر ست ونظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان گاه و
بیگاه معروض بر نار می شود وچون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند در آیند پس تنعم ارواح بجنت
در برزخ چیزی دیگر ست وتنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر وغذای روح در برزخ بجنت کمتر از غذای او با بدن
خود روز رستخیز ست ولهذا معلقه اکل میکند وتمام اکل ولبس وتمتع وقتی باشد که ارواح با جساد باز گردانیده شوند در روز
قیامت واز ینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شی تعارض نیست واین قول که حدیث کعب درباره شهدا ست
پس تخصیصی ست که در لفظ دلالتی بران نیست بلکه حمل لفظ عام بر یکی از مسمیات اوست چه شهدا بنسبت عموم مومنین
خیلی قلیل اند وآنحضرت صلعم این جزا را معلق بوصف ایمان ساخته وتعلیقش بشهید نفرموده وتخصیص شهدا بذکر در آیات
بنابر تعظیم امر شهادت وحکم نمودن بر خاص بحکم عام ست نه برای تخصیص وقول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت بر دروازه
بهشت اند روح ونعیم ورزق جنت بایشان میرسد ومی آید وانیقول مجاهد ست ودلیل بران حدیث ابن عباس ست
قال قال رسول الله صلعم الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیا اخرجه احمد
واین منافی بودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت ست پس ایشان در جنت اند اگرچه بمقاعد خود از جنت
نرفته باشند پس مجاهد نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم رح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
ابن اسحق روایت مدلس ست وتصریح بتحدیث نکرده بعده گفته وشاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله ست مثل
مطعون ومبطون وغریق وغیرهم که نص بشهدا بودن آنها وارد شده یا سائر مومنین چه اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
ایمان کرده وشهادت بصحتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق وشهید ست گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وگفت براء بن عازب فرمود
رسول خدا صلعم مومنوا امتی شهداء وتلی هذه الآیة وابن القیم گفته عن ام کبشة بنت المعرور قالت دخل علینا رسول الله صلعم
فسألناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة
وتاکل من ثمارها وتشرب من مائها وتاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا الحق بنا اخواننا وآتنا ما وعدتنا
وان ارواح الکفار فی حواصل طیر سود تاکل من النار وتشرب من النار وتاوی الی جحر من النار یقولون لا تلحق بنا
اخواننا ولا تؤتنا ما وعدتنا اخرجه ابن منده وعن ضمرة ابی حبیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوسة فی سجین اخرجه الطبرانی قول سوم آنکه
ارواح بر افنیهٔ قبور خود می باشند و این مذهب ابو عمر بن عبد البرست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده
بالغداة والعشی ست و گفت این اصح چیزی ست که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث داله برین یعنی
ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه لیسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یری
مقعده من الجنة والنار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح ست
و ارواح افنیهٔ قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست نصوص کتاب و سنت از وجوه کثیره رد او ست تقدم
منها ما عرفته و یاتی ما تعرفه و اگر مراد این ست که احیانا ارواح بر افنیهٔ قبور می باشند و آنها را اشراف بر قبور خود هست
حال آنکه در مقر خود بوده اند پس این حق ست ولکن نتوان گفت که مستقرش همین افنیهٔ قبور ست پس ب و اگر مراد او آنست
پس این سنت صحیحه و آثار غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از ادله مذکور گذشته متناول ارواح ست که در جنت و در
اعلی ست بنص و تحقیق آنست که ارواح بر افنیهٔ قبور دائما نمی باشند بلکه آنها را اشراف و اتصال بقبر و فنای او ست
و بجهت این اشراف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کنندهٔ خود را می شناسد و رد او مسئله آنست که ارواح
دیگر ست در رفیق اعلی در اعلی علیین می باشد و او اتصال دارد به بدن بر وجهی که اگر مسلمی سلام بر میت کند روحش
میکند پس و سلام کرده وی در ملاء اعلی ست و غلط اکثر مردم درین موضع از انجاست که روح را از جنس اجسام می بود در
اعتقاد میکنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مردود گشته بر
و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش همانجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلی ست و حق تعالی
او را باز میگرداند تا رد سلام بر مسلم بر قبر وی علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر شهدای احد با آنکه ثابت شده
که ارواح شان در جنت ست می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی را که بر گور آنها سلام میکند پس یا سرعة الحرکة
والانتقال ست مثل لمح بصر یا آنکه متصل بقبر و فناء او ست مثل شعاع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند
تا آنکه می درد هفت طباق را و سجده میکند رو بروی عرش پستر باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در ایسر زمان همچنین
روح میت را ملائکه بالا می برند تا آنکه متجاوز سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و مقضی
می شود قضاء او و آنچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته ست فرشته آنرا بوی می نماید و مشاهده می کناند پستر فرود
می آید و حاضر می شود غسل و حمل و دفن خود را ابن منده از حدیث طلحه بن عبد الله روایت کرده که گفت اردت مالی بالغابة
فادرکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حرام فسمعت قراءة من القبر ما سمعت احسن منها فجئت رسول الله صلعم فذکرت
له ذلک فقال ذاک عبد الله الم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط الجنة فاذا کان
اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت به پس درین حدیث بیان و

شرح انتقال ارواح آنها از عرش بسوی فرش ست و از ثری بسوی مکان خود و این روح انسان در منام ست میرود بجائی
که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در بدن ست و ابن منده از بعض اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس ممتد می شود از منخر انسان
و اصلش در بدن ست و اگر روح بالکلیه خارج گردد بمیرد و مثل سراج که اگر میان او و فتیله تفریق کنند منطفی شود نمی بینی که
ترکیب نار در فتیله باشد و ضوء و شعاع او در فضا همچنین روح از منخر انسان در منام دراز گشته تا آسمان میرسد و در بلاد
میگردد و با ارواح موتی ملتقی می شود پس اگر این منام از کسی ست که عاقل ذکی صدوق ست و در یقظه التفات بسوی
اباطیل نمیکند روحش باز گشته سودی صدق بسوی دل او می شود از انچه او تعالی او را نموده و اگر از کسی ست که خفیف
و محب باطل ست وی را در خواب انچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرا که
وقوع روح او بر مخاریق شیطان و باطل بوده چنانکه در یقظه او را اتفاق می افتاد چه وی خلط حق بباطل کرده قول
چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی ست که تادب کرده بالفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی
احیاء عند ربهم یرزقون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت اسلم و ادق ست
و ادله این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در ینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول ست قول پنجم آنکه
ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول ست در آنکه ارواح در بهشت اند و
کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جابیه اند و ارواح کفار در برهوت و این مقال جماعه
از اهل سنت ست و این هر دو نام دو موضع ست و مروی ست از جماعۀ از صحابه ابو داود از حدیث عبدالله بن عمرو آورده
که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیة و ارواح الکفار فی سبخة بحضرموت یقال لها برهوت گویم جابیه قریه ایست در دمشق
و برهوت چاهی در یمن ست و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیر فی الارض زمزم و شر بیر فی الارض بیر برهوت بیر فی
حضرموت و ذکر ان فیه ارواح الکفار و فی روایة عنه ابغض بقعة فی الارض وادی حضرموت فیه بیر یقال لها برهوت
فیه ارواح الکفار و فیه بیر ماء ها بالنهار اسود کانه قیح تاوی الیه الهوام اخرجه ابو داود و غیره و ابن منده بسند خود تا
ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در ان اصوات مردم محشور شده میگویند یا دومه
یا دومه پس حدیث کرد مرا مردی از اهل کتاب که این دومه فرشته ایست که ارواح کفار در نظر اوست ابن القیم گفته
اگر مراد ابن عمرو بجابیه تمثیل و تشبیه ست یعنی آن ارواح در جای فراخناک مانا بجابیه فراهم میگردند بنا بر سعت و طیب
هوا پس این قریب ست انتهی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد به برهوت تمثیل بجای تنگنا و خبث هوا ست
پس این هم قریب باشد ورنه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خود پذیرائی نیست قول هفتم
آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم در علیین ست و ارواح کفار در سجین در زمین هفتم و این قول جماعه از سلف و
خلف ست و یدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقرارش

دائما ورد اینجا نداز ند بلکه صعود ش تا آنجا برای عرض برب ست و کتابش در علیین یا سجین نوشته بسوی قبر باز پس
می نمایند برای سئوال ملکین بیشتر عود بمقر خود که آنجا ارواح اہل جنت در حواصل طیر خضر مودع اند میکنند کما سلف
قول ہشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین ست میرود ہر جا که میخواہد واین مروی ست از سلمان فارسی برزخ
حاجز میان دوشی را میگویند گویا مراد سلمان زمینی میان دنیا و آخرت ست که انجا ہر جا که میخواہد آمد و شد میکنند
واین قول قوی ست زیرا که وی مفارقت دنیا کرده و ولوج در آخرت نموده بلکه در برزخ میان ہر دوست پس
ارواح مومنین در برزخی ست که دران روح و ریحان و نعیم ست و ارواح کفار در برزخ ضیق ست که دران غم و
عذاب والم بوده ست قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
علیه السلام و ہذا یدل له الحدیث الصحیح فی الاسری وفیه انه صلعم رآہم کذلک کما اخرجه البخاری وفیه انه صلعم مر بآدم علیه
السلام فی السماء الدنیا فقال له مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت لجبرئیل من ہذا قال ہذا آدم وہذه الاسودة عن یمینه وشماله
نسم بنیه فاہل الیمین منهم اہل الجنة والاسودة التی عن شماله اہل النار فاذا انظر عن یمینه ضحک واذا انظر قبل شماله بکی
پس این حدیث دلیل قول تاسع ست لیکن دران دلالت صریحه بر آنکه یمین و یسار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و فجار ست
نیست بلکه دلالتش برہمین قدر ست که اولاد او در گونه اہل جنت و اہل نار و از دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
ولہذا استشکال کرده اند بر این حدیث حافظ ابن حجر رح در فتح الباری گفته ظاہر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اہل جنت
و نار در آسمان اند و این مشکل ست قاضی عیاض گفته آمده ست که ارواح کفار در سجین و ارواح مومنین منعم در جنت اند
یعنی پس چه قسم در آسمان دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده محتمل که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصادف
مرور نبی صلی الله علیه وآله وسلم شده باشد و محتمل که جنت بیمین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن ہر دو
کرده باشند و محتمل که مراد نسم مرئیه باشد که ہنوز در اجساد در آمده و مخلوق ست قبل اجساد و مستقرش از یمین و شمال
آدم ست و اخبار بمصیر آنها کرده ولہذا بنظر بسوی یمین مستبشر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
که مراد ارواحی ست که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بر وی نزد خروج نه آنکه مستقر می شود نزد آدم
و از دیدن آدم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سماء شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء نباشد این درباره
ارواح کفار ست انتهی و بر ہر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح یمین و شمال آدم ست بعده حافظ
ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول اول نیست و ہمین ست مشار الیه
جلال سیوطی در ابیات مستقر ارواح ابرار مگر آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند و محل واحد نیستند قال ابن القیم رح الارواح
متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوة فمنها ارواح فی علیین فی الملاء الاعلی وہی ارواح الانبیاء صلوات الله علیهم
وہم متفاوتون فی منازلهم کما رآہم النبی صلعم لیلة الاسراء ومنها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت

وهی ارواح بعض الشهداء لا جمیعهم بل من الشهداء من تحبس روحه عن دخول الجنة لدین او غیره کما فی المسند عن عبد الله بن
محمد بن جحش ان رجلا جاء الی النبی صلعم فقال یا رسول الله مالی ان قتلت فی سبیل الله قال الجنة ثم ولی فقال الا الدین سارنی
به جبریل آنفا ومنهم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی الحدیث الآخر رایت صاحبکم محبوسا علی باب الجنة ومنهم من یکون
محبوسا فی قبره لحدیث صاحب الشملة التی غلها ثم استشهد فقالوا هنیئا له الجنة فقال النبی صلعم کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التی
غلها لتشتعل علیه فی قبره نارا ومنهم من یکون مقره بباب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة
فی قبة خضراء یخرج لهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیة رواه الامام احمد وهذا بخلاف جعفر بن ابی طالب حیث ابدله الله من یدیه
جناحین یطیر بهما فی الجنة حیث شاء فهذا الکلام فی ارواح الابرار واما ارواح کفار پس ناظم بیح افاده کرده که آنها در
هوه باشند وگذشت که هوه زمین مغاک راگویند ودر مقر ارواح کفار بعد موت کلام ست برحسب احادیث
وارده درین باب یکی آنکه محبوس اند در سجین وکعب احبار سجین را بارض سابعه سفلی تفسیر کرده اخرجه ابن المبارک فی الزهد
وعبد بن حمید وابن المنذر من طریق سمی بن عطیة عن ابن عباس عنه دوم آنکه در حواصل طیر سود اند میخورند ومی آشامند
از نار چنانکه در حدیث متقدم وارد شده سوم آنکه در چاه برهوت بارض حضرموت اند وبقیه اقوال مردوده وظاهر
والله اعلم آنست که مستقرش مختلف ست وبرهر تقدیر کلام سیوطی در اشارت بسوی مستقر صحیح ست وبالجمله حکمتی که
حلیمی در سوال وجواب قبر ذکر کرده آن حکمت تمییز خبیث از طیب ورفع طیب بسوی جنات ووضع خبیث در مهواة

ارض سابعه سفلی ست بعده ذکر مثلی برای این حکمت کرده وگفته ﴿ وهو نظیر وقفه فی الحشر مستعرضا اعماله

فی الجسر ﴾ یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر ست در باب حکمت که آن تمییز خبیث از طیب باشد در حال
عرض اعمالش بروی در جسر وعمل شامل قلب ولسان وارکان همه هاست یعنی انچه در دنیا از خیر وشر کرده پیش او آید
در فتح الباری گفته جسر بفتح جیم ست وکسر آن جائز گویم این هردو لغت مشهور اند ابن السکیت وجوهری ونووی وغیرهم
حکایتش کرده اند ودر جسر حشر چنانکه خطی ست وجسر صراط را گویند وآن ممدود ست بر پشت جهنم باریک تر از موی
وتیز تر از تیغ واین جسر محل مرور ومحل حساب ومیزان ست وبر میزان دو کفه منصوب اند یکی جسر جانب بهشت ست
ویسارش جانب نار فضیل بن عیاض گفته بما رسیده ست که صراط پانزده هزار ساله راه ست پنج هزار ساله صعود و
پنج هزار ساله مستوی وپنج هزار ساله هبوط ست نمیگذرد از ان مگر ضامر مهزول لاغر از خوف خدا عز وجل آسی
توره از کثرت اسباب بر خود تنگ میداری ٭ سبکروحان چو بوی گل فرو بستند محملها ٭ وبرهان حلبی گفته صراط
موی از اجفان مالک خازن نار ست والله اعلم وبالجمله نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی اثباته وهو جسر
علی متن جهنم علیه الناس کلهم فالمومنون ینجون علی حسب اعمالهم والآخرون یسقطون عافانا الله الکریم انتهی گویم در کلام
ناظم تنبیه ست بر آنکه گذر نکنند بر صراط مگر موحدین مومن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز هم چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سوال در قبر و عبور در جسر یک چیز ست که تمییز خبیث از طیب باشد و ہمین ست مقتضای احادیث صحیحه
نیز چه در صحیحین ست از ابوہریره مرفوعاً یجمع الله الناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبد شیئاً فلیتبعه فیتبع من کان
یعبد الشمس الشمس ومن کان یعبد القمر القمر ویتبع من کان یعبد الطواغیت الطواغیت وتبقی ہذه الامة وفیها منافقوها
فیاتیهم الله فی غیر الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک ہذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا
ربنا عرفناه فیاتیهم فی الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جسر جهنم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وفیه کلالیب مثل شوک السعدان غیر انها لا یعلم قدر عظمها الا الله تعالی فتخطف الناس باعمالهم منهم الموثق
بعمله ومنهم المخردل ثم ینجو الحدیث ومثل این حدیث شیخین وحاکم ودارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
ودران زیادات ست از انجمله آنکه فرمود والجسر مدحضة مزلة علیها کلالیب وخطاطیف وحسک مفلطحة واز انجمله آنکه یمرون
علیها کالبرق وکالطرف وکالریح وکالطیر وکاجاوید الخیل والرکاب فناج مسلم ومخدوش مرسل ومکدوش فی جهنم
حتی یمر آخرهم یسحب سحبا سیوطی این را در بدور سافره بطوله سوق کرده ومثله اخرجه الدارقطنی والحاکم وصححه والبیهقی من حدیث
ابن مسعود وفیه انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل النخلة بیمینه ومنهم من یعطی دون ذلک بیمینه حتی
یکون آخر ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یضیئ مرة ویطفی مرة فاذا اضاء قدم قدمه واذا طفی قام فیمرون علی الصراط
کحد السیف مدحضة مزلة فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمر کانقضاض الکوکب ومنهم من یمر کالطرف ومنهم من یمر کالریح
ومنهم من یمر کشد الرجل ویرمل رملا فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمر الذی نوره علی ابهام قدمیه فیحبوا علی وجهه ویدیه ورجلیه
یجر یدا ویعلق اخری ویخط رجلا ویعلق رجلا فتصیب جوانبه النار فلا یزال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها
وقال الحمد لله الذی نجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدور سافره آورده گویم مزلة بر وزن مفعلة از زل
یزل بمعنی زلق ست یعنی لغزش کرد ومدحضة از دحض بر وزن ومعنی مزله ست وکلالیب جمع کلوب بتشدید بمعنی آهن کج
باشد وخطاطیف جمع خطاف بمعنی کلوب ست کما فی النهایة وحسک جمع حسکه بمعنی خار سخت ومفلطح خاری را گویند که در وی
عرض واتساع باشد وخدش خراشیدن جلد ست بچوب ومانند آن ومعنی مخردل صرعی مصروع وقیل مقطع یعنی از کلالیب جاها
ومکدوس بسین مهمله بمعنی مدفوع در نار کما فی النهایة وبشین معجمه بمعنی سوق شدید ست حافظ ابن حجر گفته عن سعید بن بلال
قال بلغنا ان الصراط ادق من الشعر لبعض الناس ولبعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک وابن ابی الدنیا
الا انه مرسل او معضل لا یصح وابو نعیم از سهل بن عبد الله تستری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عرض علیه
فی الآخرة ومن عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بدور سافره ایراد کرده ودر جمع الشتیتة
نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق للاتباع فسلک مسالک الهدی والسنة اتبع لا الصراط ومن توسع فیما لا یرضی
الله دق علیه الصراط فی الآخرة انتهی ونتوان گفت که اعمال اعراض اند وعرض وحشر وتصویش بصور اجسام متصور نیست

زیراکه اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگرچه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و ارباب
حقائق نص کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف وقوف بر حقائق معانی و ادراک تصویرش بصور اجسام ست و احادیث
صحیحه شاهد اند بتصور ایام و لیالی و قرآن و اسلام و ارحام و جز آن از انچه در محل خود مبسوط ست و این اخبار بسیار اند
و اقوی آنها حدیث حشر ایام ست که بهیچ وجه تاویل پذیر نیست و در صحیح آمده لما خلق الله الرحم قامت فقالت هذا مقام
العائذ بک من القطیعة و درینجا اخبار ست بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام ست و تاویل
دران غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوصی در کتاب التوحید گفته المعانی تتشکل و لا یمتنع ذلک علی قدرة الله تعالی فقد ورد
فی الحدیث الصحیح ان الموت یؤتی به فی صورة کبش املح فیذبح بین الجنة والنار قال و اخبرنی فقیر کانت به سعلة فسأل
الله ان یریه تلک السعلة قال فکنت اراها مثل الجرادة تاتی الیّ و تغوص فی کتفی و انا انظر الیها حتی تنتهی الی الرئة فاسعل
عند ذلک فاذا خرجت انظر الیها حتی تطیر فیسکن عنی السعال و اخبرنی الشیخ عبد الله المنوفی عن فقیر قال لما کان الغلاء کنت
لا اشبع فدعوت الله فرایت فی معدتی شیئا کالسرطان کلما نزلت لقمة فتح فاه فالتقمها و انا انظر الیه و اخبرنی فقیر
انه کان یری النوم حین یاتیه کانه سحابة او دخان قال و اعرف فقیرا کان یری الرحمة لما تنزل عند قراءة القرآن والذکر
والبیاض القطن منتشرة و فی اللطائف المطمن منه انتهی و مقاتل و کلبی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش املح آفریده
و او را چهار جناح ست جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شو پس ظاهر شد برای عزرائیل علیه السلام غرضکه تجسد اعمال و تجسم معانی منصوص
احادیث صحیحه و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه شهیره ست انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده ست و الله
علی کل شیء قدیر و قول ناظم که سوال ملکین نظیر وقفه محشر ست شاید اشارت بچیزی ست که در صدر احادیث متقدمه ست
و هو فی روایة الحاکم انه قال فیبقی من کان یعبد الله من بر و فاجر و ذلک حین یتساقط المشرکون فی النار فیبقی الموحدون
فیقولون فارقنا الناس فی الدنیا و نحن کنا الی صحبتهم احوج الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مؤمن و یبقی من
کان یسجد لله ریاء و سمعة فیذهب کیما یسجد فیبقی ظهره طبقا واحدا زاد الحاکم کلما اراد ان یسجد خر علی قفاه الحدیث و درین
باب روایات مطوله ست در تفسیر در منثور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود
فلا یستطیعون الآیة باید دید گوییم کشف ساق و تجلی و نزول و ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت بصحت
رسیده علم آن مفوض بوی سبحانه و تعالی ست و تاویل آن و صرفش از ظاهر کفر یا ضلالت ست و نیست تکلیف
مگر بایمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواهر مدلولاتش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تعطیل و این مذهب
سلف امت و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاده تاویلش می سپرند آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
دفاتر طویله در اثبات مختار خود سیاه کرده اند و ائمه حدیث و آثار را بطعن تجسیم باختفا در حجاب بلکه گرفته اند ضلال

از طریق مستقیم اند و این مذہب محشوست بعقارب وحیات واللہ الموفق آمدیم برآنکہ مراد ما درین جا جز بیان مشار الیہ
ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیت شان برای ابتلا ہمین توقیت ست کہ قبل عبور جسر باشد و نظم وال ست
بآنکہ سؤال نخواہد بود مگر برای مومن و منافق چنانکہ صراط ہم جز برای این ہر دو نخواہد بود و این مذہب جماعۂ از
اہل علم ست گفتہ اند کہ کافر مبطل جاحد را سؤال از رب و دین و نبی نکنند بلکہ سوال از اہل اسلام رود لیکن قرآن
وسنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة
ویضل اللہ الظالمین در صحیح آمدہ کہ نزول این آیہ در بارۂ عذاب قبرست و در صحیحین ست ان العبد اذا وضع
فی قبرہ و تولی عنہ اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم وذکر الحدیث زاد البخاری واما المنافق والکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی
ہذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و در روایت بخاری ہمچنین بحرف واو ست واما المنافق او الکافر
واحادیث درین باب بسیارست در فتح الباری سوق آنہا کردہ و درین احادیث چنانکہ دلالت بر سوال منافق و کافر
در قبرست ہمچنان دلالت برین معنی ست کہ ایشان در جواب سوال اظہار تقلید خواہند کرد و اقرار عدم درایت خود
خواہند نمود و این تقلید سبب عذاب و ہلاک ایشان خواہد گشت ونعوذ باللہ من جمیع ما کرہہ اللہ و بالجملہ در فتح الباری
بعد ذکر احادیث این باب گفتہ فاختلفت ہذہ الروایات لفظاً ومعنیً وہی مبنیة مجتمعة علی ان کلا من المنافق والکافر
یسأل و سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر گفتہ المراد منہ یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسہ وہم الکفار والمنافق کما یقول
ناسہ وہم المنافقون و ناظم افادہ کردہ کہ حلیمی گفتہ حکمت در سوال فحص از ایمان عبد و عدم ایمان او ست ولعدش خبیث

از طیب ممتاز گردد و پس اشارت بسوی حکمتی دیگر کردہ و گفتہ وقال اخرون لما ارسلا + نبینا بالسیف

رحمة الی + یعنی غیر حلیمی در بیان وجہ حکمت سوال از مقبور چنین گفتہ کہ پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم مرسل بسوی
ثقلین ست از انس و جن پس علت ارسال کہ رحمت ست ماخوذ از قولہ تعالی ست وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین وعطاء سیف بعد ارسال با رحمت ست عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم انما انا رحمة مہداة اخرجہ
البیہقی فی الدلائل زمخشری در کشاف گفتہ الا رحمة لانہ جاء بما یسعدہم ان اتبعوہ ومن خالف ولم یتبع فما اتی الا من قبل
نفسہ حیث ضیع نصیبہ منہا وقیل کونہ رحمة للفجار من حیث ان عقوبتہم اخرت بسببہ وامنوا بہ عذاب الاستیصال انتہی
ابن عباس در کریمۂ مذکورہ گفتہ من آمن تمت لہ الرحمة فی الدنیا والآخرة ومن لم یؤمن عوفی ما کان یصیب الامم فی عاجل
الدنیا من العذاب من الخسف والمسخ والقذف وعن عکرمة قال قیل یا رسول اللہ الا تلعن قریشا بما اتوا الیک
قال لم ابعث لعانا انما بعثت رحمة قال تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین اخرجہ عبد بن حمید

اظہر قوم من عظیم الخوف + ایمانہم خلاف ما فی الجوف + عمدۂ اجزاء ایمان تصدیق قلبیست و آنانکہ
از خوف نفس و اہل و اولاد و اموال خود اظہار اسلام خلاف آنچہ در دل بود کردند منافقین اند میگویند بافواہ خود

آنچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیرا که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
وحساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتانا - فی القبر حین یفتن الانسان + لکی یمیز المومن الصادق
من المنافق اذ کان قبل لم یبن + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمییز مومن صادق از منافق ست و این حکمت
را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امم که قبل این امت بودند آنها را رسل خدا می آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند فبها و اگر
ابا نمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند و کناره میگرفتند و معجل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان باز داشت و مقبول شد اسلام از کسیکه اظهارش کرد خواه کفر را پنهان دارد یا نه و چون مردند
برای ایشان فتان در قبر برگماشته شد تا راز دل ایشان بسوال برآرند و ممیز شود خبیث از طیب و ثابت و ثابت شود
مومن بر قول ثابت و گمراه شوند ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام ست
زیرا که دران وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمر غیر موجود ست اسلام ست یا کفر بواح و نفاق آن عهد
نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام ست والله اعلم و در حجج الکرامة
گفته تمام این حکمت بر دو امر ست یکی آنکه هیچ نبی از انبیا مبعوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص بامت محمدیه
و کلام بر دوم خواهد آمد و اما اول پس او تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی قوله اذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون و این صریح ست در آنکه او تعالی ایشان را
امر بقتال فرموده و معلوم ست که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینة حتی اذا کاد ان یفتحها خشی الشمس ان تغرب فقال ایها الشمس انك مامورة وانا
مامور عزمتی علیك الا رکدت ساعة من النهار فحبسها الله حتی افتتح المدینة الحدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف والحاکم و صححه
و این نبی یوشع بن نون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکور ست
و این تمییز حین ملائکه دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم ماکان و مایکون ست و رسول صلعم بابعض منافقین نا آگاه
بود و حذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
نحن نعلمهم و منافقین که بعد وفات وی صلعم آمدند او را حاجت دانستن آنها نیست بلکه وی صلعم نمیداند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کند و ایشان را نمی شناسد
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود انك لا تدری ما احدثوا فیقول سحقا الحدیث اخرجه البخاری وغیره انتهی پس فائده این
تمییز باقی نیست مگر برای ملائکه با آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون الآیة و تقی را میگویند سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم
تعملون و میگویند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك الآیة و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

تا چون برید عافیت و ملاقی کلام حامی و ترنمی ست پس اولی وقت از تعبیر حکمت ست در سوال و جواب بلکه چنین باید گفت
که این حکمت را او تعالی و رسول را وصلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم معین نفرموده و معقول ما بادراکش نمیرسد و ما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و ما میدانیم که او تعالی را در جملهٔ افعال و اوامر و نواهی خود حکمت هاست و چون ما آنرا نمیدانیم
لهذا آنچه ملائکه گفتند میگوئیم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال الجلال الناظم بالفظه
امر النبی صلعم بتعلیم الجواب کان یقول المصطفی تعلموا + حجتکم فانکم تکلموا + حجت بمعنی دلیل و برهان ست و ام
بیان منجملهٔ شفقت نبوی برامت مرحومه ست و بیت اشارت ست بسوی روایت ابن شاهین در سنت قال حدثنا
عبدالله بن سلیمان ثنا عمرو بن عثمان ثنا بقیة بن صفوان ثنی راشد قال کان النبی صلعم یقول تعلموا حجتکم فانکم تسألون +
فکانت الانصار توصی المحتضر + ومن ممیز من غلام ذی بصر + اشارت ست بسوی تمام حدیث ابن شاهین
بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الانصار یحضر الرجل منهم الموت فیوصونه والغلام اذا عقل یقولون له اذا سألوک من ربک
فقل الله ربی وما دینک فقل الاسلام دینی ومن نبیک فقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم نبیی یعنی بنا بر شدت اعتنا وی صلعم
انصار محتضر و غلام ممیز را تعلیم این حجت میکردند و محتضر کسی ست که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن ست
و هرچند او را علم باین حجت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکردند قاضی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
می شود از حین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تمیز صبی آنست که تنها بخورد و بنوشد و استنجا کند و بعض ایمه حد آن
هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین ست و ضابط همان ست که گذشت و مراد ببصر تامل و عقل ست و ناظم اشاره باین
انصار کرده میگوید تقول اذ ما یسالوک فقل + ولا تکن فی الحق ذا تزلزل + الله ربی دینی الاسلام
محمد نبیی الامام + یعنی این ست آن لفظ که بدان وصیت محتضر و غلام میکردند و مناسب او ست روایت سلفی در
طیوریات از سهل بن عمار که گفت یزید بن هرمس را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند در قبرم
دو فرشته فظ غلیظ یعنی درشت رو سخت خو و گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
گرفتم و گفتم بچو مرا این سخن میگوئید حالانکه مردم را جواب شما هر دو تا هشتاد سال آموختم پس هر دو برفتند و گفتند از حریز
بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را مبغوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گوئیم درینجا دلیل ست برآنکه در
حساب از بعض عقائد هم پرسیده و از سنت و بدعت استفسار میشود ولالکائی در سنت از جویریه بن محمد منقری آورده گفت
یزید بن هارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پرسیدند که من ربک و ما دینک پس ریش
سفید خود را از خاک افشاندن گرفتم و گفتم مثل من پرسیده می شود من یزید بن هارونم و بوده ام در دنیا شصت سال
می آموختم مردم را پس یکی از آن هر دو گفت صدق نم نومة فلا روعة علیک بعد الیوم و نیز لالکائی در سنت بسند خود
از محمد بن نصر صائغ آورده گفت پدر من شیفته نماز بجنازه بود بر هر که می شناخت او را و یا نمی شناخت و را پس گفت

ای پسر کہ من حاضر شدم روزی جنازہ را چون دفنش کردند و کس در قبر فرود آمدند یکی برآمد و دیگر باقی ماند و چون دیر شد
اندیشہ مند گشتم ای قوم زندہ را با مردہ دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتم شما را اشتباہ رو داد باز رجوع کردیم و در قبر
ندیدیم مگر دو کس اگر یکی برآمد و دیگری بماند نروم ازینجا تا آنکہ کشف کند خدا تعالی برای من آنچہ دیدہ ام پس بر قبر آمدہ
دہ بار سورۂ یس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچہ دیدہ ام کہ من خائفم بر عقل و دین خود پس بشگافت قبر
و برآمد ازوی مردی و پشت دادہ شتاب بگریخت گفتم قسم بمعبود تو کہ استادہ شو تا بپرسم ترا وی التفات نکرد بار دوم و
سوم ہمچنین گفتم پس التفات کرد و گفت تو ابن الصلت نہ ہستی گفتم آری گفت مرا نمی شناسی گفتم نہ گفت ما دو فرشتہ ایم
رحمت موکل بودہ ایم باہل سنت نزد و جمع در قبور فرود آمدیم تا کہ تلقین حجت کنیم ایشان را و غائب شد از من انتہی
الامر بتلقین المیت بعد دفنہ این قسم عبارت را ناظم بجای فصل کتاب می آرد کما تقدم و تلقین بمعنی تفہیم ست و آن
مشروع ست قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش درینجا نکردہ و آنکہ ذکرش کردہ بعد موت ست پس برای تکمیل افادہ
بذکر اول می پردازیم و میگوئیم کہ قرطبی در تذکرہ نوشتہ باب تلقین المیت لا الہ الا اللہ اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول اللہ صلعم لقنوا موتاکم لا الہ الا اللہ و ذکر ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قال
رسول اللہ صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوہ لا الہ الا اللہ فانہ ما من عبد یختم لہ بہا عند موتہ الا کانت زادہ الی الجنۃ و قال عمر بن
الخطاب احضروا موتاکم و لقنوہم لا الہ الا اللہ فہم یرون ما لا ترون و ذکر ابو نعیم من حدیث واثلۃ بن الاسقع عن النبی صلعم
احضروا موتاکم و لقنوہم لا الہ الا اللہ و بشروہم بالجنۃ فان الحلیم من الرجال یتحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب ما یکون من
ابن آدم عند ذلک المصرع والذی نفسی بیدہ لمعاینۃ ملک الموت اشد من الف ضربۃ بالسیف والذی نفسی بیدہ لا تخرج
نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منہ علی حیالہ قال القرطبی غریب من حدیث مکحول انتہی گویم بخاری حدیث تلقین
را اخراج نکردہ و در فتح الباری گفتہ شاید ترددہ باشد چیزی کہ در تلقین بشرطہا و ثابت نشدہ پس اکتفا کرد بچیزی کہ دال است و
مراد قول بخاری در ترجمہ ست و من کان آخر قولہ لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ زین بن منیر گفتہ این حدیث بلفظ خبر بعنی دلیل
کسی ست کہ این کلمہ را گفتہ و مردہ یا زندہ ماندہ و چیزی جز این کلمہ گویا نشدہ و تمامی از مفہوم وی ست آنکہ تخلل کردہ باشد بعد
قول این کلمہ لیکن وی مستصحب حکم اوست بغیر تجدید نطق بدان پس اگر عمل سیئہ کردہ است و تشدید ست و اگر
عمل صالح نمودہ ست پس اقتضای رحمت آن عمل عدم فرق میان اسلام نطقی حکمی و مستصحب ست انتہی
گویم قوال ست برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از نبی صلعم من مات وہو
یعلم ان لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ پس اقتصار کردہ بخیبا بر علم و آن شان مومن ست و مثل آن مسلم از
حدیث ابی ذر آوردہ انہ قال صلعم ما من عبد قال لا الہ الا اللہ ثم مات علی ذلک الا دخل الجنۃ
و مثلہ از عمر از وی صلعم اخراج کردہ انی لاعلم کلمۃ ما یقولہا عبد حقا فی قلبہ فیموت الا حرم علی النار

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله درین حدیث وجز آن هر دو کلمهٔ شهادت ست پس اشکال بترک
ذکر رسالت وارد نشود و زین بن منیر گفته قول لا اله الا الله لقبیست جری علی النطق بالشهادتین قرطبی گفته علمای ما
گفته اند که تلقین این کلمه بموتی سنت ماثوره ست مسلمین بدان عمل کرده اند و این تلقین از برای آنست که آخر کلامش
لا اله الا الله باشد و خاتمهٔ او بسعادت گردد و داخل شود در زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
اخرجه ابو داؤد کما قدمناه و صححه عبد الحق گویم مراد بمیت درین اخبار کسیست که در سیاق موت باشد و ظاهر اوامر
احادیث وجوب کفائیست بر حاضرین قرطبی گفته و تا متنبه شود میت بر چیزی که دفع کرده می شود شیطان بدان زیرا که
وی متعرض محتضر میگردد و عقیدهٔ او را فاسد کردن میخواهد چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و یکبار آنرا بگفت شیطان
بر وی عود نمیکند تا بار دگر ضجر کرده نشود و ابن المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله [illegible] اگر آنرا بگوید او را بگذارید
ابو محمد بن عبد الحق گفته این کار از برای آنست که نزد الحاح بر میت خوف [illegible] از کلمه و ضجر و غلبهٔ شیطان هست و این سبب
سوء خاتمه میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمهٔ شهادت و عود مکن بر من مگر آنکه کلام دیگر بکنم
مقصود آنست که بمیرد و در دلش جز خدا نبود و چه مدار بر قلب ست و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات حاصل می شود و اما حرکت
لسان بدون آنکه ترجمهٔ ما فی القلب باشد پس دران فائده و نزد وی [illegible] گفته گاهی تلقین بذکر حدیث
میکنند نزد مرد عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سوق موت بود و نزد وی ابو حاتم و محمد بن مسلم و منذر بن شاذان
و جماعهٔ از علما بود و حدیث تلقین را یاد کردند و از ابی زرعه استحیا نمودند و گفتند ای یاران بیائید مذاکرهٔ حدیث بکنیم محمد بن مسلم
گفته انا الضحاک عن ابی مجلز انا ابو عاصم ثنا عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب و تجاوز نکرد و باقی مردم خاموش بودند
ابو زرعه گفت و وی در سوق ست ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضرمی عن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و فی روایة حرمه الله علی النار و وفات کرد گویم
این حکایت را نیز همچنین باسناد ذکر کرده و هوانه قال ابو زرعة لا اله الا الله و خرجت روحه مع الهاء قبل ان یقول دخل
الجنة و شعبی بر مردی مریض برای عیادت درآمد و دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکثار مینماید گفت شعبی
آن مرد را نرمی کن با او مریض بسخن درآمد و گفت تلقینم کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعده این آیه
خواند والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جنید رح را
نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یادش بکنم گویم در ترجمهٔ بعض صالحین دیده ام که چون او را در
سیاق گفتند قل لا اله الا الله سر و چشم خود بکشاد و این بیت بخواند ۵ وغدا ایذکرنی عهود بالحمی + ومتی
نسیت العهد حتی اذکر + حافظ شیراز گفته ۵ مهر تو در درون و غم عشق تو در سرم + با شیر اندر آمد و با جان بدر شود
در حدیث ابو هریره آمده قال سمعت رسول الله صلعم یقول حضر ملک الموت رجلا فنظر فی قلبه فلم یجد فیه شیئا ففک لحییه فوجد

طرف لسانه لاصقا بحنكه يقول لا اله الا الله فغفر له بكلمة الاخلاص اخرجه الطبراني في كتاب المحتضر وذكره ابن ابي الدنيا وقرطبی بابی در سوء خاتمه ذکر کرده
اعاذنا الله تعالى من ذلك وگفته شیطان نزد میت بصورت پدر می آید ومیگوید که یهودی بمیر و شیطانی دیگر در صورت مادر می آید
و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده وگفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدم نزد پدر خود
احمد بن حنبل وقت احتضار دیدم او را که عرقناک می شود و باز افاقه می یابد و اشاره میکند بدست خود لا بعد لا بعد و این اشاره چند بار
کرد پس گفتم او را ای پدر چیست این که ظاهر می شود از تو گفت شیطان پیش من استاده است سر انگشتان می گزد و میگوید ای احمد فوت شدی
تو از من میگویم لا بعد حتی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در ثغر اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدم بقرطبه
بوقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا لا چون بهوش آمد ذکر آن همین کردیم گفت آمدند پیش
من دو شیطان از یمین و یسار من یکی گفت یهودی بمیر که بهترین ادیان دین یهود است و دیگری گفت که نصرانی بمیر که بهترین ادیان دین نصاری ست
وكنت اقول لهما لا لا وقد كتبت بيدي في كتاب الترمذي والنسائي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الشيطان ياتي احدكم عند
موته فيقول له مت يهوديا مت نصرانيا فكان الجواب لهما لا لكم قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس والله تعالى اعلم است و اما کتاب نسائی پس بعض آنرا شنیدم پیش و
من بسیاری ازان موجود بود مگر برین حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است محتمل که این حدیث در بعض نسخ موجود
باشد انتهی و اما تلقینیکه حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
در لحد است بعد ریختن خاک بر وی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در ثانی
بسوی ثانی و آن قول این ست قد امر النبي بالتلقين + من بعد شن الترب للمدفون + وقيل قبل ان يهال
الترب + وان يعد ثلاثة فندب + ومثله جاء عن الاصحاب + وطلب التثبيت لاستحباب + سید محمد بن
اسمعیل امیر گفته که این تلقین ثانی ست و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
تلقین بعد ادخال میت در لحد است و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بران و اول که ذکر کرده دال برهمین معنی ست و ثانی
مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال الترب ست پس این را نمی دانم و احدی را نمی شناسم که قائل باین قول شده باشد
اعنی تلقین میت نزد وضع در لحد قبل انداختن خاک بر وی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع ست شاید او واقف شده باشد
بر انچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تلخیص ذکر کرده که انه صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا فرغ من دفن الميت
وقف عليه فقال استغفروا لاخيكم واسالوا له التثبيت فانه الآن يسأل اخرجه ابو داود والحاكم والبزار عن عثمان قال البزار
لا يروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا من هذا الوجه انتهى و این دلیل ست برای سؤال تثبیت چنانکه بیاید و اما مراد بتلقین در ابیات
پس اخص ازان که تلقین میت بعد دفن مستحب ست گفته شود یا عبد الله یا ابن امة الله اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا
اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الجنة حق وان النار حق وان البعث حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور

وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالقبلة قبلة وبالمسلمین اخوانا ورده الخبر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم قال الحافظ ابن حجر روی الطبرانی عن ابی امامة اذا انا مت فاصنعوا بی کما امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان نصنع بموتانا
امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فسویتم التراب علی قبرہ فلیقم احدکم علی راس قبرہ ثم لیقل یا فلان بن فلانة
فانہ یسمعہ ولا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانة فانہ یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانہ یقول ارشدنا یرحمک اللہ ولکن لا تشعرون
فلیقل اذکر ما خرجت علیہ من الدنیا شہادة ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما فان منکرا
ونکیرا یاخذ کل واحد منہما بید صاحبہ ویقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من قد لقن حجتہ فقال رجل یا رسول اللہ فان لم یعرف امہ قال ینسبہ الی
امہ حوی یا فلان بن حوی واسنادہ صالح وقد قواہ الضیاء فی الاحکام لہ واخرجہ عبد العزیز فی الشافی والراوی عن ابی امامة سعید الازدی
بیض لہ ابو حاتم ولکن لہ شواہد منہا ما رواہ سعید بن منصور من طریق راشد بن سعد وضمرة بن حبیب وغیرہما قالوا اذا سوی علی المیت قبرہ وانصرف
الناس کانوا یستحسنون ان یقال للمیت عند قبرہ یا فلان قل لا الہ الا اللہ قل اشہد ان لا الہ الا اللہ ثلاث مرات قل ربی اللہ ودینی الاسلام و
نبیی محمد ثم ینصرف وقال الاثرم قلت لاحمد بن حنبل ہذا الذی یصنعونہ اذا دفن المیت یقف الرجل ویقول یا فلان بن فلانة قال ما رایت احدا
یفعلہ الا اہل الشام حین مات ابو المغیرة یروی فیہ عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیاخہم انہم کانوا یفعلونہ انتہی کلام الحافظ وبعد ازین ذکر
چیزی از شواہد کردہ ذکرش بنا بر عدم دلالت ترک کردیم زیرا کہ در خود قبول شہادت نیست بعدہ گفتہ دیگران میگویند کہ اندک استادن
قبر میت بعد دفن او وکردن دعای ثبات برای میت مستقبل وجہ او مستحب ست بگوید اللہم ہذا عبدک وانت اعلم بہ منا ولا نعلم منہ الا
خیرا وقد اجلستہ للمسئلة اللہم ثبتہ بالقول الثابت فی الآخرة کما ثبتہ فی الدنیا اللہم ارحمہ والحقہ بنبیک ولا تضلنا بعدہ ولا تحرمنا اجرہ واخرج
سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان رسول اللہ صلعم یقول علی القبر بعد ما یسوی علیہ اللہم انہ نزل بک صاحبنا وخلف الدنیا خلف ظہرہ اللہم
ثبت عند المسئلة منطقہ ولا تبتلہ فی قبرہ بما لا طاقة لہ بہ وحکیم ترمذی گفتہ وقوف بر قبر وسوال تثبیت در وقت دفن مددی برای میت
بعد نماز زیرا کہ نماز با جماعہ مومنین ہمچو لشکر باشد کہ بر دروازہ پادشاہ فراہم آمدہ شفاعتش میکنند واستادن بر گور برای سوال تثبیت
ہمچو مدد برای لشکر ست واین ساعت وقت شغل میت ست زیرا کہ ہول مطلع وسوال فتانین پیش او آمدہ انتہی این ست استدلال
واقوال فقہا ودرین باب اما اہل حدیث پس انکارش میکنند مقبلی رح در منار گفتہ کہ ہیچ محدث بلکہ عاقل شک نمیکند در آنکہ الفاظ این
حدیث یعنی حدیث ابی امامہ دلالت دارند بر آنکہ حدیث مذکور موضوع ست مثل قول او یا فلان بن فلانة واگر نامش نمی شناسد یا فلان
بن حوا گوید وہمچنین این لفظ فان منکرا ونکیرا یاخذ کل واحد منہما بید صاحبہ الخ وحافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفتہ انہ حدیث ضعیف
وسئل عنہ احمد فاستحسنہ واحتج علیہ بالعمل انتہی گوییم اگر مراد حافظ ہمانست کہ از تلخیص نقل کردیم پس این ذکر استحسانش نیست بلکہ
اخبار کرد بآنکہ احدی آن را جز اہل شام نمیکند وشما روایتش از ابی بکر بن ابی مریم می کنید واحمد ہم نسبتش بسوی ابو بکر مذکور
کردہ واین دلیل تضعیف او برای روایت ست زیرا کہ ابو بکر بن مریم چنانکہ حافظ ذہبی در میزان گفتہ ضعیف ست نزد اہل
حدیث قال ابو بکر بن مریم الغسانی الحمصی اسمہ بکیر وقیل بکر وقیل عمرو وقیل عامر وقیل عبد السلام ضعیف عندہم لتعبدہ سوق

احوالش کرده و در آخر گفته عن ابی داود انه سمع احمد یقول لیس بشئ انتهی پس قول ابن القیم رح که احمد استحسان تلقین بحدیث ابن ابی مریم کرده عجیب ست بعده ابن القیم گفته ان حدیث ابی امامة حدیث ضعیف قال لکنه وان لم یثبت فاتصال العمل به فی سائر الامصار والاعصار من غیر نکیر کاف فی العمل به وما اجری الله العادة قط بان امة طبقت مشارق الارض ومغاربها وهی اکمل الامم عقولا واوفرها معارف تطبق علی مخاطبة من لا یسمع ولا یعقل وتستحسن ذلک لا ینکره منها منکر بل سنه الاول للآخر ویقتدی فیه الآخر بالاول انتهی گویم این قول ابن القیم غیر قیم بلکه در غایت ضعف ست و بجوابش میتوان گفت که اولا شما خود شک وانکار نمیکنید در آنکه اعظم امت در اتباع واقتدای رسول خدا صلعم اصحاب عالیجناب وی علیه السلام اند و بیقین معلوم ست که از انها حرفی واحد نیامده در آنکه آنها تلقین ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی رضی الله عنهم کرده باشند و نه احدی از این خلفاء راشدین عمدی تلقین میتی بعد دفن او بعمل آورده بلکه ممکن نیست والله که روایتی درین باب از احدی از صحابه بیاید بآنکه وی بر قبر غیری استاده شده یا فلان بن فلانه گفته باشد یا بر قبر کدام صحابی استاده او را نداکرده باشد پس چه قسم ابن القیم رح با وجود چنین جلالت شان وی است فرمان این میدان قائل باتصال عمل در سائر امصار و اعصار ست و مع ذلک امام احمد گفته که این عمل جز از اهل شام نزد موت ابو المغیره از احدی دیده نشد پس عمل سائر امصار و اعصار یعنی چه حال آنکه قبل وفات ابو المغیره از عهد وفات نبوی صلعم اعصار بسیار گذشته و نشانی از این عمل در ان یافته نشده واما امصار پس منحصر در شام ست و چون ابن القیم رح درین مسئله ره خلاف پیماید تا استدلالش بسماع موتی از مجانه طیبه تمام گردد با آنکه او را رحمه الله بران ادلهٔ صحیحهٔ ناهضه ست پس بغیر او از محرومان انصاف بالکلیه چه رسد فانا لک والاغترار بغیر ادلة الکتاب والسنة و چون این ما جرا دریافت شد شناخته باشی که مراد جلال سیوطی با مر نبوی صلعم بتلقین تا آخر همه بیت حدیث ابی امامهٔ مذکور ست وهو کما تراه و لهذا وی رح در کتاب شرح الصدور جز حدیث مذکور حدیثی دیگر ذکر نکرده گویا عمده درین باب نزد قائلین تلقین همین حدیث موضوع یا ضعیف ست و در فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی گفته ؎ والدرس فوق القبر لیس بشرع ۔ کلا ولا تلقینه المیت ع بعده گفته واما التلقین ففیه خلاف بین العلماء وتناقض کلام ابن القیم رح فیه فرجح فی الهدی کونه بدعة وضعف الحدیث الوارد فیه ورجح فی کتابه کتاب الروح کونه مستحسنا ورجح المحقق المقبلی رحمه الله تعالی الی کون ذلک بدعة وهو الاظهر واطال الکلام فیه فی کتابه المنار وفی الابحاث المسددة وقال اما الحدیث المروی فیه فلا یشک اهل المعرفة بالحدیث فی وضعه ورواه سعید بن منصور عن راشد بن ضمرة عن اشیاخ لهم من اهل حمص فالمسئلة حمصیة واما جعل حدیث اسألوا له التثبیت فانه الآن یسأل شاهدا لهذا فلا شهادة فیه لحکم العدل انتهی واما ما ذکره ابن القیم من اطباق الناس علی العمل به بلا نکیر فممنوع فروایته عن احمد بن حنبل انه لم یر احدا فعله غیر اهل الشام ظاهر فی عدم اطباق المدعی وکذلک نفیه للانکار فان الجماهیر من العلماء ینکرون ذلک فی کتبهم ویصرحون بکونه بدعة وکل ذلک ظاهر فی وقوعه منهم عند من فعله والله اعلم انتهی و شوکانی رح در نیل الاوطار اگرچه ذکر حدیث تلقین و کلام اهل علم بران کرده لیکن تصریح بجواز یا بدعت بودنش ننموده گویا در ابتداء ش تردد داشته ست لیکن شک نیست که ادلهٔ شرعیه قاضی بعمل تلقین بر وجهی که شیخ صدر رشود نیست و عمل بعض بلاد و قول جمعی از فقهاء شافعیه وغیره در چنین مقام در خور استناد نباشد پس اولی عدم جواز اوست و هر که در علم الهی مقضی به ثبات قول ست محتاج تلقین نیست و هر که بخلاف اوست اگر بتلقین ثابت القول گردد باید که احدی هالک نشود و این مشکل ست آری اگر حدیث وارد درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد و دونه خرط القتاد

اختصاص السؤال بهذه الامة درین مسئله سه قول ست یکی اختصاصش باین امت دوم عموم و سائر امم سوم وقف چنانکه تفصیلش بیاید والله اعلم

توقف ست زیراکه دلیل مسئله توقیفی ست اجتهاد را دران مدخل نیست و دلیلی ظاهر بر سوال غیر این امت وارد نشده و معتمد خصوص ست

کما رجحه الناظم تبعا للحافظ ابن حجر رحمهما الله تعالی خص نبی الله فیما قد ذکروا بانه یسأل عنه من قبر + ولم یکن ذا للنبی قبله

ابان رب العرش فیه فضله + ولم یکن لامة من الامم + من قبلنا قط سؤال ملتزم + نص علی ذلک کبیر القدر

الترمذی وابن عبد البر + واخرون عمموه فی الامم + وبعض اهل العلم نحو الوقف امّ + و جمیع ابیات بیت سوم را ازین ابیات

ذکر نکرده شاید در بعض نسخ نبوده باشد و مردم درین مسئله بر سه قول مختلف اند کما تقدم اول آنکه سوال میت خاص باین امت ست حافظ ابن القیم رحمه الله در

کتاب الروح گفته که قول باختصاص ابو عبد الله الحکیم ترمذی گفته ست و حکمتش تمییز خبیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی

وابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب سنن ست نا واقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث واهیه

ضعیفه منکره شاذه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی ست واین خطای فاحش و جهل قبیح ست که راه بسیاری از مدعیان علم

زده فلیعلم قول دوم که عبد الحق اشبیلی و قرطبی گفته اند عموم سوال ست برای این امت و دیگر امم و ابن القیم برای ایشان استدلال بچیزی نکرده

مگر آنچه جواب ادلهٔ مدعی اختصاص افاده آن میکند قول سوم توقف در تعمیم و تخصیص ست حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند درین دیگران منهم

ابو عمر بن عبد البر فقال فی حدیث زید بن ثابت عن النبی صلعم انه قال یا زید ان هذه الامة تبتلی فی قبورها منهم من یرویه تسأل وعلی هذا اللفظ یحتمل انه یقال

ان یکون هذه الامة خصت بذلک وهذا امر لا یقطع علیه انتهی گویم این نقل مخالف کلام ناظم ست چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر

کرده مثل ترمذی وابن القیم گفته که وی قائل بتوقیف ست لیکن کلام ابن القیم اقوم ست زیراکه وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته هر

این را خاص باین امت میگوید و وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و بقوله صلعم اوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم و این

ظاهر ست در اختصاص باین امت و دوم ست بر آن قول ملکین ما کنت تقول فی هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول المؤمن اشهد انه عبد الله و رسوله

واین خاص ست به نبی صلعم و قوله صلعم فی الحدیث الآخر انکم فی تمتحنون و عنی تسألون تا آنکه قائلین بتعمیم اند در جواب این دلائل گفته اند که دلالت

بر اختصاص نیست چه مراد بامت در قول نبی صلعم ان هذه الامة جماعت مردم ست کما قال تعالی وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه

الا امم امثالکم و هر جنسی از اجناس حیوان مسمی بامت ست و در حدیث آمده لولا ان الکلاب امة من الامم لامرت بقتلها و در حدیث احراق نملة

احرقت امة من الامم تسبح و اگر مراد امتی ست که دران مبعوث شد پس در حدیث آنچه نفی سوال غیر این امت از امم کند موجود نیست بلکه ذکر تخصیص این امت ست

بمسئول بودن ایشان و با آنکه این سوال مختص بمن قبلهم نیست بنا بر فضل و شرف این امت بر امم و همچنین قوله صلعم اوحی الی الخ و قول ملکین اخبار ست

امت را بامتحانش در قبور و ظاهر آنست که حال هر نبی با امت خود همچنین ست و امم آنها معذب می شوند در قبور بعد سوال و اقامت حجت

بر آنها چنانکه معذب شوند در آخرت بعد سوال و اقامت حجت انتهی بعده ناظم گفته سؤال من لم یدفن و المصلوب و من تفرقت اجزاؤه

واکله السبع و من یقتل و الغریق ویسأل المطروح و المصلوب والحیا عن رؤیته عجیب + اذ لو رأیناه مقاما

اتاه هب الاصل الذی قد عقدا من فرض ایمان علی الانام + بالدین عن ثم من احکام + سوال عام ست و های کتاب مرصفا

کہ بمیرد بطرح یا غرق یا القا در نار یا اکل سباع یا خطف طیر بنا بر عموم ادلہ سوال تو آنجا جاب حی از روییت پس حق تعالے
امور برزخ را بر مکلفان مخفی داشتہ احیا از ان ہیچ شی را از احوال موتی مشاہدہ نمیکنند پس اگر میت را قائم و لحد یا قاعد
در قبر بینیم اصل اصیل کہ طی علم برزخ و احوال موتی از ماست باطل گردد چہ مقتضای حکمت الہی آنست کہ این ہمہ حجب
از ابصار ما مطوی باشد بجہت آنکہ از احوال آخرت ست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان مبنی سائر اعمال ست
لہذا ناظم اصل کرد و آن دو گونہ ست غیب و شہادت و ایمان بغیب افضل ست قال تعالی ما دحا للمؤمنین
الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست کہ عہد بدان در عالم ذر گرفتہ شد و فرض واجب خدا را گویند سمی بہ
لانہ معالم وحدود و آنام بمعنی خلق ست و احدی گفتہ قال اللیث الانام علی ظہر الارض من جمیع الخلق و در کرمانیہ ضعیفہ
للانام ابن عباس گفتہ ہم الناس و مجاہد و قتادہ و ضحاک گفتہ ہم الخلق و عطا گفتہ جمیع الخلق واحدی گفتہ ہذہ الاقوال
تدل علی ان المراد کل ذی روح و ہو قول الشعبی و قال الحسن الجن و الانس و این قول مناسب کلام ناظم ست زیرا کہ محل
تکلیف ست و بالجملہ ناظم در شرح صدور و غیر او و غیر آن از قاضی ابو بکر بن العربی آوردہ ان من لم یدفن من الاموات یقع
السوال و العذاب و یحجب اللہ تعالی ابصار المکلفین عن ذلک کما حجبہا عن رویۃ الملائکۃ و الشیاطین و ترد الحیاۃ الی المصلوب
و نحن لا نشعر بہ کما انا نحسب المغمی علیہ میتا کذلک یضیق علیہ الجو کہیئۃ القبر و لا یستنکر شیئا من ذلک من خالط الایمان قلبہ انتہی
و امام الحرمین گفتہ و لیس ہذا بابعد من الذر الذی اخرجہ اللہ تعالی من صلب آدم و اشہدہم علی انفسہم و کذلک من تفرقت
اجزاؤہ یعید اللہ الحیاۃ فی بعض اجزائہ او جمیعہا و قد اشار النبی صلعم الی وجہ حکمۃ اخفاء عذاب القبور و احوالہا بقولہ لولا
ان لا تدافنوا لاسمعتکم او نحوہ انتہی و قد تواترت المنامات الصادقۃ الکثیرۃ بشئ من احوال الموتی ذکرہا ابن القیم فی کتاب
الروح و غیرہ فی غیرہ قال فی جمع الشتیت اعلم ان اللہ تعالی لما طوی امور سکان القبور عن المشاہدۃ للمعذب منہم و المنعم
جعل لبعض عبادہ اطلاعا علی احوالہم فی المنام و مشاہدتہم لامور صادقۃ عند الانام بحیث انہ قد یخص تعالی رجلا او امراۃ
بذلک و تصیر معروفۃ باتیان الموتی فی مناجہا و تاتی عنہ باخبار یصید قہا قرابتہ و من کان یلابسہ و قد یرسل بعض قرابۃ
المیت من الاحیاء الی من یریدہ من الاموات من عرف باتیانہ باخبار الموتی و یبلغ عنہ ما یوصی بہ الیہ و یاتی بجوابہ و قد
اخبرنا امتہ بعد امتہ من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینیا بکثرۃ وقوعہ و یسمون من یاتی الموتی بالمسفل و المسفلۃ
و کانہم اشتقوہ من یاتی الارض السفلی التی یدفن فیہا الاموات انتہی و چون حیات میت و سوال او در قبر متقرر شد
اہل علم اختلاف کردند در آنکہ عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی ست کہ اجزا او متفرق
شد و لا غیر پس ناظم بسوی این خلاف در قول خود اشارت کرد و یخلق اللہ الحیاۃ فی الذی قد تفرقت
اجزاؤہ او بعض ذی ✢ ثم یوجہ السوال من غیر مین ✢ نص علی ذاک امام الحرمین ✢ و قد حکی
فی شرحہ الجزولی ✢ فی ذاک خلفا من ذوی النقول ✢ فقیل ان کل جزء یجمع ✢ و قیل یحیی منہ جزء

یسمع + او جزء قلب او دماغ حلا + وقیل بل فی کل عضو حلا + روح له حینئذ علی حدہ + فهذا

من اهب معدوده + یعنی خلق حیات در هر جزو و عضو میت متفرق الاجزا می شود یا در بعض اجزا و اعضای او

و بر ثانی اختلاف ست که عود حیات در کدام جزء می باشد در دل یا در دماغ یا در هر عضو که محل روح بود علی توحده و انفراده

و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنا بر قیام دلیل بران چه وی بعد عود روح برخاسته در قبر می نشیند

کما نصت به الاحادیث النبویة و تواترت الاخبار النبویة بذلک و تعداد رواة این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی

علیهم نزدیک بهفتاد کس میرسد کما تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشته متفق اند بر زنده شدن مرده

در قبر و نشستن او و دران تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلعم اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس

عند غروبها فیجلس یمسح عینیه یقول دعونی اصلی اخرجه ابن ماجة و ابن ابی الدنیا و این احادیث را سیوطی در شرح الصدور

سوق کرده و در بعض ازو بیت مقعد جنت برای مومن و مقعد نار برای غیر مومن مذکور ست و مومن میگوید بگذارید مرا

تا بروم بسوی اهل خود و بشارت دهم ایشانرا و شک نیست که این حال کسی ست که حیات حقیقیه و روح اصلیه بسوی

او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این اعاده بعض روح یا همه روح ست که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب جسم

منافق بمطراق یا مرزبه حدید معلوم ست و این عذاب جز بر بدنی نمی باشد که دران روح ست و ناظم در شرح الانتقال

از حافظ ابن حجر صریح نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت انتهی اما اوله چنانکه ذکر کرده ایم دلیل آنست که روح

در همه بدن و حدیث براء بن عازب اجمع احادیث احوال موتی ست و دران تصریح ست بآنکه ملائکه منکر و نکیر نزد او می آیند

و سوال میکنند و این ظاهر در حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین ست که این خلاف در حق کسی ست که اجزایش

اجزایش متفرق گردیده نه در باره کسی که بر حال خود باقی ست و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات تام و عود روح

الاجزا ست لیکن غیر مخفی ست که باب اخبار از احوال موتی امری ست که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع چه عقل

را مجالی دران نباشد پس کسیکه قائل ست بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزا وی دلیلی ندارد

که در خور این تقسیم باشد لا جرم ادخالش زیر عموم احادیث حیات میت اولی ست زیرا که تخصیصی درمیان نیست یا او

وقف ست و سپردن علمش بخدا عز و جل بعده ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده و گفته

من تاکل السباع والاطیار + یسأل حین یحصل القرار + فی جوفها من غیر ما احتجاز + نص علیه

البزاز + یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت ست زیرا که او تعالی قادر ست بر هر ممکن و عدول بسوی مجاز جز نزد تعذر

حقیقت نباشد و نیست تعذر درینجا بلکه ممکن ست و هر کرا در ایمان ملکه باشد وی هرگز در چیزی ازینها شک نکند و

درین بیت یکی از علما حنفیه ست در فتاوای خود گفته السوال فیما یستقر فیه المیت حتی لو اکله السبع فالسوال فی بطنه

و این تخصیص ست برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور و سباع باشد سید علامه محمد بن اسمعیل امیر هم گفته و الله

ما خصص ہذا من بین ما تفرقت اجزاؤہ ثم یقال اجزاؤہ قد تفرقت فی حواصل الطیر و بطون السباع فہل المراد انہ فی کل جزء حیث
یستقر فہذا یؤدی الی انہ یسأل کل عضو او بعضہ وہو خلاف ما قام الدلیل علیہ وان اراد انہ اذا اکلہ طائر واحد او سبع واحد
وان ہذا وان تفرقت اجزاؤہ فی کل ما اکلہ لکنہ لما اجتمع فی بطنہ صار لہ قبرا فہذا لا یتم لانہ انما یاکلہ دفعات ویخرج الدفعۃ الاولی
من بطنہ ثم یاکل غیرہ فلا تستقر اجزاؤہ فی البطن جمیعا فالاظہر ان ہذا القسم من جملۃ ما تفرقت اجزاؤہ حکمہ حکمہ ویمکن ان یرید
ہذا القائل بان الذی تفرقت اجزاؤہ یسأل الجزء الذی قیل انہ یسأل منہ من دماغ او قلب بعد استقرارہ فی بطون الطیور
والسباع ومن بتابوت وشبہ جعلا + مدۃ ایام لکیما ینقلا + فذاک لا یسئل ما لو یدفن + کذاک ابداہ
بنص بین + یعنی بزاز حنفی ذکر کردہ کہ ان من بقی فی نحو تابوت ایاما وان طالت لاجل ان ینقل الی موضع یدفن فیہ فانہ لا یسئل
مالم یدفن ابدا نقلہ الناظم عنہ فی شرح الصدور پس مراد بقول او نص بین نہ آنست کہ بزاز نصی از کتاب و سنت درین حکم آوردہ
بلکہ معنی او آنست کہ وی برین حکم از کلام خود نص کردہ واما دلیلش پس گویا ظواہر احادیث ست بلفظ اذا دفن المیت یعنی تسامع
بتعلیق حکم بر دفن کردہ مگر آنکہ قول او ویسأل الغریق فی البحار + حین یغیب نص نیکساری + مخصص وست
گویا کہ تخصیصش از برای آن کردہ کہ وی مدفون نیست بخلاف کسی کہ در ہیچ تابوت باشد در جمع التشتیت افادہ کردہ والاخفی
ان الوقف فی ہذہ الاشیاء اقرب وارجاع تفاصیلہا الی عالم الغیب والشہادۃ اصوب انتہی من خص بعدم السوال
ابو القاسم سعودی در کتاب الروح گفتہ ورد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تنالہم فتنۃ القبر ولا یاتیہم الفتانان فی ذلک
علی اوجہ مضاف الی عمل ومضاف الی حال ومضاف الی حال بلاء نزل بالموت ومضاف الی زمان انتہی قلت وہم سبعۃ
وفی التذکرۃ للقرطبی خمسۃ قال الناظم وستۃ جمعا ما لہم سوال + خصیصۃ من بعضہا المفضال + مفضال
بروزن مفعال از افضال ست وسمع باین لفظ وارد نشدہ بلکہ بلفظ ذی الفضل آمدہ واشعریہ واہل سنت اطلاق چیزی
کہ سمع بدان وارد نشدہ بروی عزوجل جائز ندارند کما ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
بنص النبی انہ لا یسئل + نسائی از راشد بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ کہ
گفت ان رجلا قال یا رسول اللہ ما بال المومنین یفتنون فی قبورہم الا الشہید قال کفی ببارقۃ السیوف علی راسہ فتنۃ من
لقی العدو فصبر حتی یقتل او یغلب لم یفتن فی قبرہ قرطبی در تذکرہ
گفتہ یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود نزد التقاء زحفین وبرق سیوف فرار میکرد زیرا چہ شان منافق گریختن وجبن
کردن نزد قتال ست وشان مومن بذل نفس و تسلیم او بخدا و حمیت وتعصب بر کلمہ روی ست واین مظہر صدق ما فی الضمیر
اوست چہ برای حرب وقتل باز گشتہ وداد دلاوری در راہ خدا دادہ پس اعادہ سوال بر وی در قبر چرا باشد قالہ الحکیم
الترمذی وعن المقدام بن معدیکرب قال قال رسول اللہ صلعم للشہید عند اللہ ست خصال یغفر لہ فی اول دفعۃ ویری
مقعدہ من الجنۃ ویجار من عذاب القبر ویامن من الفزع الاکبر ویوضع علی راسہ تاج الوقار والیاقوتۃ منہ خیر من الدنیا

ومافیها ویزوج اثنتین وسبعین زوجة من الحور العین ویشفع فی سبعین من اقاربه اخرجه ابن ماجة والترمذی وغیرهما وقال
الترمذی حدیث حسن غریب وقال ابن ماجة یغفر له من اول دفعة من دمه ویحلی حلة الایمان بدل قوله ویوضع علی راسه
تاج الوقار قرطبی گفته واقع در جمیع نسخ ترمذی وابن ماجه ست خصال ست حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بلفظ
ابن ماجه ویحلی حلة الایمان هشت خصلت می شود و ابو بکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدام همچنین روایت کرده قال قال
رسول الله صلعم للشهید عند الله ثمان خصال انتهی وقول ناظم ای من لقتیل اشارت ست بآنکه این فضیلت مختص بکسی ست
که کشته شد در راه خدا نه غیر او اگرچه پاک کس باشد و اگرچه قتال جائز بود مثل قتال بغاة و نیست فرق در آنکه مقتول مذکور
مرد باشد یا زن آزاد بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بوند یا اهل ردت یا ذمه یا قطاع الطریق و نحو آن
و خواه کافری او را بکشد یا سهم او برو برگشته هلاکش کند یا سلاح مسلمی دیگر بطور خطا بروی برسد یا در مغاکی بفتید یا دابه او را
برافگند یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کنند بوی اهل حرب یا بعض حربیان و حال نهر اهش بکشند یا کافری
بطریق صبر هلاک سازد یا در معرکه افتاده یافته شود و بروی اثری از خون نبود چه ظاهر آنست که بسبب قتال مقتول گشته
کما جزم به الرافعی والنووی و این چنین کس شرعا شهید ست غسلش ندهند و نماز جنازه اش نگذارند و وی اعلی شهدا است
چه شهید دنیا و آخرت هر دو ست و اما هر که بعد انقضاء قتال بنا بر جراحتی که باو رسیده ست بمیرد و در وی حیات مستقره
موجود بود و آنکس در اظهر اقوال شهید نیست خواه زمان حیاتش دراز گردد یا قصیر بلکه این موت مشابه بموت بسبب دیگر ست
آری اگر معرکه قتال منقضی شد و در مجروح حرکت مذبوح ست وی شهید باشد بالجزم و اگر حیاتش متوقع ست پس شهید نباشد
و شهدا سه قسم اند یکی شهید دنیا و آخرت و هو من قاتل الکفار لاعلاء کلمة الله تعالی دوم شهید آخرت فقط و آن هم
چند کس هستند و تفصیل شان آمدنی ست ان شاء الله تعالی سوم شهید دنیا نه شهید آخرت و وی کسی ست که از برای غنیمت
مقاتله کرده ولا حول ولا قوة الا بالله و نتوان گفت که غسل و صلوة بر نبی جائز ست بآنکه افضل از شهید ست و بر شهدا
جائز نیست زیرا که نبوت رتبه اعلی ست باکتساب دست بهم ندهد و شهادت امر کسبی ست لهذا در آن ترغیب داده
شافعی در ام گفته جاءت الاخبار کانها عیان من وجوه متواترة ان النبی صلعم لم یصل علی قتلی احد و ما روی انه کبر علی حمزة
سبعین تکبیرة لا یصح وقد کان ینبغی لمن عارض بذلک هذه الاحادیث ان یستحیی علی نفسه قال واما حدیث عقبة بن عامر فقد وقع
فی نفس الحدیث ان ذلک بعد ثمان سنین یعنی والمخالف یقول لا یصلی علی القبر اذا طالت المدة قال فکانه صلعم دعا لهم و استغفر لهم
حین علم قرب اجله مودعا لهم ولا یدل ذلک علی نسخ الحکم الثابت انتهی گویم تفصیل احکام مختصه بشهدا در روضه ندیه
و در بهیه و مسک الختام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شاء فلیراجعهما قال الناظم رحمه الله

وکم امام راسخ قد وافی + به ولو بحث به رجلا خلافا + لکن حکی الخلاف به الحجر فالی + وانه

جملة المسئول مراد آنست که اکثر علماء قائل اند بآنکه شهید مسئول نمی شود بنا بر احادیث صحیحه ماضیه و جزو لی بر آن

ولیکن ذکر مخالف و دلیل او نموده که آن کیست و چیست و وجه در نمقام با جمهور ست و این یک قسم تحیر مسئول
فی الذی لا یسأل المرابط - روی الاحادیث بذلك الضابط + قرطبی گفته رابطه بمعنی ملازمت در راه
ماخوذ از ربط الخیل بعده هر ملازم ثغری را از ثغور اسلام مرابط نامیدند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
فذلکم الرباط تشبیه برباط فی سبیل الله است و رباط لغوی همان اول ست یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
البلت در انجا تا یکمدت و اما سکان ثغور که دائما با اہل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غزا نمی کنند پس آنها مرابط
نیستند قاله علماؤنا انتهی و رباط از افضل اعمال ست که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
قیامت مضاعف میگردد و از فتنهٔ قبر مامون می شود و دلیلش روایت مسلم از سلمان فارسی ست که گفت سمعت
صلعم یقول رباط یوم و لیلة خیر من صیام شهر و قیامه وان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله واجری علیه رزقه
الفتانین وعن فضالة بن عبید عن رسول الله صلعم کل میت یختم علی عمله الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
الی یوم القیامة ویامن من فتنة القبر اخرجه الترمذی وصححه **وعن** ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات
فی سبیل الله اجری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله واجری علیه رزقه وامن من الفتان وبعثه الله آمنا من الفزع
ابن ماجة بسند صحیح واخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه **وعن** عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله
کل میت یختم علی عمله الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمله حتی یبعثه الله ویومن من فتانی القبر اخرجه احمد
ومراد بضابط در بیت ناظم عدل ست زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
احادیث مذکوره ائمهٔ ثقات محتج بهم در صحیح هستند و این گویا حواله بر اصطلاح معروف ست ورنه صواب درین
صدق و ضبط راوی ست نه عدالت او اگرچه جمیع اہل اصول حدیث بران مطبق اند کما حققنا ذلك فی هدایة السائل
المسائل و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل او ختم شد لیکن ده چیز که ناظم در بعض
ذات خود آنرا نظم کرده آن این ست **ع** اذا مات ابن آدم لیس یجری + علیه من فعال غیر عشر
علوم بثها و دعاء نجل + وغرس النخل والصدقات تجری + وراثة مصحف ورباط ثغر + وحفر البیر
او اجراء نهر + وبیت للغریب بناه یاوی + الیه او بناء محل ذکر + انتهی الثالث المطعون حیث احتجا
بها فی حدیث صدقا + مطعون کسی ست که بمرض طاعون مرده در قاموس گفته الطاعون الوباء انتهی و شرح
گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن الفیتی لا
المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن له فتنة القبر
کالمرابط هکذا ذکره و هو متجه و قول ناظم حیث احتج اشارت ست بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
اخرجه مسلم **وعن** عائشة عنه صلعم الطاعون کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء وان الله جعله رحمة للمؤمنین فلیس

من احد یقع فی الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له الا کان له مثل اجر شهید
وعنها عنه صلعم الطاعون غدة کغدة البعیر المقیم بها کالشهید والفار منها کالفار من الزحف اخرجه احمد وعن
عنه صلعم الطاعون وخز اعدائکم من الجن وهو لکم شهادة اخرجه الحاکم وعن عایشة عنه صلعم الطاعون شهادة
اعدائکم من الجن غدة کغدة البعیر تخرج فی الاباط والمراق من مات فیه شهید ومن اقام فیه کان کالمرابط فی سبیل
کان کالفار من الزحف پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت ست وطعن قتل بسرمح باشد
ومعنی وخز نیزه خستن وآمیختن چیزی وچیزی اندک ست حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشه گفته مقتضا
آنست که این اجر شهید برای کسی ست که از بلده طاعون بیرون نرود ودر حال اقامت قاصد ثواب آلهی
موعد باشد وعارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی وصرف آن از وی هر دو بتقدیر آلهی ست ودر صورت وقوع
نشود بلکه در حالت صحت وسقم معتمد بر رب خود باشد پس هر که متصف باین صفات ست ودر غیر طاعون مرده پس ظاهر
آنست که او را اجر شهید حاصل گردد وهمچه کسی باشد که به نیت جهاد در راه خدا برآمده وبسبب دیگر جز قتل مرده که
شهید باشد ومؤید اوست روایت من مات فی الطاعون فهو شهید ونگفت بالطاعون واگر این صفات در وی
ووفاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حدیث آنست که وی شهید نباشد اگرچه بطاعون
گوییم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعیه طاعون وخز جنات ست که بسبب عداوت طعن
میکنند واز اینجا باطل شد قول اطباء که طاعون ماده سمیه ست که ورم می آرد وسببش فساد جوهر هواست
طاعون ووبا آنست که طاعون اخص از وباست چه وبا مرض عام را گویند وآن گاهی بطاعون باشد وگاهی
طاعون وباست ومرد با طاعون نیست وشیخ رملی بتبعیت پدر خود وجماعه از اهل علم باستحباب قنوت برای
طاعون رفته زیرا که از نوازل عظام ست وایمه باستحباب دعا برای نازله قائل شده اند ورافعی ونووی گفته
قنوت در سائر نوازل مثل وباء وجز آن ست وچون قنوت برای ازاله عدو که سبب شهادت عظمی ست مستحب
برای وبا اولی تر بود وازاد وی تجربه رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خداست صلی الله تعالی علیه وعلی آله
ابن حجر در بذل الماعون مبطون را در عدم سوال نظیر مطعون گفته ومطعون صابر محتسب انظیر مرابط وشته و
بر طاعون بسیار ست این موضع گنجایش ذکر آن ندارد ومقتضی ما قدمناه القرطبی + کل اخی
بذا حبي + قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه وآن بلده الیست در مغرب کما فی القاموس وهو العلامة
المحدث ابو عبدالله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من ائمة الحدیث له التذکرة فی علوم الآخرة
گفته که قوله صلعم من مات مریضا مات شهیدا عام ست در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تقییدش بقتول البطن
ودو قول ست یکی آنکه او را اسهال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الداء ودرب الجرح اذا لم یقبل

دوم آنکہ استسقا شود و این اظہر و مقول سست تر زیرا کہ عرب ما درت او را منسوب بسوی بطن میکنند و نمیگویند قتلہ بطنہ یعنی
داءٌ کہ در جوف او رسیدہ و صاحب استسقا اکثر ست کہ بمیرد مگر باین داء پس گویا کہ وی ہر دو وصف را جمع ساختہ
و مثل او ست صاحب سل چہ نیست موتش مگر بدر ب و نیست حالت اینہا مگر مثل حالت کسیکہ بموت ناگہانی بمیرد یا بسم
و برسام و حمیات مطبقہ و قولنج و حصاۃ فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت الم و ورم او مغہ و فساد امزجہ غائب گردد
و این چنین میت در حالت موت حاضر الذہن می باشد و می میرد و وی عارف بخدا ست انتہی گویم حدیث من مات
مریضا مات شہیدا و وقی فتنۃ القبر و غدی وریح برزقہ من الجنۃ را ابن ماجہ از حدیث معیرہ اخراج کردہ ست و رائی قرطبی ا
محمد بن ابی بکر الضاری اندلسی نیز استصواب نمودہ و معنی حبی کہ از حباہ ست اعطیہ ست و ناظم کلام قرطبی را نقل کردہ بعدہ
گفتہ قلت لاحاجۃ الی شئی من ہذا التقیید فان الحدیث غلط فیہ الراوی باتفاق الحفاظ و انما ہو من مات مرابطا لامن مات مریضا
وقد اوردہ ابن الجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتہی گویم چون سخن ناظم درین حدیث چنین ست پس ناظم را ذکرش درینجا
و نسبتش بسوی قرطبی ضرور نبود اولاً برای آنکہ قرطبی الحاق ہر ذی شہادت نکردہ بلکہ مرض را مقید بطن ساختہ و بطن را
تفسیر باستسقا نمودہ و سل را باستسقا ملحق کردہ و اگر ہر ذی شہادت را ملحق میساخت قریب بود کہ کسی از شارع نام آنہا شہدا
نہادہ ملحق می نمود کما سیاتی ثانیا برای آنکہ قرطبی بنا را اختلاف و تقیید بر ثبوت روایت من مات مریضا نہادہ و ناظم بیان
ضعف این روایت نمودہ پس فکر کردن فرعی کہ اصل آنرا باطل کردہ خوب نیست حافظ ابن القیم رح در حدیث ابن ماجہ گفتہ
انہ من افرادہ و فی افرادہ غرائب و منکرات و مثل ہذا الحدیث مما یتوقف فیہ و لما شہد بہ رسول اللہ صلعم قال کما قال القرطبی
انہ ان صح مقید بحدیث المبطون بعدہ ناظم اشارت بسوی قسم چہارم شہدا کردہ و گفتہ الرابع الصدیق ذو العرف
الشذی نص علیہ القرطبی والترمذی در قاموس گفتہ الصدیق کسکیت کثیر الصدق و نعت ابی بکر
شیخ الخلفا، والعرف بفتح العین المہملۃ الریح والشذا بالمعجمتین ہو ذکا الرائحۃ ای العرف الطیب قال القرطبی اذا کان الشہید
لایفتن فالصدیق اجل خطرا و اعظم اجرا و ہو احری ان لایفتن فانہ مقدم ذکرہ فی التنزیل علی الشہدا فی قولہ تعالے
فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین وجاء فی المرابط الذی
ہو اقل رتبۃ من الشہید فکیف بمن ہو اعلی رتبۃ منہ و من الشہید انتہی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
گفتہ الاحادیث الصحیحۃ ترد ہذا القول و تبین ان الصدیق یسئل فی قبرہ کما یسال غیرہ و ہذا عمر بن الخطاب راس الصدیقین
قد قال للنبی صلعم لما اخبرہ عن سوال الملک فی القبر فقال و انا علی مثل حالتی ہذہ قال نعم الحدیث انتہی گویم حدیث عمر را
قرطبی در تذکرہ ذکر کردہ و بیہقی آنرا اخراج کردہ و گفتہ و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبرہ النبی صلعم بفتنۃ المیت فی
قبرہ و سوال منکر و نکیر و ہما الملکان قلت یا رسول اللہ ایرد علی عقلی قال نعم قال اذن اکفیکہما واللہ لان یسالانی لاابدا
فیہما فاقول انا ربی اللہ فمن ربکما انتما انتہی و اما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم ست و لفظہ و یفعل اللہ ما یشاء و تاویلہ

عندنا واللہ اعلم ان من شیمته ان یرفع اقواما عن السؤال وهم الصدیقون والشهداء انتهی ذکره الناظم رح فی شرح الصدور
ودر جمع التشتیت گفته ولایخفی ما فیه قال ابن القیم ولا یلزم من هذه الخاصیة التی اختص بها الشهداء ان یشارکهم الصدیق فی
حکمها وان کان اعلی منه فخواص الشهید قد تنتفی عمن هو افضل منه وان کان اعلی درجة منه انتهی وناظم بنا بر مرام بر قول قرطبی
کرده و بالحاق صدیق بشهید رفته واشارت بسوی تعلیل قرطبی نموده وگفته لانه من الشهید اعلی وهو تبیانه فهو
بذاک اولی. ودر جمع التشتیت گفته قد عرفت ما رده به ابن القیم قریبا والحق معه انتهی گویم حجت درامثال این فیه سمع ست
نه قیاس زیراکه عقل واجتهاد را در امور برزخ وآخرت دخل نیست وسمع درین مدعا غیر وارد ست لیکن قیاس بر اعتبار بیاورد
حین احتیاط درین ست واما انبیاء علیهم السلام پس ناظم بنا عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کرده زیراکه مرتبه
نبی اعلی تر از صدیق ست پس وی باین کرامت عظیمه مستحق تر باشد بلکه غیر او را سوال از نبی میکنند ولهذا میگوید
ومن هنا یقطع بانتفائه عن رسل الله وانبیائه. ابن القیم رح درکتاب الروح گفته اختلاف کرده اند
درانکه انبیاء علیهم السلام مسئول میشوند در قبور یا نه بر دو قول وهما وجهان فی مذهب احمد وغیره انتهی پس قول ناظم
که ازینجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عجیب ست چه وی قیاس انتفایش از انبیاء بر انتفایش از صدیقان
کرده واین از باب قیاس اولی ست و بر مقیس علیه کدام دلیل ظنی هم ناهض نیست پس چه قسم میتوان گفت که حکم مقیس علیه
قطعی ست آری این قطع بغیر تقدیر و بدون هدی وکتاب منیر ست واگر چنین میگفت وقد قیل بانتفائه بهتر می بود
از قول یقطع وکم اماما قاله وکم امه والنسفی فی بحره به جزم. یعنی این قول را نه تنها قرطبی گفته ست
بلکه ائمه وامم بسیار بدان قائل اند ونسفی درکتاب خود بدان یعنی بانتفاء سوال از انبیاء علیهم السلام جزم کرده ونسفی بنسبت
بسوی نسف بروزن جبل ست بنون وسین مهمله وفاء وقول نسفی در شرح الصدور باین لفظ مذکور ست انه قال فی بحر الکلام
ان الانبیاء والاطفال المؤمنین لیس علیهم حساب ولا عذاب القبور ولا سؤال منکر ونکیر انتهی وبرای دعوای خود ایراد دلیلی
نکرده ونه ناظم در شرح الصدور بذکر دلیلش پرداخته والشیخ سعد الدین فیه نقلا خلفا وهذا الخلف
مما اشکلا. یعنی شیخ سعد الدین تفتازانی متکلم از علماء نقل خلاف درین مسئله کرده وگفته که بعض اهل علم اثبات آن کرده اند
وبعض نفی آن پرداخته وناظم گفته که این خلاف مشکل ست زیراکه نتوان گفت که انبیاء علیهم السلام مسئول اند [illegible]
معلوم شد که وی استدلالی برای انتفاء سوال از انبیاء ورسل نکرده مگر بقیاس بر صدیق وهو کما عرفنا پس خود هیچ اشکال
در خلاف نیست بلکه اشکال در قول بانتفاء وی ست چه تخصیصی برای انبیاء علیهم السلام نیامده مگر بقیاس وهو کما عرفت
عجب آنست که ناظم رح در شرح الصدور ذکر نکرده که انبیاء ورسل مسئول نیستند بلکه تعرض کرده ست بذکر غیر مسئولین
ونام شهید ومطعون وصدیق وغیرهم برده واما ذکر انبیاء نکرده [illegible] عن النبی [illegible] من قال
[illegible] ساری بنون وتحتیه وکاف وسین [illegible] در جمع التشتیت گفته لا ادری الی ما هذه النسبة ولا [illegible]

اسم المنسوب ولا شيئا من اقواله فليبحث عنه انتهى واين دليل كه ذكرش باين قول خود كرده ان يسال عنه غيره في ...
فكيف يسال النبي عن نفسه معنى وى آنست كه ميت را در قبر از انحضرت صلعم سوال ميكنند وميگويند ما تقول في
هذا الرجل كما تقدم پس نبي صلعم را چه قسم سوال از نفس شريف وى بكنند گوييم اين مجرد استبعاد ست وسوال تنها نه از همين
معنى ست بلكه اول از رب مى پرسند پستر از انحضرت صلعم ثانيا وكدام مانع ست از سوال نفس وحال آنكه او تعالى رسل را
سوال كرده كه شما را امم شما چه جواب داد با آنكه خدا عالم بآن جواب ست حيث يقول تعالى يوم يجمع الله الرسل فيقول ما
ذا اجبتم الآيه ونبي صلعم در تشهد خود اشهد ان محمدا رسول الله ميگفت وبالجمله ادله بر نفي غير ظاهرست ودخول انبياء
در عموم ظاهر ...جمع التثبيت گفته والاقرب عندي الوقف في المسئلة انتهى والفاكهاني قال في الملائكة الظاهر
استغفاء عن او لثالث فاكهاني نسبت بسوى فاكهه ست در قاموس گفته الفاكهة الثمر كله والفاكهاني بائعها انتهى ليكن ناظم
درينجا مستند فاكهاني ونه كلام او در شرح الصدور ذكر كرده ولو باكه مستندش در نفي سوال از ملائكه آنست كه غالب الفاظ
احاديث در انسان وابن آدم آمده حالانكه در احاديث لفظ عبد ومؤمن نيز وارد يافته وآن عام ست نيز متقرر شده كه رسول صلعم مبعوث نيست
بسوى ملائكه پس ملائكه نيز ميت وى باشند حليمى وقونوى گفته اند كه جن مثل انس اند در سوال وحساب ودخول جنت و
نار واما ملائكه پس اشبه آنست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته ها كاتب اعمال اند واگر عمل ايشان مكتوب گردد
فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر وهلم جرا وعدم حساب بنا بر عدم سيئات ست و در رتبه كمتر از نه بشر غير محاسب نيستند
اما اثابت پس گفته اند كه مثاب مى شوند برفع تكليف از ايشان چه اهل مطاعم ومشارب ومناكح نبوده اند كه وارد مورد
بني آدم گردند در جنت و محتمل كه وراى وضع تكليف منعم بنعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان ساخته
ومعقول ما بدان نرسيده زيراكه حق تعالى ميفرمايد اعددت لعبادي الصالحين مالا عين رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التثبيت گفته والاقرب الوقف هنا لا سيما و ... حديث ... تدفن بعد موتها
وبان لها مستقرا بعد فنائها وان كان لا يشترط في السوال ثم رايته ... واما الملائكة فلا اعرف
احدا ذكره والذي يظهر انه لا يسال لان السوال يختص بمن شانه ان يقبر انتهى قلت ... الذين يقبرون وشانهم ذلك
وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كاكيل السباع والطير ونحو ذلك قلت اما الجن فالادله تعمهم فيسالون جملة
زيراكه لفظ عبد ولفظ ميت بر ايشان صادق ست حاصل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مبعوث ست بسوى ايشان پس
حكم جن در جميع احكام حكم امت اوست ولهذا گفته كه ادله عام ست بدان واجماع قائم شده ست بر مرسل بودنش بسوى
جن همچو انس قال تعالى قل اوحي الي هذا القران لانذركم به ومن بلغ وشك نيست كه جن را قرآن رسيده
قال تعالى واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القران وقول ناظم جملة يعني جميع ايشان از مومن وكافر
ومنافق همچو انس وطائع جن مثاب ست وعاصي ايشان معذب پس ثابت شد كه جن مسئول اند همچو انس ونتوان گفت

که اگر جمله احکام لازم ایشان ست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمده و شنیده میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
وی صلعم آمده باشند مگر دو مرتبه یک مرتبه در مکه حرسها الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از مکه اکثر شریعت مجدد گشته زیراکه عدم نقل
مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او و بدون رویت مومنین حاضرین محفل برکت منزل
نیست و حکایت انکار وجودش از بعض معتزله چیزی نیست زیراکه مصدق قرآن ناطق بوجود جن ست و احادیث صحیحه
در وجود جن و شیاطین لا تحصی ست و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد اوست پس نزاع در آن مکابره ست در چیزیکه معلوم
بتواتر ست و نیز این امری ست که عقل جهل آن و حس تکذیبش نمیکند و در مومنین جن اقوال ست یکی آنکه جز نجات از نار
ثوابی برای ایشان نیست بعده گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابو حنیفه ست حکاه عنه ابن حزم و ابن ابی الدنیا
از لیث آورده که گفت ثواب الجن ان یجاروا من النار ثم یقال لهم کونوا ترابا کالبهائم دوم آنکه مثاب بر طاعت و معاقب
بر معصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابو حنیفه رح ست ابن حزم در ملل و نحل
گفته جمهور الناس علی انهم یدخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب وجدنا مصداق ذلک فی کتاب الله و لکل درجات مما
عملوا والله اعلم بالصواب الخامس الاطفال دون الحنث فی + الاصح قولیه و جزم النسفی + کلام نسفی در بیان
اطفال مومنین و انبیاء گذشته که ایشان مسئول نمی شوند و معلوم ست که منجمله عذاب قبر یکی سوال ست و چون اطفال معذب
نمی شوند سوال هم از ایشان نرود و ابو عمرو نسفی از متقدمین حنفیه ست حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در مسئله ثالث عشر
نوشته اختلف الناس فی الاطفال هل یمتحنون فی القبور لا علی قولین وهما وجهان لاصحاب احمد انتهی و حجت قائل سوال آنست
که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا وقایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او مشروع ست چنانکه مالک
در موطا از ابو هریره رضی الله عنه آورده که انه صلی علی صبی صغیر فسمع من دعائه اللهم قه عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بحدیث
عائشه رضی الله عنها انه مر علیها بجنازة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یبکیک یا ام المومنین فقالت هذا الصبی بکیت علیه شفقة
من ضمة القبر اخرجه علی بن معبد و نیز احتجاج کرده اند بحدیث ابو هریره انه کان یصلی علی المنفوس لم یعمل خطیئة قط فیقول
اللهم اجره من عذاب القبر رواه هناد بن السری گویند او تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا منازل خود را بشناسند
و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت ممتحن گردند از امتحان در قبور رخود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
می شود که رسول و مرسل را بداند و از وی می پرسند که ایمان برسول آورده و طاعتش بگزیدی یا نه و بگویند ما کنت تقول فی
هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیکه هیچ چیز تمیز ندارد او را چه قسم میتوان گفت که در بارهٔ این مرد مبعوث چه میگوئی
و اگر تلقین او را هم بر فهم رسد نمایند سوال او از آنچه متمکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده ست بخلاف امتحان اطفال
آخرت که او تعالی رسولی را بسوی ایشان بفرستد و امر بطاعت امر خود فرماید و عقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بچیزی ست که در آن وقت آزامی توانند کرد نه آنکه سوال
از امر ماضی در دنیا ست از طاعت و عصیان مثل سوال ملکین در قبر و اما حدیث ابو هریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بر ترک یا فعل معصیت نیست قطعاً زیرا که او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلکه گاهی مراد بعذاب قبر الم حاصل
بمیت باشد بکدام سبب اگرچه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلعم فرموده ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بسبب گریه
کسان خود متالم و متوجع میگردد نه آنکه معاقب بگناه زنده میگردد قال تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری و این مثل
قوله صلعم ست السفر قطعة من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت ست و لا ریب ان فی القبر من الآلام والهموم والغموم والحسرات
ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرع للمصلی ان یسأل الله ان یقیه ذلک العذاب انتهی و ذالک مقتضی کلام النووی
و ابن الصلاح لا یلقن الصبی + واحدی در بسیط گفته صبی را طفل خوانند حین سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال
جاریة طفل و غلام طفل و مراد بصبی درینجا طفل ست نر باشد یا ماده و تلقین فرع سوال ست پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم گردند و الا فلا گویم نووی در اذکار گفته سئل الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح رح عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
التلقین هو الذی نختاره و نعمل به و ذکره جماعة من اصحابنا الخراسانیین قال و قد روینا فیه حدیثا من حدیث ابی امامة و لیس اسناده بالقائم
ولکن اعتضد بشواهد و بعمل اهل الشام به قدیما قال و اما تلقین الطفل الرضیع فما له مستند یعتمد و لا نراه والله اعلم انتهی گویم صواب
آنست که صغیر را مطلقا تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادامیکه بالغ نگردد و مکلف نشود — ابیات
آنچه ناظم بسوی آن از کلام این هر دو بزرگ اشارت کرده و در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در طفل غیر ممیز
قرطبی در تذکره جزم بسوال کرده و هو منقول عن الحنفیة و غیر واحد از شافعیه جزم بعدم سوال کرده اند و تلقین باقی
مستحب ست در جمیع التثبیت گفته و قد قدمنا الکلام فی التلقین مطلقا من عدم الدلیل والزرکشی افتی له معللا +
بانه فی قبره لن یسالا + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال ست بلکه اختیار عدم
سوال او ست پس علت مشار الیها ناظم بجا ست انتهی گویم مسئله سوال صبی در قبر ذات خلاف منتشر بین العلماء ست
نقل کلام ابن القیم در کتاب الروح و کلام نسفی در بحر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه بعدم سوال
و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضه بتخصیص تلقین ببالغ رفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال ست
و به افتی الحافظ ابن حجر رح و شیخ ابن شجاع که از سادهٔ حنفیه ست گفته ان للاطفال سوالا و کذا للانبیاء لکن ان صح ذلک
فی حق الانبیاء فهو سوال تشریف و تعظیم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده والظاهر ان ذلک لا یمنع فی حق الممیز دون غیره و اذا
قلنا بان الاطفال یسالون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم بحیث یسالون عن ربهم فیجیبون کالصلوة علیهم مع انه لا ذنب
لهم و لهذا یشیر تنکیر ابن شجاع فی قوله ان لهم سوالا فهو لیس کسوال البالغین ففی مسئلته والصلوة علیه رفع درجات له و
یحتمل ان تکون الفائدة تذکیرهم المیثاق الذی اقروا به فی عالم الذر هذا و المعتمد انه لا سوال لهم مطلقا و اما ما ورد انه صلعم

اقرن ولد ابراہیم فهذا لم یثبت انتہی بعده ناظم اشارت بسوی قول اول کرده و گفته وقیل ان کل طفل یسأل
وتحصل العقل له ویکمل + گوییم این خروج ست از محل نزاع زیراکه چون عقل حاصل شد وکامل گردید مسئول طفل
نماند قاله فی جمع الشتیت ویله الله الجواب هٰهنا + قل عهد الله علیه قدیما + کلام حافظ ابن القیم در تحقیق این
احوال گذشته واینکه ناظم درینجا گفته اشارت ست بسوی عهد ماخوذ در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالی واذ اخذ ربك
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الآیة ابن عباس گفته
خلق الله آدم واخذ میثاقه انه ربه وکتب اجله ورزقه ومصیبته ثم اخرج ولده من ظهره کهیئة الذر واخذ مواثیقهم انه ربهم
وکتب آجالهم وارزاقهم ومصائبهم اخرجه عبد بن حمید وحسن بن حزام فی الاستقامة وابن جریر وابن المنذر وابن
ابی حاتم وابو الشیخ وعن ابی بن کعب فی الآیة الی قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجعلهم جمیعا ازواجا
فی صورهم ثم استنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق ثم اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة
انا لم نکن نعلم بهذا واعلموا انه لا اله غیری ولا رب غیری ولا تشرکوا بی شیئا انی سارسل الیکم
رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا نشهد انک ربنا والهنا لا رب لنا غیرک ولا
اله لنا غیرک فاقروا ورفع الیهم آدم ینظر الیهم فرأی الغنی والفقیر وحسن الصورة ودون ذلک
قال یا رب لولا سویت بین عبادک قال انی احببت ان اشکر ورأی الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور
وخصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة ان یبلغوا وهو قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین
الآیة وهو قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها وفی ذلک قال تعالی وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا
اکثرهم لفاسقین وفی ذلک قال تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل قال فکان فی علم الله یومئذ من یکذب
به ومن یصدق فکان روح عیسی علیه السلام من تلک الارواح التی اخذ عهدها ومیثاقها فی زمن آدم فارسله الله الی مریم فی صورة بشر
فتمثل لها بشرا سویا قال ابی فدخل فیها انتهی اخرجه عبد بن حمید وعبد الله بن احمد فی زوائد المسند وابن جریر وابن
ابی حاتم وابن منده فی الرد علی الجهمیة وابن مردویه والبیهقی فی الاسماء والصفات والضیاء فی المختارة وابن عساکر فی تاریخه
وناظم در در منثور چند روایات در ینمعنی سوق کرده ولهذا قد عهد الذر گفته زیراکه او تعالی بنی آدم را در صورت ذر بیرون
آورده وقد قاله الضحاک ولا احرازه + وهو الذی اتی به البزار + یعنی ضحاک که از ائمه تفسیرست گفته
مسئول می شوند اطفال از عهدیکه در عالم ذر بوده و بزار که از ائمه حنفیه ست نیز بدان فتوی داده ناظم در شرح الصدور
آورده اخرج ابن [illegible] قال [illegible] فی [illegible] مجالس [illegible]
قلت عما یسأل قال عن المیثاق الذی اقر به فی صلب آدم انتهی والقرطبی والفاکهانی جزما به وجمع من

کبار العلماء + در شرح الصدر گفته انه جزم القرطبی بانه یکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم ومعادهم ویلهمون الجواب
عما یسألون وصرح ابن یونس من اصحابنا + بانه یندب ان یلقنا + وقال فی تتمته قدیما + قد لقن النبی
ابنه ابراهیما + ابراهیم ولد رسول خدا صلعم شانزده ماهه وفات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم تلقین
وی کرد ولکن در جمع التشتیت گفته هذا خبر لا یوجد له سند انتهی کذاک فی تعلیقة القاضی حکی + وفی النظامی هو
لابن فورك + مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از ائمه شافعیه ست وابن فورک بضم فا وسکون واو و را و کاف
محمد بن حسن بن فورک علامه زاهد متکلم اصولی اصبهانی نزیل نیسابور ست مسند ابو داود را از ابی فارس وغیره شنیده واز وی
بیهقی وغیره اخذ کرده اند وسخت بود بر کرامیه واو را تو الیف جید ست توفی مسموما سنه ست واربعمائه رحمه الله تعالی
ولفظ حکی درین بیت معروف ومجهول هر دو خوانده شده وفورک بکسره وفتح اشباع واستغرب السبکی هذا لا تیا
فماله فی کتبه اثر یری + عند العلامه محمد بن اسمعیل امیر گفته وما بعده من اشر عن الصحة وضمیر کتبه عائد بسوی علم ست
یعنی در کتب علم عینی واثری ازین اثر بی خبر نیست واما ابله یعنی غافل احمق که تدبیر نداند ودر امور قلیل الفطنة ست یا
آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس ومطبوع بر خیر وغافل از شر ست وبا مردم حسن ظن دارد قال ناظم
ارشاد وبسوی حکم او میکند ومیفرماید والقاطع فی ابله توقفا + وذی جنون اوبفترة وفی + ابله درینجا صفت
مقتصدین ست که طلب وحب آخرت بر آنها غالب گشته واز مسائل واسباب دنیا غفلت ورزیده وبی خبر افتاده اند
ودر آخرت آیا ممتحن باشند یعنی ابله ومجنون واهل فترت مسئول شوند یا نه فاکهی درینجا توقف سپرده گویم اولی آنست
که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده ست پس همچو مجنون ست واگر خارج نشده پس مثل غیر خود از مکلفین ست
ودر حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته واما اهل فترت که زمانه نبوت را نه دریافته اند ونزد شان
شرع من قبلهم هم نبود که آن را می شناختند پس در ایشان خلاف ست واین مبنی بر عموم سوال ست برای امم ماضیه ومقتضی
الروضة ان لا یسألا + الا المکلف ومن له تلی + این بیت را در جمع التشتیت نگرفته وبشرحش نپرداخته مگر در اصل
ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد والله اعلم ومکلف کسی ست که برای او تکلیف سابق شده بعض اهل علم گفته اند که اهل فترت
سه گونه اند اول کسیکه ادراک توحید ببصر بصیرت خود کرده واز ایشان کسی ست که در شریعتی از شرائع داخل نشده مثل
قس بن ساعده وزید بن نفیل وبعضی در شریعت حقه قائمة الرسم در آمدند مثل تبع وقوم او دوم کسیکه تبدیل وتغییر وتشریک
کرد وتوحید ننمود وبرای نفس خود تشریع عبادت کرد وحلال وحرام مقرر ساخت واین قسم بسیار اند مثل عمرو بن لحی
ووی اول کسی ست که برای عرب عبادت اصنام مسنون ساخت وتشریع احکام نمود وبحیره مقرر کرد وآن هر ناقه ایست
که پنج شکم زائیده وخامس او ذکر بود پس آن را مطلق العنان گردانید وگوش او را شق کرد ورکوبش حرام ساخت وسائبه
نمود وآن هر ناقه ایست که صاحبش سوار شدن بران ترک داد بشرطیکه مرادش حاصل گردد ووصیله مقرر کرد وآن

ماده هفت شکم ست چون با نر آید اورا برای آلهه ترک نمایند و آن ذکر را هم ذبح نسازند و گویند وصلت الانثی اخاها
واگر ذکر باشد زنده یا مرده آنرا بخوردن مردم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی ست که از صلبش ده بطن زاید بروی
بار نگیرند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده ست و گروهی دیگر از عرب آمدند و بر شرع وی عبادت جن و ملائکه
افزودند و خانها و دیرها گرفته سدنه و حجاب شدند و با کعبهٔ مکرمه مضاهات جستند مثل لات و عزی و مناة و جماعهٔ
یهود عزیر را پسر خدا و نصاری مسیح را ابن الله گفتند عرب ملائکه را دختران خدا قرار دادند و ما اشبه اللیلة بالبارحة
رق الزجاج و رقت الخمر + فتشابها وتشاكل الامر + فكانما خمر ولا قدح + وكانما قدح ولا خمر + وكيف لا والكفر
ملة واحدة قسم سوم آنکه نه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیغمبری درآمد و نه ابتکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود بر جهالت غفلت
و ذهول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
حقیقة و ایشان معذب نباشند قال تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و اما قسم اول پس در بعض روایت درباره
زید و قس آمده انه یبعث امة وحده و اما تبع و نحو آن پس حکمش حکم اهل آن دین ست که در ان در آمده ما دامیکه یکی را از
ایشان اسلام ناسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی ما محمد صلعم قریب شش صد
سال بود و جهل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرائع و مبلغ دعوت علی وجهها مفقود گردیده مگر از افراد قلیله از احبار
اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث تعذیب اهل فترت مثل صاحب محجن و غیره پس
عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احاد ست معارض قاطع نشود دوم قصر تعذیب بهست بر ایشان
و سببش معلوم خدا ست سوم قصر تعذیب مذکور درین احادیث به مبدلین و مغیرین شرائع و شارعین ضلال غیر معذوره
چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال باین امت ست و کلام بران سابقا
گذشته السادس للمیت یوم الجمعة + او لیلته لسنة مرتفعة یعنی قسم ششم از کسانیکه مسئول نشوند کسی ست
که روز جمعه یا شب جمعه بمرد بنا بر دو سنت مرفوعهٔ متصلة الاسناد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای وی
بر وی منکشف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم را روز جمعه نیفروزند بلکه ابواب سقر را درین روز تخته
میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده را از بندگان خویش درین
قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن مآب و خیر خاتمهٔ اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی را که سعادتمند ست
لهذا از فتنهٔ قبر موقی و مصون می ماند زیرا که سببش تمییز منافق از مومن ست و این مومن سعید بود پس تمییز کدام چیز کنند
درین باب احادیث متعدده آمده از انجمله حدیث جابر ست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من مات یوم الجمعة
او لیلة الجمعة اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طابع الشهداء اخرجه ابو نعیم فی الحلیة **وعن** ایاس بن بکیر ان
رسول الله صلعم قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و وقی فتنة القبر اخرجه حمید فی ترغیبه **وعن** عطاء قال قال

رسول اللہ صلعم ما من مسلم او مسلمة یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقی عذاب القبر وفتنة القبر ولقی اللہ ولا حساب علیہ وجاء
یوم القیامة ومعہ شہود یشہدون لہ اخرجہ حمید من طریق ابن جریج ناظم در شرح الصدور گفتہ ہذا حدیث لطیف صرح
فیہ بنفی الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع مما ذکرناہ جماعة لا یسألون واعمہا کل شہید واتسع الامر فان الشہداء اکثر من ثلثین
افردتہم بکراسة انتہی وقال بعض الشراح ولذا اطبق العلماء علی ان المراد بقولہ تفتنون وبفتنة القبر سؤال منکر ونکیر والاحادیث
صریحة فیہ انتہی وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاہ اللہ فتنة القبر وفیہ
ساعة الاجابة وتکفیر الآثام ولیضعف اجر الذاہب الی الصلوة بکل خطوة اجر سنة وانہ خیر ایام الاسبوع وتجتمع فیہ الارواح
اخرجہ احمد والترمذی وحسنہ والبیہقی وباین اشارت کردہ ست ناظم در قول خود وحسّن ذاك الترمذی والبیہقی
وکم لہ من شاهد مصدق + قرطبی گفتہ ہذہ الاحادیث لا تعارض احادیث السؤال السابقة بل تخصہا وتبین
من لا یسأل فی قبرہ ممن یجری علیہ السؤال ویقاسی تلک الاہوال وہذا کلہ لیس للقیاس فیہ مدخل ولا مجال للنظر فیہ وانما فیہ التسلیم
والانقیاد لقول الصادق المصدوق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انتہی لکنہ فی مشکل الطحاوی + بنقدہ ضعف فیہ
الراوی + در جمع التشتیت گفتہ لم اقف علی کلام الطحاوی ولا ذکرہ الناظم فی شرح الصدور الا انہ قال الترمذی بعد اخراجہ
لحدیث ابن عمر عنہ صلعم انہ حدیث غریب ولیس اسنادہ بمتصل انتہی گویم و در حدیث جابر ابو موسی رجبی ست وہو مدنی
ضعیف سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر یح گفتہ ونیز مطلع نشدم بر افراد سیوطی در بارہ شہداء ولکن خود آنرا نزدیک نظم کردم
و بذکرش درینجا ارادہ فائدہ زائدہ نمودم وآن نظم این ست ع روی لنا الاثبات عن خیر الوری + رسولنا
المبعوث من ام القری + بانہ خص بنیل الفضل + جماعة کالشہدا فاستملی + من فی سبیل اللہ حقا
قد قضی + کذا الغریق والحریق قد قضی + بذاك المختار والمبطون + ومن بجمع وکذا المطعون + اول
مردہ در راہ خدا ست وحدیثش را شیخین روایت کردہ اند و در حدیث ابو ہریرہ ست قال قال رسول اللہ صلعم ما تعدون الشہید
فیکم قالوا یا رسول اللہ من قتل فی سبیل اللہ قال ان شہداء امتی اذاً لقلیل قالوا فمن ہم یا رسول اللہ قال من قتل فی سبیل اللہ
فہو شہید ومن مات فی سبیل اللہ فہو شہید ومن مات فی الطاعون فہو شہید ومن مات فی البطن فہو شہید اخرجہ مسلم ومالک
فی الموطا والترمذی قال ابن نعیم اشہد علی ابیک یعنی ابا صالح انہ قال والغریق شہید ہذہ روایة مسلم و در روایت موطا
و ترمذی ست ان رسول اللہ صلعم قال الشہداء خمسة المطعون والمبطون والغریق وصاحب الہدم والشہید فی سبیل اللہ
فہولاء خمسة وآما حریق پس ابن الاثیر در جامع الاصول اخراجش کردہ ولکن نسبتش بسوی احدی نکردہ وبیت اول مشتمل
بر سہ قسم ست وقضی در مصراع اولش بمعنی مات ست و در ثانی بمعنی حکم پس میان ہر دو جناس تام شد وبیت دوم نیز متضمن
سہ نوع ست وجمع دران بضم جیم وکسر آن زنی ست کہ در نفاس بمیرد وآنرا نسائی از حدیث عقبة بن عامر وصفوان
بن امیہ اخراج کردہ وفیہ والنفاس شہادة ع وصاحب الہدم وذات الجنب + والسل والمجنون لا لذنب

واین چهار کس اند و حدیث صاحب هدم و حدیث ذات الجنب را ابن الاثیر در جامع الاصول آورده و برای آن بیاض
گذاشته و سیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عتیک کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داود و نسائی و ابن ماجه و ابن
حبان و حاکم ساخته و شیخین و ترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب سل پس اخراجش ابو الشیخ از حدیث عبادة
بن صامت باین لفظ نموده السل شهادة و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن جنیس روایت کرده اند و اما
محبوس بغیر ذنب چون در حبس بمیرد پس اخراجش ابن منده از حدیث علی السلام نموده ــه وکذلک المقتول دون اهله او دینه او ماله فاستله
او دمه و من جنی علیه بجیره او فرس لدیه او لدغته هامة او من سبع له افتراس وکذالک من صرع عن دابة اتهم بالشریق و
عاشق عف عن العشیق حاصل آنکه در بیت اول و سوم سه سه نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم دو دو نفر مذکور اند
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم ابو داود و ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ
روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه علی آله وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید و من قتل دون دمه فهو شهید
و من قتل دون دینه فهو شهید و من قتل دون اهله فهو شهید و ششم نفر پسین را طبرانی در معجم کبیر خود از حدیث ابن عباس عقبة
بن عامر روایت کرده قاله الشارح و نیز عشیق را دیلمی در مسند فردوس و خطیب در تاریخ خویش از ابن عباس و عایشه بسند ضعیف
باین لفظ اخراج کرده من عشق وعف ثم مات مات شهیدا و حافظ ابن القیم گفته انه حدیث یرویه سوید بن سعید وقد انکره
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا احد ما انکر علی سوید وکذا ذکره البیهقی و ابن طاهر فی الذخیرة والتذکرة و ابن الجوزی
وعده فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسمعیل گفته قلت والصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فغلط سوید فی رفعه
انتهی و حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد دعاوی وضع این حدیث کرده بالتفصیل و اطناب و همچنین در حدیث عایشه گفته
نحن نشهد بالله ان عایشة ما حدثت بهذا عن رسول الله صلعم قط بعده ضعف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بعده گفته
ان صح عن ابن عباس فلا یدخل تحته حتی یصبر لله و یعف لله و یکتم لله و هذا لا یکون الا مع قدرته علی معشوقه و ایثار محبة الله
وخوفه ورضاه و هذا من احق من دخل تحت قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی و تحت قوله سبحانه ولمن خاف مقام ربه جنتان انتهی ــه کذالک من یقتل دون مظلمه
او جاره قال به من علمه + اول را النسائی و ضیا از حدیث سوید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده
و ثانی را ابن عیاش از حدیث انس روایت نموده ــه و من اتاه الموت و هو فی الطلب + للعلم او عن اهله قد
اغترب یعنی و دیگر هر کرا موت آمده وی در طلب علم بود یا از اهل خود مغترب بود این هر دو شهید اند اول را ابو نعیم
و بزار از ابی هریره و ثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس و دارقطنی از حدیث ابن عمر اخراج کرده اند و صححه الدارقطنی
و اخرجه ابو بکر الخرائطی من حدیث انس و ابی هریرة والصابونی من حدیث جابر والطبرانی من حدیث عنترة ــه
وصاحب الحمی و من تردی + فی شاهق بیر وکذالک الغریب ــه و این سه کس اند اول را دیلمی در مسند الفردوس از

از حدیث انس و ثانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود ست که از غیرت بمیرد
ســه و من نهی عن منکر و من امر بالعرف فاحفظ ما الق به الخبر و این را ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
ســه و سائل بصدق الشهادة و من اتی بهذه العباده سائل شهادت براستی را مسلم از حدیث انس
باین لفظ روایت کرده من سال الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بهذه العباده این بیت ست
ســه صوم ثلثة من کل شهر محافظا علی الضحی والوتر و این را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن از حدیث ابن عمر باین
لفظ اخراج کرده من صلی الضحی و صام ثلثة ایام من الشهر و لم یترک الوتر فی حضر و لا سفر کتب له اجر شهید ســه و مستعیذ
فی الصباح وللمسا ثلاث مرات و کان دارسا ثلث آیات ختم الحشر و انس لمورد الا الذکر
و این را ترمذی از معقل بن یسار باین لفظ روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حین یصبح ثلث
مرات اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر وکل الله به سبعین الف ملک یصلون
علیه حتی یمسی وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و من قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و مصراع چهارم اشارت ست
بسوی اخراج خرایطی از انس باین لفظ من قرأ سورة الحشر الحدیث ســه و من علی ظهر الجواد قد مضی
مرابطا و راضیا حال القضا اول را مسلم از حدیث ابو هریره و ثانی را آجری از انس روایت نموده ســه و
ذائل فی حوض المنون ما قال ذو النون ببطن النون منون بفتح میم بمعنی موت ست و منه یتربص به ریب المنون
و ذو النون لقب نبی الله یونس بن متی علیه السلام ست و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیز حکایتش فرموده
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ســه کرره فی العد اربعینا و اخر المنقول ما روینا
و این بیت را حاکم در مستدرک از حدیث سعد بن وقاص مرفوعا روایت نموده و قول شارح ســه موفقنا اذ دنا احتسابا
وفقنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی رویناه ست و حدیثش را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
ســه و صل یا رب علی محمد والال والاصحاب اهل الرشد و برین بیت ابیات سید محمد بن اسمعیل امیر
که در باره شهدا جمع کرده بود منتهی شدند و اگرچه حضرت سید رحمه الله تعالی بر کتاب مفرد سیوطی درین باب مطلع نشده
کما نقلنا عنه اولا لیکن محرر سطور تجاوز الله عن سیئاته و ختم له بالحسنی و ادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش
ابواب السعاده فی اسباب الشهاده ست و دران سیوطی پنج شهادت مبطون و مطعون و غریق و صاحب هدم و شهید
فی سبیل الله را از حدیث متفق علیه ابو هریره آورده و شهادت صاحب ذات الجنب و صاحب حریق و جمع را با اخراج مالک در موطا
و احمد و ابو داود و نسائی و حاکم در مستدرک و ابن حبان و بیهقی در شعب از حدیث جابر بن عتیک حواله کرده و در حدیث
بطن که نزد طبرانی از سلمان ست گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستسقاء و الاسهال علی قولین للعلماء و از
معجم کبیر طبرانی از حدیث عتبه بن عبد الله مرفوعا آورده یأتی الشهداء والمتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شهداء فيقال انظروا فان كانت جراحاتهم كجراح الشهداء تسيل دما كريح المسك فهم شهداء فيجدونهم كذلك واز
ابن عمر باخراج ابونعیم آورده قال المرأة فی حملها الی وضعها الی فصالها کالمرابط فی سبیل الله فان ماتت فیما بین ذلک فلها
اجر شهید وگفته اسنادہ ضعیف وآز ابن ماجه از حدیث ابن عباس مرفوعا آورده موت الغریب شهادة گویم بیهقی گفته
اشار البخاری الی تفرد هذیل بن الحکم بهذا وهو منکر الحدیث قال البیهقی وروی من وجه آخر اضعف من هذا ثم اخرج من
ابی هریرة عن النبی صلعم قال من مات غریبا مات شهیدا لیکن شهادت غربت در حدیث علی نزد ابن عساکر و حدیث عنترہ
وغیرهما آمده واین دلیل ست بر آنکه حدیث را اصلی هست وآز صابونی در مأتین از حدیث جابر آورده موت المسافر
شهادة واز انس نزد دیلمی مرفوعا آورده الحمی شهادة وآز ابن عباس نزد احمد بسند صحیح مرفوعا روایت کرده من قتل دون
مظلمة فهو شهید وگفته اخرج الطبرانی والحاکم فی المستدرک وقال صحیح علی شرط الشیخین عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من ادی زکوة ماله طیب النفس بها یرید بها وجه الله تعالی والدار الآخرة لم یغیب شیء علیه من ماله فتعدی
علیه فی الحق فاخذ سلاحه فقاتل فقتل فهو شهید وگفته که بزار از ابی عبیدة بن الجراح روایت نموده قال قلت یا رسول الله
ای الشهید اکرم علی الله قال رجل قام الی امام جایر فامره بمعروف ونهاه عن منکر فقتله وللبیهقی عن ابی هریرة مرفوعا
المجنوب شهید والهدم شهید واز ام حرام از آنحضرت صلعم روایت کرده المائد فی البحر الذی یصیبه القیء له اجر شهید بزار و طبرانی باسناد حسن از ابن مسعود مرفوعا
آورده اند قال ان الله کتب الغیرة علی النساء والجهاد علی الرجال فمن صبر منهن کان لها اجر شهید واخرج حمید بن زنجویه فی فضل الاعمال مرفوعا من مات یوم الجمعة
کتب له اجر شهید ووقی فتنة القبر واخرج مسلم مرفوعا من طلب الشهادة صادقا اعطیها ولو لم تصبه ومثله عند احمد والنسائی والحاکم والطبرانی فی معجم الکبیر
واخرج الطبرانی فی الاوسط عن عایشة مرفوعا من قال کل یوم خمسا وعشرین مرة اللهم بارک لی فی الموت وفی ما بعد الموت
ثم مات علی فراشه اعطاه الله اجر شهید وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم المتمسک بسنتی عند فساد امتی له اجر
شهید اخرجه الطبرانی فی الاوسط ودرین حدیث بشارت عظمی ست برای غربا این زمان که دست بسنت مطهره زده اند و
دامن از غبار تقلید بر افشانده ملام و مرمی اعدا دین بهر حجر و مدر شده اند وابن عمر گفته قال رسول الله صلعم التاجر
الصدوق الامین مع الشهداء اخرجه الحاکم واخرج مثله عن ابی سعید اینا وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم من
جلب طعاما الی مصر من امصار المسلمین کان له اجر شهید اخرجه الدیلمی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم المؤذن المحتسب
کالشهید المتشحط فی دمه واذا مات لم یعذب فی قبره اخرجه الطبرانی وحسن از حال مردی پرسیدند که در ثلج غسل کرده واز
بردش بمرد گفت یا لها من شهادة اخرجه ابن ابی شیبة فی مصنفه وعروه گفته حلاق تؤلول ابوسفیان بن الحرب را
ببرید ووی در آن بمرد پس گمان کردند که وی شهید ست گویم معتبر درین مقام اخبار مرفوعه ست نه آثار موقوفه ورنه موت
هر مومن بهر وجه که بمیرد شهادت ست علی بن ابی طالب گفته محبوس سلطان ومضروب وهر مومن مات شهید ست
اخرجه ابن منده ودر حدیث انس آمده که هر که یکبار بر من درود فرستد حق تعالی در عوض آن بر وی ده مرتبه درود فرستد

وهرکه بر من ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد وهرکه بر من صد بار درود فرستد
حق تعالی در میان هر دو چشم او براءة من النفاق وبراءة من النار نویسد و روز قیامت هم مسکن شهدا میسازدش
اخرجه الطبرانی فی الاوسط والصغیر و در حدیث حذیفة بن الیمان آمده که هرکه در اول صبح و شام بگوید اللهم انی اشهدک
بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک صلی الله علیه وآله وسلم ابوء بنعمتک علی
وابوء بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و در آن روز یا شب بمیرد شهید بمیرد اخرجه الاصبهانی فی الترغیب
و در حدیث طویل ابوهریرة نزد بیهقی مرفوعا آمده الخار عن دابته فی سبیل الله شهید و در حدیث ابن عباس مرفوعا الغرق
شهید اخرجه الطبرانی و همچنین کسی است که از برق بمیرد الی غیر ذلک کما قاله رحمه الله تعالی وفضله و بالجملة سیوطی و غیره شهدای
امت مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگرچه افضل واکمل ایشان همان مقتول فی سبیل است اما بقیه شهدا را نیز نصیبی
از اجر است که عامه موتی را نیست وفضل الله واسع و رحمته قریب و چون این بحث تمام شد حالا عود میکنیم بسوی شرح
ابیات تثبیت گفت ناظم رح السابع القادری کل لیلة + تبارک الملک یرید نیله + عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بیده الملک اخرجه احمد
وابوداود والترمذی وحسنه والنسائی وابن ماجة وابن حبان والحاکم وصححه وابن مردویه والبیهقی فی شعب الایمان واللفظ
للترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی ادخلته الجنة تبارک الذی بیده
الملک اخرجه الطبرانی فی الاوسط وابن مردویه والضیاء فی المختارة و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خباءه
علی قبر وهو لا یحسب انه قبر فاذا قبر انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال صلعم هی المانعة هی المنجیة
تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب والحاکم وابن مردویه وابن نصر والبیهقی فی الدلائل
و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم تبارک هی المانعة من عذاب القبر اخرجه ابن مردویه و عن رافع بن خدیج
وابی هریرة انهما سمعا رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک وهی ثلثون آیة جملة واحدة وهی المانعة فی القبور
اخرجه ابن مردویه و عن ابن عباس انه قال لرجل الا اتحفک بحدیث تفرح به قال بلی قال اقرء تبارک الذی بیده الملک
وعلمها اهلک وجمیع ولدک وصبیان بیتک وجیرانک فانها المنجیة والمجادلة تجادل یوم القیامة عند ربها لقاریها و
تطلب له ان تنجیه من عذاب النار وینجو بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لوددت انها فی قلب کل انسان
من امتی اخرجه احمد فی مسنده واللفظ له والطبرانی والحاکم وابن مردویه و عن ابن مسعود قال یؤتی الرجل فی قبره
فیؤتی من قبل رجلیه فتقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورة تبارک الملک ثم یؤتی من قبل
راسه فیقول لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقرء فی سورة الملک فهی المانعة تمنع من عذاب القبر وهی فی التوراة سورة
الملک من قراها فی لیلة فقد اکثر واطیب اخرجه ابن الضریس والطبرانی والحاکم وصححه والبیهقی فی شعب الایمان و در

معنی احادیث وآثار بسیار اند که ناظم در در منثور بذکرش پرداخته و در انچه در ینجا ذکر کردیم مقنع و بلاغ ست ففیه
اخبار خ واحدة عدة + وبعضهم ضم الیها السجدة + یعنی در منجی بودن سورۂ تبارک از عذاب قبر اخبار
کثیره از آنحضرت صلعم وارد شده چنانکه نبذی ازان گذشته واز صحابه هم آثار درین باب آمده ابن مسعود گفته من
قرء سورة الملک کل لیلة عصم من فتنة القبر وبعض ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد وتر میخوانند
واما ضم سورهٔ سجده با سورهٔ تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن معدان آورده قال بلغنی ان الم
التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعنی فیه وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه وانها تکون
کالطیر تجعل جناحها علیه فتشفع له وتمنعه من عذاب القبر وفی تبارک مثله وکان خالد لا یزال یقرأهما و نیز دارمی و ترمذی
ازجابر روایت نموده انه کان النبی صلعم لا ینام حتی یقرء تنزیل السجدة وتبارک وآنرا از براء مرفوعا آمده من قرء الم السجدة وتبارک
قبل النوم نجا من عذاب القبر ووقی فتان القبر گوییم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیفست
وبالجمله این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی مانند آنانکه بمرتبهٔ شهداء میرسند با آنکه مسئول میشوند
وآن سی کس اند که ذکر آنها مع حواله بادله گذشت ومستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و نکیر منجملهٔ عذاب قبرست
زیراکه ناظم هفت کس را ازان مستثنی کرده وبرای آنها استدلال بادلهٔ داله بر عدم عذاب قبر نموده پس اینجا ذکر حدیثی
جامع خلال جمله از خیر وافع برای عذاب قبر بکنیم تا افاده تمام گردد حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته وقد جاء فیما ینجی
من عذاب القبر حدیث فیه الشفاء رواه ابو موسی المدینی وبنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب وجعله شرحا له ورواه من
حدیث ابی الفرج بن فضالة حدثنا هلال ابو جبلة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمرة قال خرج علینا رسول الله صلعم
ونحن فی صفة فی المدینة فقام علینا فقال انی رایت البارحة عجبا رایت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاء
بره بوالدیه فرد ملک الموت عنه ورایت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک ورایت
رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله فطرد الشیاطین عنه ورایت رجلا من امتی قد احتوشته ملائکة العذاب
فجاءته صلوته فاستنقذته من ایدیهم ورایت رجلا من امتی یلهث عطشا کلما دنی من حوض منع منه وطرد فجاءه صیام شهر
رمضان فاسقاه وارواه ورایت رجلا من امتی والنبیون والمومنون قعود حلقا حلقا کلما قعد الی حلقة طرد فجاءه غسله
من الجنابة فاخذ بیده فاقعده الی جنبی ورایت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة وعن یمینه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن فوقه
ظلمة وهو متحیر فیه فجاءه حجه وعمرته فاستخرجاه من الظلمة وادخلاه النور ورایت رجلا من امتی یتقی بوجهه وهج النار وشررها
فجاءته صدقته فصارت سترة بینه وبین النار وظلل علی راسه ورایت رجلا من امتی یکلم المومنین ولا یکلمونه فجاءته
صلته لرحمه فقالت یا معشر المسلمین انه کان وصولا لرحمه فکلموه فکلمه المومنون وصافحوه وصافحهم ورایت رجلا من
امتی قد احتوشته الزبانیة فجاءه امره بالمعروف ونهیه عن المنکر فاستنقذه من ایدیهم فادخله فی ملائکة الرحمة ورایت

رجلا من امتی جاثیا علی رکبتیه وبینه وبین الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بیده فادخله علی الله عز وجل ورأیت رجلا
من امتی قد ذهبت صحیفته من قبل شماله فجاءه خوفه من الله فاخذ صحیفته فوضعها فی یمینه ورأیت رجلا من امتی خف میزانه فجاءه
افراطه فثقلوا میزانه ورأیت رجلا من امتی قائما علی شفیر جهنم فجاءه رجاءه فی الله فاستنقذه من ذلک ومضی ورأیت رجلا
من امتی قد هوی فی النار فجاءته دمعته التی بکی من خشیة الله فاستنقذته من ذلک ورأیت رجلا من امتی قائما علی الصراط کما
یرعد السعفة فی ریح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسکن رعدته ومضی ورأیت رجلا من امتی یزحف علی الصراط ویحبو احیانا
ویتعلق احیانا فجاءته صلوته علیّ فاقامته علی قدمیه وانقذته ورأیت رجلا من امتی انتهی الی ابواب السماء فغلقت الابواب
دونه فجاءت شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسی المدینی هذا حدیث حسن جدا بعده
ابن القیم گفته وسمعت شیخ الاسلام یعنی ابن تیمیه رح یعظم امر هذا الحدیث وقال اصول السنة تشهد له وهو من احسن الاحادیث
انتهی وگذشت که خواندن قل هو الله احد در مرض موت سبب عدم افتتان در قبر وامن از ضغطه است واصبهانی در
ترغیب وترهیب از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا صلعم من صلی بعد المغرب رکعتین فی لیلة الجمعة یقرء فی کل واحدة
منهما فاتحة الکتاب واذا زلزلت الارض خمسین مرة هون الله علیه سکرات الموت واعاذه من عذاب القبر ویسر له الجواز
علی الصراط یوم القیامة وذکره الناظم فی شرح الصدور وقد نقل فیه ایضا ما معناه من قال کل یوم لا اله الا الله الملک الحق
المبین مایة مرة امن فتنة القبر والله اعلم **سوال الکافر واطفال المشرکین** یعنی این بیان اختلاف درین مسئله است

قال ابن عبد البر فیما نقلوا ۔ الکافر الصریح لیس یسأل ۔ وانما السؤال للمنافق ۔ ضنهم کما دل
حدیث الصادق ۔ والقرطبی خالف وابن القیم ۔ والارجح الاول عندی فافهم ۔ گفته است ابن

عبد البر که ان الآثار دالة علی ان لا یکون السوال الا لمؤمن او منافق واما الکافر الجاحد المبطل فلیس ممن یسأل عن ربه ودینه
ونبیه وحافظ ابن القیم رح بعد نقل این قول زیاده کرده وگفته القرآن والسنة تدل علی خلاف هذا القول وان السؤال
للکافر والمسلم قال الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله
الظالمین ویفعل الله ما یشاء وقد ثبت فی الصحیح انها نزلت فی عذاب القبر حین یسأل من ربک وما دینک ومن نبیک
وفی الصحیحین عن انس بن مالک ان النبی صلعم قال اذا وضع المیت فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم وذکر الحدیث
وزاد البخاری والمنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس فیقال
لا دریت ولا تلیت ویضرب بمطرقة حدید ویصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین هکذا فی البخاری واما الکافر والمنافق
بالواو انتهی گویم حافظ ابن حجر رح در فتح الباری بعد ذکر حدیث بخاری گفته واما المنافق والکافر کذا فی هذه الطرق بواو
العطف وتقدم فی باب خفق النعل بلفظ واما المنافق او الکافر بالشک وفی روایة ابی داود وان الکافر اذا وضع وکذا لابن
حبان من حدیث ابی هریرة وکذا فی حدیث البراء الطویل وفی حدیث ابی سعید عند احمد فان کان کافرا او منافقا بالشک وله

فی حدیث اسماء فان کان فاجرا او کافرا وفی الصحیحین من حدیثہما واما المنافق والمرتاب وفی حدیث جابر عند عبد الرزاق وحدیث
ابی ہریرۃ عند الترمذی واما المنافق وفی حدیث عائشۃ عند احمد وابی ہریرۃ عند ابن ماجۃ واما الرجل السوء وللطبرانی من
حدیث ابی ہریرۃ وان کان من اہل الشک فاختلفت ہذہ الروایات لفظا وہی مجتمعۃ علی ان الکافر والمنافق یسأل ففیہ
تعقب علی من زعم ان السوال انما یقع لمن یدعی الایمان ان محقا وان مبطلا ومستندہم فی ذلک ما رواہ عبد الرزاق من طریق
عبید بن عمیر احد کبار التابعین قال انما یفتن رجلان مومن ومنافق واما الکافر فلا یسأل عن محمد صلعم ولا یعرفہ وہذا موقوف
والاحادیث الناصۃ علی ان الکافر یسأل مرفوعۃ مع کثرۃ طرقہا الصحیحۃ فہی اولی بالقبول وجزم الترمذی الحکیم بان الکافر
یسأل بعدہ حافظ ابن حجر کلام ابن القیم کہ بدان تعقب ابن عبد البر کردہ ذکر نمودہ وآن را مقرر فرمودہ پس عجب دریجا از
سیوطی ست کہ چہ قسم در اثبائش کلام ابن عبد البر را مرجح گفتہ باآنکہ دلیل برخلاف کلام ابن عبد البر قائم ست در شرح الصدور
گفتہ ان ما قالہ القرطبی وابن القیم ممنوع وانہ لم یجمع بینہما فی شیء من الاحادیث وانما ورد فی بعضہا ذکر المنافق وفی بعضہا
ذکر الکافر وہو محمول علی ان المراد بہ المنافق بدلیل قولہ فی حدیث اسماء واما المرتاب والمنافق ولم یذکر الکافر انتہی گویم از کلام
حافظ ابن حجر کہ از شیوخ سیوطی ست معلوم شد کہ جمع میان ہر دو در الفاظ احادیث وارد شدہ کما نقلنا او باجملہ این ہمہ
دربارۂ کافر مکلف ست بر ہر ملت کہ باشد واما صغیر پس ناظم گفتہ والوقف عن سؤال طفل المشرك، يقال عن
ابی حنیفۃ شیخی یعنی امام ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی رح در مسئول بودن طفل صغیر مشرک توقف کردہ وشاید کہ
وجہ توقف آنست کہ سوال خاصہ این امت نیست وگذشت کہ ہمہ اطفال مسئول نمی شوند واللہ اعلم **اسم الملکین** و
صفتہما در جمع التشتیت ہمین قدر گرفتہ ودر بعض نسخ لفظ وکیفیۃ السوال زیادہ آمدہ وہمین صواب ست زیرا کہ
این کیفیت در ابیات این باب مذکور شدہ پس وجہ ترک غیر ظاہر ست اللہم مگر سہو قلم کاتب کتاب باشد اذا تولی الناس
من بعد الدفن + ردت الیہ روحہ الی البدن، کلام ناظم مشعر ست بعود روح بعد دفن ست وظاہر الفاظ احادیث
رد آن قبل دفن ست در شرح الصدور در باب معرفت میت غاسل وجہز خود را وسماع او قول قائلین را گفتہ **عن**
عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلعم ما من میت یوضع علی سریرہ فتخطی بہ ثلاث خطا الا تکلم بکلام یسمعہ اللہ من یشاء
الا الثقلین الجن والانس یقول یا اخوتاہ ویا حملۃ نعشاہ لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی ولا یلعبن بکم الزمان کما لعب بی خلفت
ما ترکت لورثتی والدیان یوم القیامۃ یخاصمنی ویحاکمنی وانتم تشیعونی وتدعونی اخرجہ ابن ابی الدنیا فی القبور واخرج
الشیخان عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلعم اذا وضعت الجنازۃ واحتملہا الرجال علی اعناقہم فان کانت صالحۃ
قالت قدمونی قدمونی وان کانت غیر صالحۃ قالت یا ویلہا این تذہبون بہا یسمع صوتہا کل شیء الا الانسان ولو سمعہ
الانسان لصعق **وعنہ** ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسلہ ویحملہ ویکفنہ ومن یدلیہ فی حفرتہ اخرجہ احمد
وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط والمروزی وابن مندۃ وظاہر این احادیث عود روح بسوی میت درین حال قبل

وفن اوست مگر آنکه بکر بن عبد الله مزنی گفته بلغنی انه ما من میت یموت الا و روحه فی ید ملک الموت فهم یغسلونه و
یکفنونه و هو یری ما یصنع اهله اخرجه ابن ابی الدنیا و حذیفه گفته ان الروح فی ید الملک و الجسد یقلب فاذا حملوه تبعهم فاذا
وضع فی القبر بثه فیه اخرجه البیهقی مگر آنکه مزنی تابعی ست وثانی موقوف پس اگر این آثار صحیح شود و رفع آن ثابت
گردد صالح تقیید برای احادیث معرفت میت بغاسل خود و کلام فوق نعش فقط بروح باشد در شرح این منظومه
گفته که چون روح برآید او را بآسمان می برند اگر صالح ست درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرش
میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بنده مرا در علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چه من او را از زمین آفریده ام
و دران اعاده او کنم و ازان او را بار دیگر برآورم پس روح رجوع بارض میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعض روایات
آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید دران و اگر صالح ست برای او فتح ابواب سمائی شود و
بعد تسویه تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انتهی بعده ناظم گفته وکا به یحیی لدی المجموع لاجزئه
لظاهر الماثور احادیث صحیحه وارد اند بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی برخاسته در قبر می نشیند و مخاطب
میگردد و این ظاهر ست در آنکه حیات کامله با جمیع اجزا اوست بهم میرسد و ناظم در شرح صدور از فتاوای حافظ
ابن حجر رح نقل کرده که وی پرسیده شد از عود روح میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او نائم ست
گفت انه یقعد لکن ظاهر الخبر ان الروح تحل فی نصفه الاعلی انتهی در جمع التشتیت گفته ولا اعرف الخبر الذی اشار الیه انتهی
حافظ ابن القیم نوشته الاحادیث مصرحة باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعهودة التی
یقوم بها الروح بالبدن و یحتاج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها للبدن حیوة اخری یحصل بها الامتحان بالسؤال وکما
ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم اخ الموت ولا ینفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذلک حیاة
المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی و هی حیاة لا ینفی عنها اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة والموت کما ان
النوم متوسط بینهما ولا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة وانما یدل علی تعلق ما لها بالبدن و هی لا تزال متعلقة
به وان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة رح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
وقت السؤال و سؤال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی و حکی عن جریر وانکره الجمهور وقابلهم آخرون
فقالوا السؤال للروح بلا بدن قاله ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط والا لم یکن للقبر بذلک اختصاص انتهی سید علامه
محمد بن اسمعیل رح گفته قلت الاحادیث کما قاله ابن تیمیة دالة علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسؤال للروح
فی البدن انتهی وجاء فی المنکر والنکیر وصفهما ابن الوردی شهیر در جمع التشتیت گفته هذا اقتباس انیاه
من الابیات و یحسن ان تکون القافیة مقیدة فتوقف بالسکون علی الراء فیهما والا کان لحنا لان الشهیر خبر و صفهما
انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جا لفظ جاء آمده و در ین صورت نکیر و شهیر را برفع و اشباع می توان خواند و تسمیه

ملکین بمنکر و نکیر در حدیث انس مرفوعاً آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول ست حکیم ترمذی گفته و سمیا منکراً و نکیراً لان صفتهما
لا تشبه خلق الآدمیین ولا خلق الملائکة ولا خلق الهوام بل هما خلق بدیع لیس فی خلقتهما انس للناظرین الیهما جعلهما الله
تعالی تکرمة للمؤمن لیثبته و ینصره و هتکا لستر المنافق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یحل علیه العذاب انتهی جعدان
ازرقان اسودان ، شعرهما یسحبه الرجلان ، جعد بفتح جیم ست در نهایه گفته جعد در صفات رجال مدح و ذم
هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر والخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبوطت اکثر در شعور عجم ست
انتهی و لفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک در زهد و ابن ابی شیبه و آجری از حدیث ابی الدردا اخراج کرده اند
و فیه فجاءک ملکان ازرقان جعدان الحدیث و گویا که مراد شدت خلق ست والله اعلم و اما اسودان ازرقان پس ترمذی
از ابو هریره آورده قال قال رسول الله صلعم اذا قبر المیت او قال احدکم اتاه ملکان اسودان ازرقان فیقال لاحدهما المنکر
وللآخر نکیر الحدیث و اما مضمون مصراع ثانی پس در حدیث تمیم داری ست نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا در شرح
الصدور بطوله سوق کرده و فیه یبعث الله ملکین ابصارهما کالبرق الخاطف و اصواتهما کالرعد القاصف و انیابهما
کالصیاصی و انفاسهما اللهب یطآن فی اشعارهما بین منکبی کل واحد منهما مسیر کذا و کذا قد نزعت منهما الرأفة والرحمة
الا بالمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی ید کل واحد منهما مطرقة لو اجتمع علیها الثقلان لم یقلوها الحدیث و ازینجا معلوم شد صحت
قول ناظم ع صوتهما کمثل رعد قاصف ، والعین ترمی مثل برق خاطف ؂ و بیهقی در کتاب عذاب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض فحفر لک ثلاثة اذرع و شبر فی ذراع
و شبر ثم اتاک منکر و نکیر اسودان یجران اشعارهما کان اصواتهما الرعد القاصف و کان اعینهما البرق الخاطف یحفران علی
الارض بانیابهما فاجلساک فزعا فیسالاک و یهولاک قال یا رسول الله و انا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال اکفیکهما باذن الله
و ابن ابی الدنیا در بعث و حاکم در تاریخ و بیهقی در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلعم کیف انت اذا کنت فی اربعة اذرع فی ذراع و رایت منکرا و نکیرا قلت یا رسول الله و ما منکر و نکیر قال فتانا القبر
یبحثان بانیابهما و یطآن فی اشعارهما اصواتهما کالرعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع علیها
اهل منی لم یطیقوا رفعها هی علیهما ایسر من عصای هذه فامتحناک فان تعاییت او تلویت ضرباک بها ضربة تصیر بها
رمادا قلت یا رسول الله و انا علی حالتی هذه قال نعم قال اذا اکفیکهما و طبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابو هریره روایت
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلعم فلما فرغ من دفنها و انصرف الناس قال انه الآن یسمع خفق نعالکم اتاه
منکر و نکیر اعینهما مثل قدور النحاس و انیابهما مثل صیاصی البقر و اصواتهما مثل الرعد فیجلسانه فیسالانه ما کان یعبد و ما
نبیه الحدیث او کقدر دهی من نحاس ، و کاللهیب شبه الانفاس ، یعنی یا چشمهای ایشان مثل دیگهای
نحاس باشد از شدت حمرت و انفاسهما چو زبانهٔ آتش هرگاه یکی از انها نفس راست کند از دهنش شعله بر آید و نعوذ بالله

وہوالذی ثبت المومنین بالقول الثابت قد حفر الارض بانیاب تری + مثل صیاصی بقر قد اثرا +
صیاصی بمهملتین بمعنی قرون بقر واحدش صیصیہ ست بالتخفیف واین رویت بچشم سر باشد و دندانها از دہن بر آمدہ
بمثل شاخہای گاو و دراز گشتہ تا زمین رسیدہ و زمین را بطول و قوت خود کاویدہ تا میت برسند و معہما مرزبۃ
لو یجتمع + اہل منی لرفعہا لو ترفع + مرزبہ عمود حدید را گویند و اصلش مدقہ ست کہ بدان حنطہ را کوبند قالہ القاضی
صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصابیح و حدیث این مضمون گذشتہ و مراد باہل منی جمع جم و مجمع اعظم ست نہ حصر
و تخصیص و عدم رفعش بنا بر ثقل باشد و در دست ایشان ہمچو پرکاہ در دست یکی از بنی آدم بود و نعوذ باللہ منہ علیہما
الصلوۃ والسلام + وہکذا الملائک الکرام + گویا مراد ناظم آنست کہ خلقت ملائکہ مخالف خلقت معہود انسانیست
در جمع التشتیت گفتہ لان مرادہ ان الملائکۃ کلہم فی ہذہ الخلقۃ خلقۃ نکیر و منکر انتہی و در شرح دیگر گفتہ وسیم لقیۃ الاعمال
عن الیمین و عن الشمال انتہی گوییم باین معنی کہ ہمہ ملائک ہم شکل منکر و نکیر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود محل تامل ست
چہ ظاہر آنست کہ ہول صورت و قبح منظر خاص بایشان ست و لہذا نام ایشان منکر و نکیر مقرر شدہ و بقیہ ملائک بہ
صور حسنہ اند اگرچہ خلقت آنہا خلاف خلقت معہود انسان و دیگر کائنات باشد و لہذا موصوف شدہ اند بکرام بررہ
و دیگر اوصاف حسنہ و عجب از حضرت سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر ست کہ اقتصار بر عبارت مذکورہ فرمود و تعرض
باین شبہ نکرد گویا نزد وی قدس سرہ نیز ہمین مراد متعین ست فینہرانہ ویقعدانہ + ویعد ما یقعد یسألانہ
آجری در شریعہ از ابن مسعود آوردہ قال اذا توفی العبد بعث اللہ الیہ ملائکۃ یقبضون روحہ فی اکفانہ فاذا وضع فی قبرہ
بعث اللہ الیہ ملکین فینہرانہ فیقولان من ربک الحدیث ای یکلمانہ بازعاج ویقعدانہ جالسا ویسألانہ سؤال فتنۃ وامتحان
واین سوال از سہ چیز خواہد بود چنانکہ ناظم بدان اشارت کردہ عن ربہ و دینہ سلیبا + وعن نبیہ لکی یجیبا +
سلیب بمعنی مسلوب ست یعنی مسلوب الکفن واین تفصیل سوال در احادیث چند آمدہ از انجملہ یکی حدیث تمیم داری از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست ان الملکین یقولان لہ اجلس فیستوی جالسا فی قبرہ فتسقط اکفانہ فی حفرتہ فیقولان من ربک
وما دینک ومن نبیک الحدیث اخرجہ ابو یعلی وابن ابی الدنیا و ترثراہ ثم تلتلاہ + و دہلاہ نحو ہولاہ + در قاموس
گفتہ الثرثارۃ والثرا التفریق والتبدید کالثرثرۃ انتہی وہی کثرۃ الکلام و تردیدہ و تلتلہ بمعنی تحریک و اقلاق ست
ای زعزعہ واقلقہ وزلزلہ وہو فی الاصل السوق بعنف و دہلہ تو ہیلا ای فزعہ و ہولہ فاہتال ای ہناک افزعہ بیہقی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آوردہ قال قال رسول اللہ صلعم کیف انت یا عمر اذا انتہی بک الی الارض الحدیث وقد تقدم
واخرج ابو نعیم وابن ابی الدنیا والآجری فی الشریعۃ والبیہقی عن عطاء بن یسار قال قال رسول اللہ صلعم لعمر بن الخطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقاسوا لک ثلثۃ اذرع وشبر فی ذراع وشبر ثم رجعوا الیک فغسلوک وکفنوک وحنطوک ثم
احتملوک حتی یضعوک فیہ ثم یہیلوا علیک فاذا انصرفوا عنک اتیک فتانا القبر منکر ونکیر صوتہما کالرعد القاصف وابصارہما

مثل البرق اتخاطف فتسلاک وتنتہرک وہواک فکیف بک عند ذلک یا عمر قال یا رسول اللہ ومعی عقلی قال نعم قال
اذن اکفیکہا وہذا مرسل رجالہ ثقات وکرر اسوالہ فی المجلس + ثلاث مرات بلا تانس + ناظم در شرح الصدور
گفتہ فی روایۃ انہ یسأل فی المجلس الواحد ثلاث مرات وباقی الروایات فی ذلک مطلقۃ فالمطلق یحمل علی ذلک او یختلف
الحال بالنسبۃ الی الاشخاص انتہی گویم در شرح گفتہ روایت تکریر ضعیف ست پس صالح تعارض با صحیح نشود و مراد بنفی
تانس از عاج وعنف ست زیرا کہ مقام مقام امتحان ست وھی اشد فتنۃ یلقاھا + العبد طوبی للذی
یوقاھا + یعنی اگرچہ برای مردہ فتن متعرضہ بسیار اند مثل آنکہ نزد احتضار شیطان لعین بار بار آوردہ گمراہ کردن میخواہد
وصورت ہولی کہ ذکرش گذشتہ بنظر می آید وامثال ذلک لیکن این فتنہ سخت ترین فتن ست کہ بندہ شرمندہ را پیش
می آید واینمعنی در حدیث مرفوع نزد جویبر از ضحاک از ابن عباس ثابت شدہ وفیہ انہ یقول لہ الملکان ما دینک فیقول
دینی الاسلام فیقول من نبیک قال محمد فیقولان وما یدریک قال قرأت کتاب اللہ فآمنت بہ وصدقت وینتہرانہ عندہا
وہی اشد فتنۃ تعرض علی المومن فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوہ من فرش الجنۃ واکسوہ من کسوتہا و
طیبوہ من طیبہا وافسحوا لہ فی قبرہ مد البصر والحدیث سیاتی اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنۃ یبدو لہ ھنالک
الشیطان + یومی الیہ قالہ سفیان + اشارت ست بسوی اخراج حکیم ترمذی در نوادر الاصول از سفیان ثوری
کہ گفت اذا سئل المیت فی قبرہ تراأی لہ الشیطان فی صورۃ فیشیر الی نفسہ انا ربک حکیم گفتہ ویؤیدہ من الاخبار قولہ صلعم عند
الدفن اللہم اجرہ من الشیطان فلو لم یکن للشیطان ہناک سبیل ما دعا لہ بذلک انتہی گویم حکیم اشارت کردہ ست بحدیث ابن عمر کہ نزد ابن ماجہ
وبیہقی در سنن ست ولفظہ حضرت ابن عمر جنازۃ فلما وضعہا فی اللحد قال بسم اللہ وفی سبیل اللہ فلما اخذ فی تسویۃ اللحد
قال اللہم اجرہا من الشیطان ومن عذاب القبر فلما سوی الکثیب علیہا قام جانب القبر ثم قال اللہم جاف الارض عن جنبہا وصعد
روحہا ولقہا منک رضوانا ثم قال سمعتہ من رسول اللہ صلعم واخرج الحکیم عن عمرو بن مرۃ قال کانوا یستحبون اذا دفنوا المیت
ان یقولوا اللہم اعذہ من الشیطان الرجیم والف ولام در شیطان برای جنس یا عہد ست چہ ہمہ معاصی با مراوست ومعنی آن جن
متمرد ست ولیس عن غیر اعتقاد یسأل + اتی بھذا خبر مفصل + قرطبی گفتہ اختلفت الاحادیث فی کیفیۃ السؤال
والجواب وذلک بحسب الاشخاص فمنہم من یسأل عن بعض اعتقاداتہ ومنہم عن کلہا ویحتمل ان یکون الاقتصار علی البعض من بعض
الرواۃ واتی بہ غیرہ تاما انتہی ناظم عقب این نقل گفتہ قلت والثانی ہو الصواب لاتفاق اکثر الاحادیث علیہ نعم فوجد منہا
خصوصا من روایۃ ابی داود عن انس فما یسأل عن شئ بعدہا ولفظ ابن مردویہ انہ لا یسأل عن شئ من التکلیفات غیر الاعتقا
خاصۃ وصرح بہ فی روایۃ البیہقی من طریق عکرمۃ عن ابن عباس فی قولہ تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا الآیۃ قال
الشہادۃ یسألون عنہا فی قبورہم بعد موتہم قیل لعکرمۃ ما ہو قال یسألون عن الایمان بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وامر التوحید
انتہی مخفی نماند کہ ناظم صریح تعرض بذکر جواب میت نکردہ ونہ آنچہ بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید علامہ محمد بن اسمعیل امیر

برای اتمام افادہ توفیہ نظام نظم شامل بر جواب موتی کردہ انچہ بران از ثواب وعقاب متفرع می شود در ابیات عدیدہ بیان
فرمود وگفت سہ فصل فان ثبتہ دب السما + قال جوابا نافعا عندہما + وجاءہ القرآن والصلوۃ +
والصوم والصلات والطاعات + عنہ یجادلن وفیہ تشفع + فیصرف الشر وعنہ یمنع + گویم بزار از
معاذ بن جبل روایت نمودہ قال قال رسول اللہ صلعم ان البیت الذی یقرء فیہ القرآن علیہ خیمۃ من نور یقتدی بہا اہل السما
کما یقتدی بالکوکب الدری فی لجج البحار وفی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلک الخیمۃ فتنظر الملائکۃ من
السماء فلا یرون ذلک النور فتلقاہ الملائکۃ من سماء الی سماء فتصلی الملائکۃ علی روحہ فی الارواح ثم تستغفر لہ الی یوم یبعث وما من رجل
یعلم کتاب اللہ ثم صلی ساعۃ من لیل الا اوصت بہ تلک اللیلۃ الماضیۃ اللیلۃ المستانفۃ ان تنبہہ لساعتہ وان تکون علیہ خفیفۃ
واذا مات وکان اہلہ فی جہازہ جاء القرآن فی صورۃ حسنۃ جمیلۃ فوقف عند راسہ حتی یدرج فی اکفانہ فیکون القرآن علی صدرہ
دون الکفن فاذا وضع فی قبرہ وسوی علیہ وانصرف ولتفرق عنہ اصحابہ اتاہ منکر ونکیر فیجلسانہ فی قبرہ فیجی القرآن فیکون بینہ وبینہما فیقولان لہ الیک
حتی نسألہ فیقول لا ورب الکعبۃ انہ لصاحبی وخلیلی فلست اخذلہ علی حال فان کنتما امرتما بشئی فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لست افارقہ حتی ادخلہ الجنۃ
ثم ینطق القرآن الی صاحبہ فیقول انا القرآن الذی کنت تجہرنی وتخفینی فانا حبیبک ومن احببتہ احبہ اللہ لیس علیک بعد مسئلۃ منکر
ونکیر ہم ولا حزن فیسألہ منکر ونکیر ویصعدان ویبقی ہو والقرآن فیقول لافرشنک فراشا لینا ولادثرنک دثارا حسنا جمیلا
کما اسہرت لیلک وانصبت نہارک فیصعد القرآن الی السماء اسرع من طرف فیسأل اللہ ذلک فیعطیہ ذلک فینزل بہ الف
ملک من مقربی السماء السادسۃ فیجی القرآن فیحییہ فیقول ہل استوحشت فاروت منذ فارقتک ان کلمت اللہ تعالی حتی اخذت
لک فراشا ودثارا وجئتک بہ فقم حتی تفرشک الملائکۃ فتنہضہ انہاضا لطیفا ثم یفسح لہ فی قبرہ اربعمائۃ عام ثم یوضع لہ فراش بطانہ من
حریر اخضر وحشوہ المسک الاذفر وتوضع لہ مراقی عند رجلیہ ورأسہ من السندس والاستبرق ویسرج لہ
سراجان من نور الجنۃ عند راسہ ورجلیہ یزہران الی یوم القیامۃ تضجعہ الملائکۃ علی شقہ الایمن مستقبل القبلۃ ثم یوتی بیاسمین
الجنۃ ویصعدا عنہ ویبقی ہو والقرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انہ حدیث غریب فیہ جہالۃ وانقطاع وورد
ہذا اللفظ بطولہ من حدیث عبادۃ بن الصامت وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم والذی نفسی بیدہ ان المیت
اذا وضع فی قبرہ انہ لیسمع خفق نعالہم حین یولون عنہ فاذا کان مومنا کانت الصلوۃ عن یمینہ والصوم عن شمالہ وفعل الخیرات
والمعروف والاحسان الی الناس من قبل رجلیہ فیوتی من قبل راسہ فتقول الصلوۃ لیس قبلی مدخل فیوتی عن یمینہ فتقول
الزکوۃ لیس قبلی مدخل فیوتی من قبل رجلیہ فیقول فعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس لیس قبلی مدخل فیقال لہ
اجلس فیجلس وقد مثلت لہ الشمس قد قربت من الغروب فیقال لہ اخبرنا عما نسألک فیقول دعونی حتی اصلی فیقال انک
ستفعل فاخبرنا عما نسألک فیقول عما تسألونی فیقال ما تقول فی ہذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشہد
انہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جاءنا بالبینات من عند ربنا وصدقنا واتبعنا فیقال لہ صدقت علی ہذا حییت وعلی ہذا مت

[illegible]

وعلیہ تبعث انشاء اللہ تعالی ویفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ فذلک قولہ تعالی یثبت اللہ الذین آمنوا الآیۃ ویقال افتحوا
لہ بابا الی النار فیقال ہذا منزلک لو عصیت اللہ فیزداد غبطۃ وسرورا فیعاد الجسد الی ما بدی منہ من التراب وتجعل روحہ فی
النسیم الطیب وہی طیر خضر تعلق فی الجنۃ اخرجہ ہناد فی الزہد وابن ابی شیبۃ وابن جریر وابن المنذر والطبرانی فی الاوسط و
ابن حبان فی صحیحہ وابن مردویہ والحاکم والبیہقی وآحادیث درین باب بسیار ست در شرح الصدور وجمع التشتیت وقصر
الآمال وغیرہا بالفاظ عربیہ وترجمہ فارسیہ مذکورست ف یقول ربی اللہ ثم احمد نبینا بلغنا ما یرشد
قد جاءنا بالبینات والہدی + ثم ینادی حبذا ذاک الندا + من قبل الرب بان قد صدقا +
فافرشوا فی قبرہ النمارقا + ثم افسحوا فی القبر مد البصر + ولتفتحوا بابا لہ للنظر + ینظر منہ فی الجنان منزلہ
یا حبذا من منزل اعد لہ + والبسوہ خیر ما ملبوس + ثم ینام نومۃ العروس + والرجل الصالح
وہو العمل + یاتیہ فی مدفنہ وید خل + یاتیہ بالوجہ الذی للخیر یجی ففیہ الانس للمقبور ودرین
باب حدیث براء بن عازب بطرق صحیحہ نزد احمد و ابوداؤد وحاکم وابن ابی شیبہ وبیہقی وطیالسی وغیرہم آمدہ ودرین
کتاب پیشتر گذشتہ وآخرج احمد والبیہقی بسند صحیح عن عائشۃ وفیہ واما فتنۃ القبر فبی وعنی یسالون فاذا کان الرجل الصالح
اجلس فی قبرہ غیر فزع ولا مشعوف ثم یقال فیما کنت فیقول فی الاسلام فیقال ما ہذا الرجل الذی کان فیکم فیقول محمد
رسول اللہ جاءنا بالبینات من عند اللہ وصدقنا فتفرج لہ فرجۃ قبل النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا فیقال لہ انظر
الی ما وقاک اللہ ثم تفرج لہ فرجۃ الی الجنۃ فینظر الی زہرتہا وما فیہا فیقال ہذا مقعدک منہا علی الیقین کنت وعلیہ مت وعلیہ
تبعث ان شاء اللہ تعالی ودرین باب ست از ابن عباس نزد ابن جریر وابن ابی حاتم وبیہقی وفیہ فیقال لہ من ربک فیقول
ربی اللہ فیقال لہ من رسولک فیقول محمد فیقال ما شہادتک قال اشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ فذلک قولہ تعالی
یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فیوسع لہ فی قبرہ مد بصرہ ونحوہ عن ابن مسعود عند ابن جریر والطبرانی والبیہقی
وعن ابی قتادۃ الانصاری عند ابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط وابن مندۃ قال ان المومن اذا مات اجلس فی قبرہ
فیقال لہ من ربک فیقول اللہ فیقال لہ من نبیک فیقول محمد بن عبد اللہ فیقال لہ ذلک ثلث مرات ثم یفتح لہ باب الی النار فیقال
لہ انظر الی منزلک لو زغت ثم یفتح لہ باب الی الجنۃ فیقال لہ انظر الی منزلک فی الجنۃ اذ ثبت وعن ابن عباس ثم یقولان
لہ نم نومۃ العروس فی مجلہا رواہ جویبر فی حدیث طویل عنہ قرطبی در تذکرہ گفتہ در بعض احادیث یک فرشتہ ودر بعض
دو ودر بعض سہ آمدہ ونیست تعارض زیرا کہ این اختلاف بنسبت باشخاص ست نزد بعض دو فرشتہ می آیند تا اہول
واشد باشند حتی او بحسب اقتراف آثام نزد انصراف مردم ونزد بعض قبل انصراف آیند برای تخفیف بروی وبسبب
حصول انس بہر دو ونزد بعض یکی می آید تا اخف باشد بروی واقل بود برای مرتبعت بنابر تقدیم عمل صالح وجائزست
کہ دو آیند اما سائل یکی باشد اگرچہ در اتیان ہر دو شریک اند وبر تیقن محمول بر روایت واحد سیوطی گفتہ نعت ہذا التشاسفی

ہو الصواب انتہی گویم قرطبی ذکر اتیان ثلاثہ نکرد چنانکہ در حدیث ابن عباس ست گویا جواب از ان ہمان جواب اثنین ست
کہ آمدن سہ فرشتہ برای زیادت تہویل بر بعض عبادست واین ہمہ در جواب اہل ایمان ست واما جواب اشقیا الہیس
سید علامہ میفرماید سے وان یکن جوابہ فی القبر + یقول ھاہ ھاہ لست ادری + کان الجواب عنہ
لا دینا + ولا تلیت اذ قد افتریتا + ویعلہ یضرب بالمطراق + یسمعہ من کان فی الافاق + حین
یضیح ما خلا ابن ادم + والجن یستثنی من العوالم + ثم ینادی قد اتی بالکذب + فافرشوہ النار
ذات اللہب + ثم یقال انظر الی مکانکا + فی جنۃ الخلد ومن خسرانکا + ابدلت عنہ ما تری
فی سقر + معذبا فی القبر حتی المحشر + ھناک یاتیہ قبیح المنظر + والثوب والریح قبیح المخبر + یقول انی
ما عملت فابشر + بشر موعود لہ فانتظر + ترمذی وابن ابی الدنیا وابن عاصم وآجری وغیرہم از ابوہریرہ
مرفوعا در حدیث متقدم آوردہ اند وان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون فقلت مثلہم
لا ادری فیقولان قد نعلم انک تقول ذلک فیقال للارض التئمی علیہ فتختلف اضلاعہ فلا یزال منہا معذبا حتی یبعثہ اللہ من
مضجعہ ذلک و در حدیث براء کہ آن ہم گذشتہ آمدہ انہ یاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان من ربک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری
فیقولان ما دینک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہ ہاہ فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار فیاتیہ من حرہا وسمومہا ویضیق علیہ قبرہ حتی تختلف اضلاعہ ویاتیہ رجل
قبیح الوجہ قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ الذی
یجئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعۃ اخرجہ احمد والحاکم وصححہ وابن مردویہ والبیہقی وغیرہم والاحادیث
ہنا واسعۃ کلہا بہذا المعنی وفی بعضہا زیادۃ انہ یقیض لہ فی قبرہ حیات وعقارب تلسعہ الی یوم القیامۃ نسأل اللہ السلامۃ
قال الجلال الناظم ویسال ان کل اہل الارض + کحال عزرائیل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح نیست
در ینجا تعدد بلکہ ملک الموت فقط یک کس ست واورا اعوان اند ھذا الذی نص علیہ القرطبی وھو الذی
اختارہ واجتبی + قرطبی در تذکرہ گفتہ منکر ونکیر دو فرشتہ اند لا غیر لیکن بنابر عظم جثہ خود تمام خلق را در جہت واحدہ
در مرت واحدہ بمخاطبت واحدہ خطاب میکنند بروجہی کہ ہر واحد خیال میکند کہ مخاطب اوست نہ غیر او واو تعالی میت
را از سماع جواب بقیہ موتی باز میدارد وگذشت کہ عذاب قبر ہر چیزی می شنود مگر ثقلین واللہ یسمع من یشاء وہو علی کل
شئ قدیر واو تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنہ وقبیحہ می آفریند زیرا کہ نفس عرض منقلب بجوہر نمیگردد ومثل ہذا ما صح
فی الحدیث انہ یوتی بالموت کانہ کبش املح فیوقف علی الصراط فیذبح ومحال ست کہ موت کبش گردد زیرا کہ عرض ست بلکہ
معنی آنست کہ او تعالی شخصی آفریدہ نامش موت می نہد وآنرا میان جنت ونار ذبح کنند وہکذا کل ما ورد علیک من ہذا الباب
التاویل فیہ ما ذکرتہ انتہی حاصلہ ودر موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلعم آوردہ قال مرت علی ملک جالس علی کرسے

وجمیع الدنیا وما فیہا بین یدیہ او رکبتیہ وبیدہ لوح مکتوب فیہ لا التفت یمینا ولا شمالا فقلت یا جبریل من ہذا قال ہذا
ملک الموت فقلت لہ یا ملک الموت کیف تقدر علی قبض ارواح جمیع من فی الارض برا وبحرا قال الا تری ان الدنیا
کلہا بین رکبتی وجمیع الخلائق بین عینی ویدای تبلغان المشرق والمغرب فاذا نفذ اجل عبد نظرت الیہ فاذا نظرت الیہ
عرفت اعوانی من الملائکۃ انہ مقبوض عدوا علیہ فبطشوا بہ یعالجون نزع روحہ فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلک فلم
یخف علی شیء من امرہ مددت یدی فانتزعتہ من جسدہ الی قبضہ انتہی ودرین باب روایات ست کہ قرطبی بلا سند وتخریج
ذکرش کردہ وازینجا معلوم شد کہ قول ناظم کہ حال ملکین مثل حال ملک الموت ست مفاد عبارت قرطبی نیست وجواب
حقیقی آنست کہ این امر از ان جنس ست کہ ایمان بدان واجب ست وتفاصیلش سپرد علم الٰہی ست زیرا کہ بتفاصیل اگر
نیامدہ باآنکہ قرطبی بناء سوال برعدم جواز حلول شخص واحد در دو مکان در یک وقت کردہ واین قیاس احکام ابدان
ملائکہ بر بنی آدم ست وقیاس فاسد ست زیرا کہ ملائکہ ارواح لطیفہ اند وحق تعالی ایشان را قدرتی بخشیدہ کہ بنی آدم
بر معرفتش قادر نیستند تا بعمل آن چہ رسد وکیف کہ یکی از ایشان ما بین سما وارض را در اسرع از طرفۃ العین قطع
میکند وجلال سیوطی قائل ست باآنکہ این مذکورات کائن متعدد در غیر محال بر بنی آدم ست وکون در مکانین در آن واحد
محال نیست ودرین باب رسالۃ تالیف کردہ ونامش القول المنجلی فی تطورات الولی نہادہ اگرچہ این کلام باطل وان
ہر دلیل عاطل ست قالہ فی جمع الشتیت وقرطبی در کلام خود تعرض بمسئلۂ تجسم اعراض کردہ وبسط این جواب جای
دیگر از تذکرہ نزد شفاعت قرآن برای مومن نمودہ وابن الجوزی در کتاب روضۃ المشتاق والطریق الی الملک الخلاق
حدیثی در باب اتیان توبہ بصورت حسنہ آوردہ وسید علامہ محمد بن اسمعیل گفتہ کہ قول قرطبی بخلق ملائکہ از ثواب اعمال
خلاف چیزی ست کہ ما را از ان گذشتہ بلکہ ظاہر آنست کہ این اعراض بنفسہا اجسام میگردد وہمچنین عمل صالح در قبر
جدال او ونیست مانع از ان در قدرت الٰہیہ وایمان آوردہ ایم باحوال آخرت وعقل آن را نمی شناسد ونہ کیفیت
آن را میداند فما لنا لا نومن ان الاعراض تنقلب اجساما بقدرۃ خالق الاعراض والاجسام وسیوطی در رسالۃ المعانی الدقیقۃ
فی ادراک الحقیقۃ کہ در جواب استشکال تجسد اعمال وتجسد موت بصورت کبش تالیف کردہ نوشتہ التحقیق الشامل لذلک
ولغیرہ ان جمیع المعانی المعقولۃ عندنا متصورۃ عند اللہ تعالی بصورۃ الاجسام ومتشخصۃ بصورۃ الاشخاص وان کنا
لا نحس ذلک لکوننا محجوبین عنہ والاحادیث النبویۃ ناطقۃ بہ وشاہدۃ لہ قال وان رؤیۃ المنام من ذلک فان الرائی
یری فی منامہ اجساما تاول باعراض فتلک الاجسام المرئیۃ ہی صورۃ تلک الاعراض المعبر عنہا فی عالم الملکوت بعدہ
احادیث تجسد ایمان وسکینہ وصلوۃ وصیام وذنوب وخطایا ورحم واذکار ولعنت ومعروف ومنکر وایام وغیر ذلک
سوق کردہ فجزاہ اللہ عنا وعن المسلمین خیرا سید علامہ محمد بن اسمعیل میفرماید ومن تامل ہذہ الاحادیث وما فی معناہا مما
لم یذکرہ السیوطی فی تلک الرسالۃ وذکرہا فی سائر کتب الا ینبغی ان یتوقف فی التصدیق بتجسید الاعمال اصلا انتہی ودر

در منثور زیر قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح و در جامع کبیر وغیرہما از کتب سیوطی احادیث چند درین باب
ذکر کرده هر که عارف آن احادیث ست تجسد اعراض را باخبار صادق مصدوق بعلم الیقین میداند و در سبیل الرشاد
در تقریر تجسد اعراض زیر بحث میزان آخرت اطالت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
گفته ان الاعمال هی التی توزن وعن ابی الدرداء عن النبی صلعم قال ما یوضع فی المیزان یوم القیامة اثقل من حسن الخلق
اخرجه ابو داود والترمذی وصححه وابن حبان الی غیر ذلک من الاحادیث الصحیحة وهی الکثیر الطیب واختاد فی منہاجه
الحلیمی «تعدد هذه الملائکة» پس برای هر شخص دو فرشته مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در
منهاج این ست الذی یشبه ان تکون ملائکة السوال جماعة کثیرة یسمی بعضهم منکرا و بعضهم نکیرا فیبعث الی کل میت منهم
اثنان کما کان الموکلان علیه لکتابة اعماله ملکین انتهی وحلیمی از ائمه شافعیه ست و باین اشارت کرد ناظم در قول خود

وقال بل ملائکة السوال «جماعة ککاتب الاعمال» فبعضهم منکر یسمی «وبعضهم له النکیر
وسما» فیرسل الله لکل میت «اثنین منهم بعثا للفتنة» لیکن در جمع الشتیت گفته هذه دعوی من الحلیمی
لا دلیل علیها وانما هو قیاس شبیهی کما قال لشبه فقاسه علی الکتبة ولا مدخل ههنا للقیاس فاحوال الآخرة لا یجری فیها القیاس
علی احوال الدنیا ولا جواب الا بالایمان بها ورد به النص وتفاصیل علمه الی الله تعالی وکلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه
بمنکر و نکیر نقلا عن شرح الصدور پیشتر درین کتاب بموضع خود مذکور شده فلیراجعه ومن یقل یمثل النبی صلعم قال
عیاض ما هو المرضی «سید علامه گفته لم اجد من قال انه یمثل النبی صلعم فی القبر عند السوال انما قال فی شرح الصدور
انه سئل شیخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر هل یکشف للمیت حتی یری النبی صلعم فاجاب انه لم یرد فی حدیث وانما
ادعاه بعض من لا یحتج به بغیر سند قوی ما تقول فی هذا الرجل ولا حجة فیه لان الاشارة الی الحاضر فی الذهن انتهی و این جواب
حافظ مطابق جواب عیاض ست زیرا که وی نیز انکار ورود حدیث درین باب کرده وهکذا عنه اجاب ابن حجر

وقال لا اصل لهذا فی الاثر «ومن غریب ما تری العینان «ان السؤال فی القبر بالسریانی»
افتی بهذا شیخنا البلقینی «ولم اره لغیره بعینی» بلقینی نسبت ست بسوی بلقینه بضم و کثاف بلده ایست
بمصر و نام بلقینی شیخ الاسلام علم الدین ست ناظم در شرح الصدور از فتاوی ایش نقل کرده که گفت ان المیت یجیب السوال
بالسریانیة ولم اقف لذلک علی مستند وسئل حافظ ابن حجر عن ذلک فقال ظاهر الحدیث انه بالعربی قال ویحتمل مع
ذلک ان یکون خطاب کل واحد بلسانه انتهی و هو متجه بعده ناظم به تبعیت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منکر و نکیر کرده
و گفته وضبط منکر بفتح الکاف «فلست ادری فیه من خلاف» یعنی میان ائمه لغت و حدیث
... الدین در قاموس بدان تصریح کرده وذکر ابن یونس من جنسنا «ان الذین یاتیان للمومنا»
... المبشر والبشیر» ولم اقف فی ذا علی ما یوثر «شیخ نجم الدین بن یونس از شافعیه ست و منقول

او خلاف ما قرر از جمهور علماء ست ونص احادیث را واوست والفاظ احادیث درین باب بکرات ومرات در کتاب
گذشته وهمه جا نام اینها منکر ونکیر آمده بلکه آنحضرت صلعم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاتاک منکر
ونکیر کما تقدم وطبرانی در اوسط بسند حسن از ابن عباس آورده اسم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکر ونکیر واین عام ست
باآنکه کلام ابن یونس مبنی بر تعدد ملائکه ست کما ادعاه الحلیمی عن غیر دلیل وناظم در در منثور وشرح الصدور احادیث
سوال را فراهم ساخته ودران حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس وحلیمی نیست **ذکر الملک الثالث والرابع**

وقد اتی فی مرسل ضعیف + ان السوال من ثلاث تریعی + ورابع اولئک الاثنان + والحقوا ناکور
مع رومان + ضمرة بن حبیب مرفوعا آورده فیاتی القبر منکر ونکیر وناکور ورومان اخرجه ابن لال وقال ابن الجوزی هذا
الحدیث لا اصل له یعنی موضوع ست وضمره تابعی ست ور روایت وقف ظاهر ست وشیخ الاسلام حافظ ابن حجر را از رومان
پرسیدند گفت در وی بسند فیه لین انتهی وباین ست اشارت در نظم ولیکن ذکر این روایت در در منثور نکرده **تکرار السوال**
سبعة ایام یکرر السوال للانام + فیما رووا فی سبعة ایام + یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا هفت روز
سوال میکنند لکن ادرواه احمد بن حنبل + فی الزهد عن طاوس الحبر العلی + یعنی ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی دوی احد الاعلام وشیخ الاسلام امام سنه قطب الامة حجة الفقهاء سید
المحدثین ست از خلقی کثیر در حجاز وشام ویمن وعراق شنیده وازوی شیخین بخاری ومسلم روایت کرده اند واو را تصانیف
کثیره وکتب نافعه ست واو بود سید ورع جائزه قبول نمیکرد وچیزی از اموال ملوک نمی ستاند ونزد وی سه موی از موهای
نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم وصیت کرد که یکی را بر سینه ودو را بر هر دو چشم او بنهند بیهقی در سیرتش مجلدی تالیف ساخته
وهم ابن الجوزی مجلدی در سیرت وی نگاشته وفاتش دوازدهم ربیع الاول سنه احدی واربعین ومائتین در بغداد بوده
مسندش چهل هزار حدیث ست وذکر ذلک کله فی جمع التشتیت ومحرر سطور در اتحاف النبلاء قدری اطالت در ترجمه وی
نموده وطاوس لقب ذکوان بن کیسان حمیری تابعی فارسی عالم یمانی جندی از ابناء فارس ست که کسری ایشان را بسوی
یمن گسیل کرده بود در جند بفتح جیم ونون که بلده در یمن ست سکونت داشت پنج کس از صحابه دریافته واز زید بن ثابت
وعائشه وابوهریره وغیرهم اخذ نموده وازوی ابن شهاب وخلقی کثیر روایت نموده وبود راس در علم وعمل از فضلاء صالحین
وعلمای تابعین ع شهرتش کافی از وصف اوست چون عمر بن عبد العزیز والی شد طاوس او را بنوشت ان شئت
ان یکون عملک کله خیرا فاستعمل اهل الخیر فقال عمر کفی بها موعظة توفی سنه ست ومایة وحدیث را ناظم در در منثور ذکر کرده
ولفظه اخرج احمد فی الزهد وابو نعیم فی الحلیة عن طاوس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعا فکانوا یستحبون ان یطعم
عنهم تلک الایام گویم این اثر مرسل ست چنانکه در نظم بران تنبیه کرده واشارت بسوی اخراج ابو نعیم باین بیت نموده

وبعده ابو نعیم اخرجه + فی حلیة فیالها من درجه + ابو نعیم کنیت حافظ کبیر محدث شهیر احمد بن عبد الله

صاحب کتاب حلیة الاولیاء ست سید علامه گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن و اشتمل علی تراجم افاضل السلف بحیث
یعز نظیره انتهی اسناده قد صح وهو مرسل + وقد یرتقی من جهة تتصل یعنی اگرچه در ظاهر مرسل ست
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاوس آنرا از صحابه نمایان میگردد زیراکه استحباب طعام درین ایام مستلزم آنست
که این عمل نزد ایشان معلوم ست پس اگر حکم باتصالش باین جهت نکنند پس این منقول از صحابه عاضد مرسل ست چه از
وجوه اعتضاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی ست و درین حین بالاتفاق محتج باشد این ست تقریر کلام ناظم
و در منح الشفتیت گفته لم اجد الجهة التی اشار الیها انه یروی متصلا بل ما وجدا لا منسوبا الی طاوس لا غیر وحکمه الرفع کما قد
قالوا × اذ لیس للرأی به مجال × اشار الی ان حدیث طاوس وان کان مرسلا فانه فی حکم المرفوع وذلک لما تقرر فی اصول الفقه
وغیرها ان کل ما یاتی عن الصحابة وکبار التابعین مما لا مسرح للاجتهاد فیه فان له حکم الرفع فیکون دلیلا وذلک لان الراوی
ثقة وامور الآخرة والبرزخ مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل لا یوجد الا عن الطرق النبویة من الوحی قال الرازی فی المحصول اذا
قال الصحابی قولا لیس للاجتهاد فیه مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للظن به وما روی طاوس من هذا القبیل انتهی فهذا مراد
الناظم وبه یعرف صحة رد نا الکلام الحلیمی فی تعدد ملائکة السوال وکلام ابن یونس فی انهم جماعة قیاسا علی کتاب الحسنات
والسیئات فانه قیاس والقیاس کما قال الناظم ولیس للقیاس فی ذا الباب + من مدخل عند ذوی الالباب
وانما التسلیم فیه اللائق + والانقیاد حیث انبأ الصادق + وفیه ان قد کانت الصحابة +
یرون اطعام اله استحبابه + گذشت قول طاوس انهم کانوا یستحبون ان یطعم عنه تلک الایام وظاهر آنست که در
یستحبون ضمیر برای صحابه ست کما قال الناظم فی طول تلک السبعة الایام + معونة فی ذلک المقام تعلیل بآنکه
اطعام معونت ست مدلول سیاق اثر طاوس ست و دران دلیل ست بر لحوق صدقه بمیت و نفع آن برای مرده در قبر و بیانش
انشاء الله تعالی خواهد آمد ومثل ذاک جاء عن مجاهد + فیا له من عاضد وشاهد + مراد بمجاهد ابو الحجاج
مقری مکی مفسر مولی سائب بن ابی السائب ست از سعد بن ابی وقاص وغیره اخذ کرده و بر ابن عباس سی بار قرآن کریم
را عرض نموده ونزد هر آیت توقف میکرد و می پرسید که درکدام یک امر نازل شده ست وقصه چه بود و بسیار سفر میکرد
تا آنکه بسر زمین بابل رسید و هاروت و ماروت را دیده که هیچو دو کوه سرنگون آویخته اند پس تسبیح برآورد و بیهوش افتاد
وفاتش در سنه یکصد وسه بوده حاصل آنکه مثل روایت طاوس از مجاهد هم آمده و این عاضد و شاهد اوست و عنه
ایضا تمکث الارواح فی + قبورها سبعا بلا تصرف + یعنی مجاهد گفته مکث روح در قبر هفت روز می باشد
تا آنکه سوال منقضی گردد و ابن جریج روایت کرده که روح منافق چهل روز در فتنه می ماند و مومن هفت روز کما
سیاتی فی کلام الناظم رح روی ابن جریج فی القبور ابن رجب + وهو امام حافظ و منتخب + ابن رجب بلقب شهر
معروف ست در منح الشفتیت گفته وهو امام عالم حنبلی کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن رجب در کتاب القبور

روایت کرده لیکن در نفس محرر سطور ازین آثار موقوفه چیزی هست والله اعلم و عن عبید بن عمیر و ذکرا +
و ذاك فیما ابن جریج اسندا + عبید بن عمیر بن قتاده لیثی ابو عاصم مکی در عهد نبوت متولد شده قاله مسلم و غیره و یحیی
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکه مکرمه حرسها الله تعالی و مجمع ذکرا و در تقریب است بانه یفتن سبعا
مومن + واربعین ذو النفاق یفتن + این اثر را ناظم در در منثور باین لفظ آورده اخرج ابن جریر فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن عبید بن عمیر قال یفتن رجلان مومن و منافق فاما المومن فسبعا واما المنافق فیفتن اربعین
صباحا انتهی سید علامه میفرماید ولم اره فیه عن ابن جریج کما فی النظم فاظنه وقع غلطا فی نقل النظم و هو ذاك سمی ابن جریج
الا انه لا یوافقه قوله وابن جریج اول الذینا + قد صنفوا العلم لنا تدوینا + نص علیه احمد بن حنبل +
و غیره من کل حبر معتلی + یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند برآنکه ابن جریج اول کسی ست که در اسلام بتالیف
کتب پرداخته و با تدوین علم ساخته عامری در غربال نوشته عبد الملك بن عبد العزیز بن جریج القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قیل و قد اثنی علیه ابن خلکان و غیره وفاته فی سنة خمسین و مائة انتهی و تمام این بحث و حیطه
بذکر الصحاح الستة و غیره نوشته ایم و کم امام قد حکی فی کتبه + ما قد عزی لابن جریج فانتبه + کحافظ
الغرب ابن عبد البر فی + تمهیده و کوله من مقتفی + در جمع التشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفیس جامع و تقدم ذکر ابن عبد البر انتهی و وی از ائمه مالکیه است تلاه فی شرح للموطا المغربی + ابن رشیق و
کذا ابن رجب + یعنی این هر دو مثل روایت ابن عمیر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس و مجاهد است
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکوره و روایت عبید بن عمیر کرده و گفته و ابن عمیر من مجاهد اجل +
کذاك من طاوس الحبر البدل + اذ فی زمان المصطفی قد ولدا + وقال قوم بلقاه سعدا + وان
یك الراجح ان یعدا فی کبراء التابعین جدا + بمکة قد قص فی عهد عمر + و ذا الذی اول امر له ابتکر +
ابن جریج ذکر کرده که ولادت عبید بن عمیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح
از روایت تابعی ست بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین ست و صحابی نیست و او اول کسی ست که در مکه بعهد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیراکه میان روایت مجاهد و طاوس و روایت عبید بن عمیر هیچ منافات نیست
زیراکه عبید موافق آن هر دو ست در سبع لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بمومن است و منافق سی و سه روز زیاده بر مومن
مفتتن می ماند پس در روایتش زیادت ست و زیادت عدل که منافی نباشد مقبول ست کما عرف فی الاصول و علوم
الحدیث بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان تقل فاکثر الاخبار خالیة
من صفة التکرار + پیش ازین چندین روایات گذشته و در چیزی از آنها ذکر تکرر سوال نیست مگر در روایتی نکرا

سه بار در یک مجلس آمده کما قدمه الناظم و قد متاشر ده پس جواب داد و گفت جوابه ادا السؤال فیها بحرح اعن
الذی ینفیها یعنی روایات خالی از ذکر تعدد و عدم تکرار اوست پس نه اثبات تکرار میکند و نه نفی آن بسیار زود بلکه مطلق ست
بر یک بار و بارها بر هردو صادق می آید کما قال و کل ما جاء من الافراد * یصدق بالمرة والتعداد * یعنی از
افراد روایات مطلقه پس افراد بفتح همزه جمع فرد ست نه بکسر همزه مصدر افراد و بر تقدیر کسر محتمل که مراد روایاتی باشد که
بافراد سبع عن غیرها آمده اگرچه قول او یصدق بالمرة والتعداد ملائمش نیست زیرا که روایت مقیده بسبع خالی از تکرار نیست
ولکن قول او فحکم هاتیك کحکم المطلقه * وحکم هذه کزیادة الثقه * مشعر آنست که مرادش از آن هردو
روایت طاؤس و مجاهد ست و مراد به هذا روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هردو مقید بسبع ست مثل مطلقه نسبت
بروایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول ست کما قدمناه و این جواب بعینه در روایت آن
هردو و روایت عبید بن عمیر جاری ست نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقة نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه ست
و اگر ناظم قول خود و کل ما جاء الی آخره حذف میکرد و عوض قول خود فحکم هاتیك الی آخره چنین میگفت ؎ و کل خال
عن القیود مطلقه * و کل ما قید من زیادة الثقه * اخصر و اعم می بود اول خود ظاهر ست و اما ثانی پس
از حیثیت شمول جواب ست برای انچه خالی از تقیید بسبع و غیرها ست و برای انچه مقید بسبع نه غیر اوست زیرا که مقید
بسبع مقید ست نظر بانچه خالی از وست و این کثر روایات ست و مطلق ست نظر بروایت اربعین و بر همه صادق ست
که زیادت ثقه ست و جوابش آنست که انچه مقید ست از باب زیادت ثقه ست و بدان پیشتر اشارت کردیم و گفتیم که حاجت
بترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعده ناظم برای جمع میان روایات استظهار کرده و گفته که قرطبی بآن سابق گشته ست

ناظم

الا تری للقرطبی کیف صنع * بین روایات بها الخلف وقع * بان راوی البعض لم ینف الذی *
اثبته الآخر فاجمع ذی وذی * مراد قول قرطبی ست که در جواب سوال مار گفته و حاصلش این ست که در حدیث
شیخین و ترمذی آمده که ملائکه سائلین دو نفر اند و در حدیث ابو داؤد یک ملک آمده و این اختلاف نسبت باشخاص ست
و حدیث ابو داود احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی از آتیان هردو باشد و مشارکت در آمدن بود نه در پرسیدن پس راوی
اقتصار بر ذکر یک سائل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این نگفته که در قبر او جز یک ملک دیگری نمی آید
انتهی سید علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف ست که عدم ذکر ذکر عدم نیست انتهی گویم در بعض نسخ این ابیات
کرا ولش و کم امام قد حکی ست تا این بیت اخیر موجود نیست و بعض شراح هم آنرا نگرفته اند اما در جمع التشتیت بدان تعرض
نموده کما عرفت قال الناظم وجاء عن عبد الجلیل القصری * فی شعب الایمان قول فادری * مراد عبد الجلیل
بن عطیه قیسی قصری ست و شعب الایمان نام کتاب بیهقی ست که دران از وی این قول نقل کرده ست ابو داؤد
و نسائی و بخاری در تاریخ از وی روایت کرده اند و احادیث او را اخراج نموده ابن حجر عسقلانی گفته صدوق بهم قول

مشار الیه ومی این ست الروح اما تاثت فی نعلیه او فی عذاب جا ثم الایجه اکثر اہل اسلام برانند که روح
ہمہ مست وبرین دال ست کتاب وسنت واجماع صحابہ زیراکہ وصفش در آیات واحادیث بتوفی وقبض وامساک وارسال
وتناول واخراج وخروج وتنعیم وتعذیب ورجوع ودخول ورضا وسخط وانتقال وتردد در برزخ آمده وآنکہ میخورد و
می آشامد ومی چیند ومی آید ومیگوید ومی شناسد وانکار میکند وجز آن از انچہ از صفات اجسام ست وعرض متصف
باین صفات میگردد ونیست شک درآنکہ روح عارف خالق ومدرک معقولات ست واین علوم اند وعلوم اعراض اند
پس اگر عرض می بود وعلم بدان قائم می شد قیام عرض بعرض لازم می آمد واین فاسد ست واما آنکہ روح ونفس یکی چیزست
یا دو شئ متغائر پس صحیح آنست کہ شئ واحد اند قال تعالی یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیۃ
مرضیۃ وفرمود ونہی النفس عن الہوی واہل سنت مجمع اند برآنکہ روح محدث ومخلوق ست نہ قدیم وواجب واختلاف
نکرده اند درین حکم مگر زنادقہ ومنجملہ مجمعین بر حدوث روح محمد بن نصر مروزی وابن قتیبہ اند ودال این دعوی ست
حدیث الارواح جنود مجندۃ ما تعارف منہا ائتلف وما تناکر اختلف ومجندہ نمی باشد مگر مخلوق واما آنکہ خلقت ارواح
قبل اجسادست یا متصل وی پس دران دو قول ست اول قول محمد بن نصر وابن حزم ست وبران دعوی اجماع
کرده واستدلال نموده بحدیث عمرو بن عنبسہ مرفوعا نزد ابن منده بلفظ ان اللہ خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منہا
ائتلف وما تناکر اختلف وسندش سخت ضعیف ست واہل ملل از مسلمین متفق اند بر بقاء روح بعد موت بدن وفلاسفہ
دران راه خلاف بیموده اند دلیل ما قولہ تعالی ست کل نفس ذائقۃ الموت ولا بدست کہ ذائق بعد مذوق باقی
ماند وبرین تقدیر روح را روز قیامت یا فنا حاصل گردد یا پسترا اعاده کرده شود بنا بر ظاہر قولہ تعالی کل من علیہا
فان یا نگردد ودر استثنای قولہ تعالی الا من شاء اللہ داخل باشد درین مسئلہ دو قول ست حکاہما السبکی فی تفسیره المسمی
بالدر النظیم وقال الاقرب انہا لا تفنی وانہا من المستثنی کما قیل فی الحور العین انتہی وابن القیم رح در کتاب الروح گفتہ اختلفت
فی الروح ہل تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده علی قولین والصواب انہ ان ارید بذوقہا الموت مفارقتہا للجسد
فنعم ہی ذائقۃ الموت بہذا المعنی وان ارید انہا تعدم فلا بل ہی باقیۃ بعد خلقہا بالاجماع فی نعیم او عذاب وعن سحنون
بن سعد وذکر لہ رجل یذہب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ اللہ ہذا قول اہل البدع فان قیل بای
شئ تتمایز الارواح بعد مفارقۃ الاشباح حتی تتعارف وہل تتشاکل بشکل اجیب بان الارواح ذوات قائمۃ بنفسہا
تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذہب وتجئ وتتحرک وتسکن وعلی ہذا اکثر من مائۃ دلیل مقررۃ منہا قولہ تعالی ونفس
وما سواہا فاخبر انہا مسواة قال عن البدن الذی خلقک فسواک فسوی بدنہ کالقالب بنفسہ فتسویۃ البدن تابعۃ
لتسویۃ النفس قال ومن ہاہنا یعلم انہا تاخذ من بدنہا صورۃ تتمیز بہا عن غیرہا فانہا تتاثر وتنفعل عن البدن کما
یتاثر البدن وینفعل عنہا فیکتسب البدن الطیب والخبیث منہا کما تکتسبہا ہی منہ قال بل تمیزہا بعد المفارقۃ یکون اظہر

من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقل ما تشتبه
قال ويوضح هذا انا لم نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس ذلك التميز راجعا الى مجرد
ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شبيهين في الخلقة غاية الاشتباه وبين روحيهما
غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن الا وفي
روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا اتخذ اصحاب الفراسة احوال الناس من اشكال البدن وقل ان ترى شكلا حسنا و
صورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تتميز من غير ابدان تحملهم كذلك
الجن فالارواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد معا باتفاق اهل السنة وكذا القول في النعيم واخرج ابن منده عن
ابن عباس رضي الله عنه قال ما تزال الخصومة حتى تخاصم الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح
انت امرت انت سولت فيبعث الله ملكا يقضي بينهما ان مثلكما كمثل رجل مقعد بصير وآخر ضرير دخلا بستانا فقال المقعد
للضرير اني ارى ها هنا ثمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرير اركبني فركبه فتناولها فايهما المتعدي فيقولان كلاهما
فيقول لهما الملك فانكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح كالمطية وهو راكبها واخرج الدارقطني في الافراد
من حديث انس نحوه انتهى وگذشت که روح را چهار خانه ست وحکم هر خانه جداست فراجعه وحاصل معنی بیت مذکور
آنست که روح بعد جدا شدن از تن در نعمت وناز ست یا در عذاب ناساز ودیک محبوسا الى الخلاص من
ملائك الفتنة فافهموا است + یا تا رهائی از دست فرشتگان فتنه محبوس ست بعده از شیخ عبد الجلیل
قصری بواسطه جزولی نقل این روایت کرده وگفته وعنه قد اورده الجزولي + مرتضيا في حيز المنقول
یعنی جزولی این روایت را ازوی آورده وآنرا پسند کرده واین روایت افاده نموده که ارواح را بعد موت سه حالت
یکی نعیم ودوم عذاب الیم سوم حبس از عقاب ابن القیم فرموده مسئلة مقر الارواح بعد الموت مسئلة عظيمة لا تلقى الا من السمع
وقد قيل ان ارواح المؤمنين كلهم في الجنة الشهداء وغيرهم اذا لم تحبسهم كبيرة لظاهر حديث كعب وام هانى وام مبشر وابي سعيد
وضمرة ونحوها ولقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم فقسم الارواح عند خروجها
من البدن الى ثلثة مقربين اخبر انها في جنة نعيم واصحاب يمين وحكم لها بالسلام وهو يتضمن سلامتها من العذاب ومكذبة
ضالة واخبر ان لها نزلا من حميم وتصلية جحيم وقال يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي قال جماعة من الصحابة والتابعين انه يقال لها ذلك عند
خروجها من الدنيا على لسان الملائكة بشارة وتائيده قوله تعالى في مومن آل يسين قيل ادخل الجنة قال
ياليت قومي يعلمون وكلام در مقر ارواح پیش ازین گذشت وابن القیم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
في البرزخ اعظم تفاوت ولا تعارض بين الادلة فمنها ارواح في اعلى عليين وهم الانبياء وهم متفاوتون في منازلهم

کما رآہم النبی صلعم فی لیلۃ الاسراء ومنہا ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنۃ حیث شاءت وہی ارواح لبعض الشہداء لا جمیعہم فان منہم من یحبس عن دخول الجنۃ لدین او غیرہ ومنہم من یکون علی باب الجنۃ ومنہم من یکون محبوسا فی قبرہ ومنہم من یکون محبوسا فی الارض لم تعل روحہ الی الملاء الاعلی فانہا کانت روحا سفلیۃ ارضیۃ فان النفس الارضیۃ لا تجامع الانفس السماویۃ کما انہا لا تجامعہا فی الدنیا فالروح بعد المفارقۃ تلحق باشکالہا والمرء مع من احب ومنہا ارواح تکون فی تنور الزناۃ وارواح فی نہر الدم الی غیر ذلک فلیس للارواح سعیدہا وشقیہا مستقر واحد وکلہا علی اختلاف محالہا وتباین مقارہا لہا اتصال باجسادہا فی قبورہا لیحصل لہ من النعیم والعذاب ما کتب لہ انتہی وانچہ ابن القیم از تفاوت مقار ارواح ذکر کردہ اقوال اہل علم وآثار صحابہ واخبار مرفوعہ شاہد وعاضد اوست تضبط آن ہمہ درینجا خواہان درازی ست ہذیل بن شرحبیل گفتہ ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود ست صبح وشام بر نار می آیند این ست عرض آنہا وارواح شہداء در اجواف طیر خضر ست واولاد مسلمین کہ بحنث نرسیدہ عصافیر اند در جنت ونحوہ عن الضحاک بدون ذکر الاولاد ونحوہ عن ابن مسعود ودرین باب روایات بسیار ست کہ در منثور آنہارا آوردہ ودر مجمع لتشتیت بابی در عذاب کافر در قبر از قرطبی نقل کردہ وقصۂ ابوجہل وعذاب ابن ملجم ذکر نمودہ وحدیث ابی امامہ ودر رویای آنحضرت صلعم کہ نزد ابن خزیمہ وابن حبان وحاکم وبیہقی وطبرانی ست ودران انواع عذاب رجال ونساء کاذبین وزناۃ مذکور ست ایراد نمودہ وگفتہ و فی الامہات حدیث طویل رائی صلعم عوالم من المعذبین فالحاصل انہ یعلم من مجموع ما ورد ان الارواح بعد الموت منعمۃ او معذبۃ ابن القیم رح گفتہ عذاب قبر دو گونہ ست یکی دائم وآن عذاب کفار وبعض عصاۃ ست دوم منقطع وآن عذاب عصاۃ خفیف الجرائم ست مرتفع می شود از ایشان واین رفع گاہی بدعا یا صدقہ ونحو آن باشد ودر بدائع گفتہ از خط قاضی ابویعلی در تعالیق نقل کردہ ام کہ لا بد من انقطاع عذاب القبر لانہ من عذاب الدنیا والدنیا وما فیہا منقطع فلا بد ان یلحقہم الفناء والبلاء ولا یعرف مقدار مدۃ ذلک ودر شرح الصدور بعد این نقل گفتہ ومؤید اوست قول مجاہد للکفار ہجعۃ یجدون فیہا طعم الموت حین تقوم القیامۃ فاذا صیح باہل القبور یقول الکافر یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فیقول المؤمن الی جنبہ ہذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتہی سید علامہ گفتہ واذا عرفت ہذا فقول الناظم ان من الارواح ما یکون محبوسا عن فتنۃ لم اجدہ بل ظاہر ما اسلفنا من الاحادیث من اول الکتاب انہ اخذہ من فتنۃ القبر ولا یحبس عنہا واللہ اعلم بمرادہ وانہا فتنۃ اخری وہذہ المسئلۃ الشریفۃ + اودعتہا کراسۃ لطیفۃ + مراد مسئلہ تقسیم ارواح بسوی منعم ومعذب ومحبوس ست چنانکہ ظاہر سیاق اوست وشرف بمعنی علو ست وکراسہ واحد کراریس ست قال الجوہری وابو جعفر نحاس گفتہ معنی الکراسۃ الکتبۃ المضموم بعضہا الی بعض والورق الملصق بعضہ ببعض من قولہم رسم مکرس اذا الصقت الریح التراب بہ وماوردی در تفسیر خود گفتہ اصل کراسہ علم ست ومنہ قیل للصحیفۃ الکراسۃ انتہی مراد بکراسہ درینجا جزو کتاب ست ضمنتہا فوائد نفیسۃ + لمن لہ اہلیۃ انیسۃ + یقال ضمنہ الشیء تضمینا فتضمن

وکل شئی جعلته فی وعاء فقد ضمنته ایاه وفهمت ما تضمنه کتابک ای ما اشتمل علیه وکان فی ضمنه ای فی طیه ومراد مغیه

مرغب فیها ست وانیس بمعنی مونس ست وکذا کل ما یونس به اذ شهرت عنی ملاء البلد ولم یکن یعرفها

من احد + یعنی امر این رساله منتشر وظاهر گردید وجمع التشتیت نوشته هذه الرساله لم اقف علیها ولا عرفتها استتے

وا غنا بادر بالانکار + من لیس اهل الحفظ للانقاد + یاد بمعنی اسرع وهی بالبدر لمبادرته الشمس بالطلوع فی لیلته

یعنی چون این رساله از من مشهور شد واحدی آنرا نمی شناخت کسیکه محدث نبود شتابی بانکار کرد وگفت که مضمون این

رساله صحیح نیست وهمین ست حال تا واقفان هر زمانه که هر چه را نمی دانند ودست ایشان تا دروه فهمش نرسیده نزد

وقوف بران تعجیل برد وانکار میکنند وکذبوا بما لم یحیطوا بعلمه وفضلاء را موجب انکار عدم بلوغ باوج تحقیق می شود وکیفت

که سکونت حضیض تقلید را وبسیاری از سالکان دین تر ده ست واز برکات شرع مبین ورحمات احادیث وآیات

کتاب مستبین وسنت سید المرسلین صلعم محروم ساخته الا من عصمه الله تعالی وقلیل ما هم فلیتدبر + ومن غدا لیس

من اهل المعترک + فذاک ذو سماقة بل ذو ارک + گویا مراد بمعترک درینجا حفظ واطلاع ست وباهل او اهل علم

یعنی اول صاحب حماقت وسفاهت ست که با وجود علم مبادرت بانکار کرده وثانی که ضعیف الاطلاع وقلیل العلم ست

ناتوان هیچ ست یقال رک الشئی یرک بالکسر رکة ورکاکة ای رق وضعف فهو رکیک ومنه قولهم اقطعه من حیث رک

حاصل آنکه انکار جاهل حماقت وانکار عالم رکاکت ست واین بلائی ست که کمتر کسی از اهل علم وائمه دین از ان نجات

یافته خصوصاً از دست معاصرین که غالبا معاندین وحسد اند علی قاری وامثال او را نیز از دست این جهله فریادهاست

وهمچنین متقدمین او لیکن حق تعالی حق را باقی وباطل را فانی میگرداند فصنت ما الفته عن بذله + فانه

لو یقتل وامن یاهله + وانما یصلح للافاده + ذو ادب ترجی له السیاده + در جمع التشتیت گفته

کانه وقع انکار من جماعة من اهل عصره لما اشتملت علیه الکراسة التی ذکرها وذلک لقصورهم عن معرفة ما عرفه والفه وصنفه

فصان بعد ذلک مؤلفه عمن لم یکونوا من اهله انتهی ومراد بسیادت درینجا ریاست وتقدیم بر غیر خود ست اهل علم گفته اند

بر تلمیذ اقتدار شیخ در احوال واسرارش واجب ست واگر استاذ با شاگرد مباسطه کند شاگرد را باید که با و مزاح نماید

بلکه حد توقیر وتعظیم وهیبتش بیفزاید وبا وی معامله با جلال وتحیت فرماید وبر مؤلفات شیخ خود ودیگر اهل علم که در رتبه

از وی بالاتر باشند دیناً یا دنیاً گرد اعتراض بلا فهم وادراک نگشاید واگر شبه بخاطر بگذرد با دب تمام حل آن اشکال

نماید ووجهی نپرسد که موجب ملال خاطرش گردد واین معنی سبب شقاوت دارین این کس شود واز برکت علم وادب

محروم ماند چه حق معلم واستاذ زیاده از حقوق والدین ست چه ابوین سبب حیات فانیه اند ومعلم سبب حیات ابدیه

سرمدیه تا آنکه گفته اند که عقوق استاذ را توبه نیست یعنی اسارت در خدمتش بسیار بد ست ونعم ما قیل ع ان المعلم

والطبیب کلیهما + لا ینصحان اذا هما لم یکرما + فانظر لدائک ان جفوت طبیبه + وانظر

بجهلک ان جفوت معلما ۔ خاتمة قال الناظم اللالکائي روی في السنة ۔ عن بعض اهل

الکشف اهل الرؤیة ۔ بان ثمه ملکین ینزلان ۔ یلقنا الحجة حین یسألان ۔ نام لالکائی ابو القاسم

ہبة الله بن حسن بن منصور رازی طبری ست فقیه شافعی محدث بغداد بود کتابی در سنت وکتابی در رجال صحیحین وکتابی

در سیر تالیف کرد لیکن موت تعجیل کرد وتر وود درگذشت وکشف در لغت بمعنی اظهارست ومراد ناظم درینجا معنی اصطلاحیست

مناوی گفته الکشف اصطلاحا الاطلاع علی ما وراء الحجاب من المعاني الغیبیة والامور الخفیة الحقیقیة وجودا وشهودا انتهی

واگرچه کشف حجت شرعی نیست لیکن اگر موافق دلیل سمع باشد استیناس بدان مضائقه ندارد ودر شرح الصدور گفته

اخرج اللالکائی فی السنة بسنده عن محمد بن نصر الصائغ قال کان ابي مولعا بالصلوة علی الجنائز من عرف ومن لم یعرف

فقال یا بني حضرت یوما جنازة فلما دفنوها نزل الی القبر نفسان ثم خرج واحد وبقی الآخر وحثی الناس التراب فقلت

یا قوم یدفن حي مع میت فقالوا ما ثمه احد فقلت لعله خیل الي ثم رجعت فقلت ما رأیت الا اثنین خرج واحد وبقی الآخر

لا ابرح حتی یکشف الله لي ما رأیت فجئت الی القبر فقرأت عشر مرات یس وتبارک وبکیت وقلت یا رب اکشف عما رأیت

فاني اخاف علی عقلي ودیني فانشق القبر فخرج منه شخص فولی مبادرا فقلت بمعبودک الا وقفت حتی اسألک فما التفت

الي فقلت الثانیة والثالثة فالتفت الي فقال انت نصر الصائغ فقلت نعم قال ما تعرفني قلت لا قال نحن [illegible] من ملائکة

الرحمة وکلنا باهل السنة اذا وضعوا في قبورهم نزلنا حتی نلقنهم الحجة و[illegible] [illegible] علامه محمد بن اسمعیل امیر یح نصة

اعلم ان الناظم قد جعل الکشف [illegible] [illegible] الا ان الکشف لا یستدل به ولا بالالهام في الاحکام

[illegible] علامة الاسلام ابو العباس بن تیمیة شیخ الاسلام في کتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الکشف والالهام لا یلتفت

الیهما في الادیان والاحکام قال لو کان الالهام طریقا لکان رسول الله صلعم احق من قضی به وقد قال صلعم قد کان في الامم

محدثون فان یکن في امتي احد فعمر وعلی هذا فلم یکن یحکم [illegible] [illegible] ذلک علی الکتاب والسنة

فان وافقه قبله والا رده انتهی والهام در لغت بمعنی [illegible] الکافر یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا رحمه الله الصبر ودر عرف

ایقاع شی در دل بر وجهی که صدر بدان مطمئن گردد وا[illegible] علامه گفته واذا عرفت هذا فقول ال[illegible] [illegible] لیکن اگر از غیر

معصوم ظاهر شود حجت نیست بنا بر عدم ثقت بخواطر او زیرا که [illegible] اول الکتاب انا اخذه من فتنة القبر ولا یحیب عنه فقط در نفس

ملهم حجت ست وقیل مطلقا حجت ست با دله غیر مجدی قاله القاضی [illegible] کرامة لطیفة [illegible] من ائمة الشافعیة ودر

نسفیه که مؤلفش از حنفیه ست گفته که الهام از اسباب علم نیست قواه سعد الدین فی شرحه ونیست فرق میان کشف

والهام مگر دعوی وعن شقیق ان من یعاني ۔ تعدیته قراءة القرآن ۔ شقیق بلخی زاهد تقی مشهورست مراد آنکه

هر که قرآن را بچشم خود در مصحف میخواند او را قرارت قرآن تلقین حجت میکند در جمع التشتیت گفته ولم اجد روایة شقیق

بلفظها انتهی وفیه جاءت عدة آثار ۔ وبعضها اخرجها البزار ۔ یعنی ودر آنچه شقیق ذکر کرد چند آثار

هم آمده ست وبعض آن آثار را بزار اخراج کرده وآثار جمع اثر ست ورفع آن بر سبیل بلیت از عدة ست کذا فی الجمع لیکن در نسخهٔ دیگر بجای عدة لفظ بنده آمده واین اظهر ست واکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما حققنا ذلک فی منهج الوصول الی مصطلح احادیث الرسول وحدیث معاذ رضی الله عنه در اثبات سوال گذشت ومن جملته فاذا وضع فی قبره وسوی علیه التراب وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجیٔ القرآن حتی یکون بینه وبینهما فیقولان الیک عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی فان کنتما امرتما بشیٔ فامضیا لما امرتما ودعا مکانی فانی لا افارقه حتی ادخله الجنة وروی الطبرانی مرفوعا یؤتی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعته قراءة القرآن واذا اتی من قبل یدیه دفعته الصدقة واذا اتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المساجد الحدیث وروی ابو نعیم عن بشر بن المهاجر عن عبد الله بن بریدة عن ابیه قال کنت جالسا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعته یقول ان القرآن یلقی صاحبه یوم القیامة حتی ینشق عنه قبره کالرجل الشاب فیقول له هل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انا صاحبک القرآن الذی اظمأتک فی الهواجر واسهرت لیلک وان کل تاجر من وراء تجارته وانک من وراء کل تجارة وروی ابو قبیل عن عبد الله بن عمرو موقوفا ان القرآن والصیام یشفعان یوم القیامة لصاحبهما گویم چون قرائت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی ان شاء الله تعالی شفیع خواهد بود وکدام وسیلهٔ نجات اقوی تر ازین باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند وبا نتصار مقاصد خدا ورسول صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم پردازد ع یوم القیامة یاتی الناس قاطبة • بصحائف الاعمال للاوزان • واذا سئلت بما اتیت فقولی لی • قد جئت بالتفسیر للقرآن • اللهم شفع فی القرآن ونجنی من عذاب القبر والنیران وادخلنی برحمتک وعفوک جنة السلام ودار الرضوان قال الناظم رحمه الله تعالی هذا تمام ما اردت نظمه • والحمد لله الذی اتمه • نظمته للمؤمنین تبصره • ادجو به التثبیت عند الزبره • معنی تثبیتا وثمرهٔ تلکین پیش ازین گذشته ومجازات از جنس عمل باشد ع از مکافات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جو زجو • فی بها ئیه ونصفها سریه • ابیاتها کالانجم الدریه • سری بمعنی نفیس ست ودری منسوب بسوی دُر مراد آنست که این ابیات در اضاءت الفاظ ومبانی واشراق مضامین ومعانی همچو کواکب دری ست وبعض شراح سریه را درینجا بمعنی پارهٔ از جیش گرفته اند والاول اولی • واحمد الله علی ما یلهمه • ثم علی نبیه اسلمه • ای وصلی لما تقدم فی اول الکتاب فختم بما ابتدء به وقال فی الجمع حذف الصلوة ولم یذکر الآل والاصحاب کانه اکتفی بما سلف فی اول الابیات فانها کلام واحد وشیٔ متحد والله یحسن جزاءه عن الاسلام واهله ویزیده من احسانه وفضله انتهی واقول ارجو من المولی حسن الاولی والخاتمة والنجاة من فتنة القبر وعذاب اللحد والنار الحاطمة وقد اخرج السلفی عن سهیل بن عمار قال رایت زید بن هارون فی المنام بعد موته فقلت ما فعل الله بک قال اتانی فی قبری ملکان فظان غلیظان فقالا ما دینک ومن نبیک ومن ربک فاخذت بلحیتی البیضاء وقلت لمثلی یقال هذا وقد علمت الناس جوابکما ثمانین سنة فذهبا وقالا

الکتبت عن جریر بن عثمان قلت نعم قالا انہ کان یبغض عثمان فابغضہ اللہ ثم قالا ثم نومۃ العروس فلا روعۃ علیک
بعد الیوم ولعل ان تکون حجتی کحجۃ زید بن ہارون رحمنا اللہ تعالیٰ وایاہ وان لم ابلغ مبلغہ عند السبر والعمر والتمیز وما ذٰلک
علی اللہ بعزیز واسأل اللہ ان یصلی ویسلم علی سیدنا ومولانا وجدنا واولانا محمد المصطفےٰ احمد المجتبیٰ وان یجمعنا علیہ عند
العطش الاکبر ویحطنا معہ فی نہر الکوثر وان یحشرنا تحت لوائہ ویحفظنا من کرب المحشر فان من حشر فی ہذا المحل فقد فاضت
انوار السعادۃ علیہ وتوجہت رکائب الغفران والرضوان الیہ انہ بالمومنین رؤف رحیم فعلیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیم
اللہم افعل ذٰلک بی وبوالدیّ واخوتی واخواتی واولادی واہلی ومشایخی فی العلم واصحابی ومن احبنی فی اللہ ومن اعاننی
علی سلوک الصراط المستقیم وہذا آخر ما جری بہ القلم فی شرح الابیات للسیوطی رح واللہ تعالیٰ اعلم وعلمہ اتم وفضلہ اعم
قف سید علامہ محمد بن اسمٰعیل بن الصلاح الامیر الیمانی رحمہ اللہ تعالیٰ در جمع التثبیت میفرماید ثم انی لما فرغت بحمد اللہ
من شرح ہذا النظام وایداع شرحہ فوائد تروق لذوی الافہام احببت ان اکملہ بنظمی لرسالۃ الجلال السیوطی رح المسماۃ
بشری الکئیب بلقاء الحبیب وشرح ذٰلک بما ارجو بہا من الاثابۃ اجزل نصیب انما ضممتہ الیہ لان ابیات التثبیت
وشرحہا من قسم الترہیب وبشری الکئیب من قسم الترغیب ورایت اللہ تعالیٰ یجمع فی کتابہ بین ہذین الامرین کثیرًا
فیاتی بالوعید ثم بالوعد وعکس ذٰلک فی عدۃ آیات فاللہ اسئل ان یجعلہ مرقوما فی صحائف الحسنات ویمحو بہ ما اسلفناہ
من السیئات ویجعل الموت راحۃ لنا من الآفات ویجعل القبر لنا روضۃ من ریاض الجنات وہذا اول ما نظمناہ وشرحناہ
وجعلتہ کالذیل لابیات التثبیت وسمیتہ تانیس الغریب بالنظم وشرحہ لبشری الکئیب انتہی بناءً علی ہذا محرر سطور عفا اللہ عنہ
ما جناہ وستعملہ فیما یحبہ ویرضاہ بعد فراغ از شرح ابیات مذکورہ تبعا لہذا السید الامام بایراد نظم شریفش می پردازد و
بشرح ابیاتش می سازد تا ترہیب ہمدوش ترغیب گردد وگل نصیحت بفیض ضم این ضمیمہ رعنا شود وکیف کہ ہیچ فرد بشر
را درین عالم فانی و در برزخ آنجہانی از رنج و راحت گزیر وگریز نیست ؎ درین چمن کہ بہار وخزان ہم آغوش ست
زمانہ جام بدست وجنازہ بردوش ست پس جمع میان این ہر دو امر سبب طمانینت خاطر وثلج صدر سالکان صراط
ہدایت ست وسمیتہ **ضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمیٰ بتانیس الغریب** وباللہ التوفیق قال السید رحمہ اللہ تعالیٰ

الحمد للہ علی التوفیق + لشرح ہذا النظم بالتحقیق + شرحا بدیعا قد حوی نفایسا + زففتہا للاذکیا
عرایسا + ثم رایت بعد شرح النظم + انی اذیل نظمہ بنظمی + لما حوی بشری الکئیب فاستمع +
عسی بلقیاک الحبیب ننتفع + **بیان ما ورد من خیریۃ الموت للمومن وما یناسب ذٰلک**

قد قال خیر الخلق ما معناہ + تحفۃ من یومن فی لقیاہ + للموت ما من راحۃ سواہ + ریحانۃ
غنیمۃ تلقاہ + وانما الدنیا لہ کالسجن + ان مات لم یبق لہ من حزن + وانہ خیر لہ من الفتن
وفی الحیوۃ لا یزال فی محن + والموت کفارۃ لکل مسلم + یا حبذا یا حبذا من مغنم + ورین نظم شریف برای

موت نسبت بمومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفهٔ مومن و راحت مومن و ریحانهٔ مومن و غنیمت مومن ست و
دنیا برای وی سجن ست و موت خروج ازان سجن باشد و کفاره ست برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه ست و درین باب احادیث
مرفوعه وارد گشته عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم تحفة المومن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجمه الکبیر والحاکم فی المستدرک وعن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله
صلعم قال الموت ریحانة المومن اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم
الموت غنیمة المومن اخرجه الدیلمی ایضا وعن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال یکره المومن الموت والموت
خیر له من الفتنة اخرجه احمد وسعید بن منصور بسند صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال الدنیا سجن المومن
وسنته فاذا مات فارق السجن والسنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد والطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قحط اوست
پس چون بمرد گذاشت زندان و قحط را وعن انس قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الموت کفارة لکل مسلم اخرجه
ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر گفته انه صححه ابن العربی ورواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بر و لطف و مال نوست و غنیمت فائز
شدن بچیزی ست بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبو ست و کفاره خصلتی ساتر و ماحی خطیه را گویند قال القرطبی وانما
جعله کفارة لما یلقاه المیت عنده من الآلام والاوجاع وقد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذی من شوکة فما فوقها الا کفر الله عنه
بها من سیئاته فما ظنک بالموت الذی سکرة من سکراته اشد من ثلاث مائة ضربة بالسیف انتهی اقول وکذلک تسمیته
غنیمة لما ینال منه من الاجر والثواب کما سمی صلعم الصوم فی الشتا الغنیمة الباردة فکما سماه تحفة فانه بر بالعبد المومن ولطف فانه
یخرجه مولاه من دار الاکدار الی اشرف جوار کما قال التهامی جاورت اعدائی وجاور ربه شتان بین
جواره وجواری انتهی در حدیث تمیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید برو بسوی دوست من و بیار
او را که من تجربه کرده ام او را بسرا و ضرا و یافتم او را در جائیکه خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت دهم او را از هموم
دنیا و غموم او الحدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشت و عن ابی قتادة قال مر علی النبی صلعم بجنازة فقال
مستریح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله ما المستریح وما المستراح منه فقال العبد المومن یستریح من تعب الدنیا
واذاها الی رحمة الله والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب اخرجه الشیخان ولنعم ما قیل ؎ تو چنان
زی که چو میری برهی + نه چنان گر تو بمیری برهند و حافظ شیراز گفته ؎ چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطر از رهگذار ما نرسد + و دیگری گفته ؎ یاد داری که وقت زادن تو + همه خندان بدند و تو گریان آنچنان
زی که وقت مردن تو + همه گریان بوند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان
مقرر کرد و سجن بمعنی حبس ست و صاحب او را سجان گویند و محبوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا ست
ممنوع باوامر و نواهی شرعیه ست از تفریط در اوامر و از ارتکاب مناهی و خلاص زین هر دو کار جز بفراق دنیا

دست بهم نمیدهد گویا در سجن مصائب دنیا و فتن این سپنجی سرا و موافقت اعداء و مدارات اصدقا و مکابدهٔ تکلیف و بلاست منصور فقیه گفته ع قد قلت اذ مدحوا الحیوة واسرفوا + فی الموت الف فضیلة لا تعرف + منها امان لقائه بلقائه + وفراق کل معاشر لا ینصف و دیگری گفته ع من کان یهوی ان یعیش فاننی + حقا احب بان اموت فاعنقا + فی الموت الف فضیلة لو انها + عرفت لکان سبیله ان یعشقا لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن خاتمه است و لهذا از تمنای موت در احادیث صحیحه نهی آمده و سهیل تستری گفته تمنا نمیکند موت را مگر سه کس یکی جاهل از حال ما بعد موت دوم گریزنده از قضا و قدر یعنی مصائب دنیا سوم مشتاق لقای او تعالی و بعض عرفا گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و علما گفته اند موت عدم محض و فنای صرف نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری [illegible] لما فرغت [illegible] یوما بحزوی و یوما بالعقیق و + بالعذیب یوما و یوما بالخلیصاء + و ابن عمر گفته [illegible] السیوطی رح [illegible] و مثال مومن نزد خروج از آن مثل مردی است که از زندان بیرون شد پس منقلب گردید در آن [illegible] ابیات التشبیه [illegible] از عایشه مرفوعا آورده الدنیا لا تصفو لمومن کیف و هی سجنه و بلاؤه و عن الربیع بن خیثم قال ما من غائب [illegible] خیر له من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن راحة دون لقاء الله و عن مالک بن مغول قال بلغنی ان اول [illegible] علی المومن الموت لما یری من کرامة الله و ثوابه و ابو الدردا گفته ما من مومن الا والموت خیر له [illegible] فرالا والموت [illegible] لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر للابرار و لا تحسبن الذین کفروا [illegible] انما نملی لهم خیر لانفسهم الآیه و مسروق گفته ما غبطت شیئا کمومن فی لحده قد امن [illegible] الله و [illegible] الدنیا فائده دوم آنکه در زندان ساختن دنیا برای مومن [illegible] بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور است و آن [illegible] بسیاری از مومنین در دنیا در سعت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن است یکی همان که سجن باعتبار تکالیف شرع و تقیید بدان و جهاد نفس است بخلاف کافر که مطلق العنان غیر متقید باوامر و نواهی است گویا در جنت است که تکالیف از وی مرفوع گشته دوم آنکه مومن باعتبار مآل خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و خول و انوار و جز آن که زیر حصر بلکه زیر قید خطرهٔ قلب نمی آید دنیا گویا در زندان است که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن سالها نباشد مگر خلود و ابد و استغنا از هر احد و دخول ملائکه بسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو منثور و گوهر شاهوار با کوس و اکواب بر سرر مرفوعه و زرابی مبثوثه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و فواکه متخیره و نعیم نامحصور و لذائذ نامعدود و رضوان اکبر از جانب او تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیها است و این دار باین اعتبار در حق او سجنی بیش نیست اگرچه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد و قاهر اقران و مستاصل قرون بوده اکوان برای او خضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان نبی الله علیه السلام بفرض محال بدست او آید نسبت بانچه در آخرت حاصل او گردد هیچ کسی ست که ظلمت
سجن و اسر سجان ست چه دار حیوان دار آخرت ست نه این خاکدان فنا نشان و کافر باعتبار انچه او را در آخرت نصیب
گردد از حریق و زفیر و شهیق و دعا بویل و ثبور و در قعر نار سجور و تجرع حمیم و غساق در دار البوار دیقین خلود در درکات جحیم
و انواع عذاب الیم و تبدیل جلود و نزد نضج جلود ذاما سعود و نهش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلود بمثاریب آن
گویا درین عالم اگر در اضیق سجن از سجون دنیا واقع و اشنع بلیه باشد و ملتهب به نیران گردد نسبت بمآل حال او که از
تعاطی کفر و معاصی حاصل و شده و مستحق خلود در جحیم و عذاب مهین الیم گشته درینجا در اعظم جنات دنیا و اشرف رتب علیات
فائدهٔ سوم آنکه تسمیهٔ آنحضرت صلعم دنیا را بسجن مومن مفید آنست که وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سعت ست
و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع ست منزله بعد الموت اوسع + و قبره خیر له وادفع +
عن انس قال قال رسول الله صلعم ما شبهت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج الصبی من بطن امه من ذلک الغم
و الظلمة الی روح الدنیا اخرجه الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول و عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلعم
ما علی وجه الارض من نفس یموت و لها عند الله خیر یحب ان ترجع الیها و لها نعم الدنیا و ما فیها اخرجه النسائی و درین باب
روایات ست و احادیث توسیع در قبر بیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و در ان ذکر نماز و قرارت قرآن
و تزاور و نوم و لباس درباره اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی اهل لا اله الا الله
وحشة عند الموت و لا فی قبورهم و لا فی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و عن ابن عباس
ان رسول الله صلعم قال اخبرنی جبریل ان لا اله الا الله انس للمسلم عند موته و فی قبره و حین یخرج
من قبره اخرجه ابو القاسم الجیلی فی الدیباج لیکن مراد باهل کلمهٔ توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه خاشعه
پس جهد باید کرد تا در ایشان معدود شود و رنه ه تو کی بدولت ایشان رسی که نتوانی جز این دو رکعت
آن هم بصد پریشانی + تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم
و فی السیاق بالسلام یلتقی + من ربه و من اولئک الملا + مراد بملاء ملائکهٔ مرسل بسوی مقبوض الروح
و بیت اشارت ست بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المومن اوحی الله الی ملک الموت اقرءه منی السلام
فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرئک السلام اخرجه ابن منده و براء بن عازب در قوله تعالی تحیتهم
فیها سلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرجه ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم
و الحاکم و صححه البیهقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائکة بالسلام من قبل
الله فیسلم علیه و یخبره انه من اصحاب الیمین و قتاده در آیهٔ موصوفه گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیه ملائکة الله

ودرین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین هست و این سلام از طرف خدا و ملائکه است بر مومن میت و کفی به تعظیماً و
تکریماً یلقون بالبشری و بالاکفان + والروح والریحان والرضوان + عن سلمان قال قال رسول الله صلعم
اول ما یبشر به المومن عند الوفاة روح و ریحان و جنة و اما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال ابشر برضاء الله والجنة
قدمت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک و صدق من شهد لک و استجاب لمن استغفر لک اخرجه ابو القاسم بن
منده و شیخین از عباده بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه فقالت
عایشة انا لنکره الموت قال لیس ذلک ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه
فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه الحدیث و ربیع بن خثیم در قوله تعالی ان کان من المقربین فروح و ریحان گفته
هذا عند الموت و تخبأ له الجنة الی یوم البعث و ابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضرته الملائکة بحریرة فیها مسک
و ضبائر ریحان فتسل روحه کما تسل الشعرة من العجین ویقال ایتها النفس المطمئنة اخرجی راضیة مرضیا علیک الی روح الله
وکرامته فاذا اخرجت روحه وضعت فی ذلک المسک والریحان وطویت علیها الحریرة و ذهب بها الی علیین اخرجه البزار و
ابن مردویه و درین باب آثار و اقوال علما و حکایات صلحا بسیار است که بعد موت کلام کردند و از لقاء رب و التقاء
روح و ریحان خبر دادند مثل ربعی و مورق عجلی و در حدیث عایشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یتکلم رجل
من امتی بعد الموت ابو نعیم گفته این حدیث مشهور است و بیهقی در دلائل تصحیحش کرده و گفته صحیح لا یشک فی صحته گویم پس این اخبار
معجزه باشد + علیه الارض تبکی والسما + اذ کان یاتی الخیر عنه نیهما + عن انس قال قال رسول الله
صلعم ما من عبد الا وله بابان باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه فاذا مات فقداه و بکیا علیه ثم تلی هذه الآیة فما بکت علیهم
السماء والارض و ذکر انهم لم یکونوا یعملون علی وجه الارض عملا صالحا فیبکی علیهم ولم یصعد لهم الی السماء من کلامهم ولا من عملهم
کلام صالح فتفقدهم فتبکی علیهم اخرجه الترمذی وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و ابو یعلی و ابو حاتم و الخطیب نحوه عن ابن عباس
موقوفا و قال وان قوما میتون لم یکن لهم فی الارض آثار صالحة ولم یصعد الی الله منهم خیر فما بکت علیهم السماء والارض
و عنه قال تبکی الارض علی المومن اربعین صباحا و مجاهد در کریمه مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء والارض
فقیل له تبکی علیه قال وما للارض لا تبکی علی عبد کان یعمرها بالرکوع والسجود وما للسماء لا تبکی علی عبد کان لتکبیره و تسبیحه
فیها دوی کدوی النحل + عرفه المیت من یغسله و تحمله و یکفنه و یدخله قبره + یعرف من یغسله و یحمل
و یلبس الاکفان او من ینزل + کلام درین مرام در شرح ابیات گذشته است لیکن علی الاجمال و درینجا
بغرض تفصیل ایرادش کرده + عن ابی سعید الخدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله و یحمله و یکفنه و من
یدلیه فی حفرته اخرجه احمد و الطبرانی فی الاوسط و ابن ابی الدنیا و ابن منده + عمرو بن دینار گفته هیچ میت نمی میرد
مگر آنکه جانش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل و کفن و مشی میکنند با او و میگویند

اخرجه الخلال فی کتاب السنة وفیه شنعت سید علامه گفته ورئی الحافظ ابو یعلی فی النوم بعد موته وهو فی مدینة جدرانها وسقفها
کلها کتب فسئل عن ذلک فقال سألت الله ان یشغلنی بالعلم کما کنت اشتغل به فانا اشتغل بالعلم فی قبری انتهی گویم شوقی که
مرا بعلم دین است خصوصاً با کتاب مبین وسنت سید المرسلین بر جناب باری عم نواله وجل جلاله مخفی نیست اگر این احقر عباد
وافقر مخلوق خود را هم باین شغل دران گوشهٔ تنهائی بنوازد از کرم عمیم ورحمت شامل او چندان دور نیست وما ذلک
علی الله بعزیز و آذین یدر رقاشی وحسن وغیرهما مروی ست که هر که بمرد واو را چیزی از قرآن برای آموختن باقی مانده
حق تعالی ملائکه را میفرستد تا بقیهٔ قرآن بیاد او دهند تا آنکه از قبر بر خیزد وعن عطیة العوفی نحوه ونسائی وحاکم وبیهقی
در شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم دخلت الجنة فسمعت قاریا یقرأ القرآن فقلت من هذا
قالوا حارثة بن النعمان فقال رسول الله صلعم کذاک البر کذاک البر وکان ابر الناس بامه واخرج البیهقی عن ابی هریرة
نحوه مرفوعاً ایضاً ویافعی در روض الریاحین از بعض صالحین حکایت کرده که قبر مردی را از عباد کندیدم وخواستم که لحد
سازم خشتی از گوری که متصل این حفره بود بیفتاد چه می بینم که مردی سفید جامه در گور نشسته تقعقع میکند ودر کنار او
مصحفی از ذهب مکتوب بآب ذهب است ودران قراءت میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتم نه گفت خشت را بجای او بنه
عافاک الله پس خشت را در جای او نهادم انتهی گویم شاید مصحف برای غیر حفاظ باشد والله اعلم **تزاور الاموات**
فی قبورهم وبعضهم فیها بزور بعضا فحسنوا اکفان من تقضا عن جابر قال قال رسول الله صلعم
احسنوا اکفان موتاکم فانهم یتباهون ویتزاورون فی قبورهم اخرجه الحرث بن ابی اسامة فی مسنده والدیلمی فی الدرایة
والعقیلی **وعن** ابی هریرة مرفوعا نحوه عند ابن عدی واخرج مسلم فی صحیحه اذا ولی احدکم اخاه فلیحسن کفنه ونحوه مرفوعاً
عن انس وزاد فانهم یتزاورون فی اکفانهم اخرجه العقیلی والطحاوی فی التاریخ ومثله عن ابی قتادة مرفوعا عند النسائی
وابن ماجه ومحمد بن یحیی الهمدانی فی صحیحه وابن ابی الدنیا والبیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مراد تحسین کفن بیاض
ونظافت وکثافت اوست نه گران بها بودن آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده واز ابن سیرین آمده که وی
دوست میداشت ومیگفت که موتی در اکفان خود زیارت یکدیگر میکنند واما قول ابوبکر رضی الله عنه انما هو للمهلة
قصد پس خود جناب وی بذکر سببش پرداخته وعایشه را فرموده اغسلی ثوبین هذین وکفنینی بهما فانما ابوک احد رجلین
اما مکسو احسن الکسوة او مسلوب اسوأ السلب پس کفن خود را بغسل سن ساخت واخبار کرد که او را بهتر ازین کفن خواهند پوشانید
یا از وی این کفن را خواهند ربود وانه عمر بن الخطاب آمده اقصدوا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر ابدلنی ما هو خیر منه
وان کنت علی غیر ذلک سلبنی واسرع سلبی واقصدوا فی حفرتی فانه ان کان لی عند الله خیر وسع لی فی قبری مد بصری وان
کنت علی غیر ذلک ضیق علی حتی تختلف اضلاعی وحذیفه رضی الله عنه نیز وقت موت خود فرمود ابتاعوا لی ثوبین ولا علیکم
ان تغالوا فان ... بهما خیرا منهما والا سلبهما سلبا سریعا گویم کسوت در قبر مختص ببعض عباد الله است

برخیر و رحمت الٰهی ست نه بر آرایش ظاهری ولهذا گفته اند ست از برون چون گور کافر پر حلل + وز درون قهر خدای
عز و جل + و درباره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیحه در روایات مرسله وغیره آمده حافظ ابن القیم رح در کتاب
الروح در مسئله تزاور ارواح گفته الارواح قسمان معذبة ومنعمة فاما المعذبة فهی فی شغل عن التزاور والتلاقی واما المنعمة المرسلة
غیر المحبوسة فتتلاقی وتتزاور وتتذاکر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها التی علی مثل عملها وروح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم الآیة
وهذه المعیة ثابتة فی الدنیا وفی البرزخ وفی دار الجزاء والمرء مع من احب فی هذه الدور الثلاث قال وقد تواترت
المرائی بذلك بعده شیئا کثیرا از ان ذکر کرده و گفته که سنت صریحه بدان آمده ست گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور آنست
که آدمی با دوست خود ست اگرچه در عمل قاصر باشد وقتی که محبت برای خدا بود و هم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت
عظیم ست برای ما غربا زیرا که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزومند گواه ست که محبت ما با صحابه و تابعین
و زمره محدثین از متقدمین و متاخرین و اتحاد ما در عقاید و اتباع و انکار طباع ما از اهل بدع و رای و فسق ثابت ست و ایم
و از ینجا امید داریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لواء سید المرسلین صلعم و در زمره متبعین برانگیزد و رفیق
ایشان در خیرات انجا گرداند و این کار بر وی تعالی آسان ست ترا زهر آسان ست ست شنیدم که در روز امید و بیم +
بدان را به نیکان ببخشد کریم + آری ست گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام + در بهار آفرینش رشته گلدسته ام +
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشر بن براء بن معرور بمرد مادرش بروی رنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
همیشه هالکی از بنی سلمه هلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر برسانم فرمود آری والذی نفسی
بیده یا ام بشر انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر پس هیچ هالك از بنی سلمه نمی مرد مگر آنکه ام بشر نزد وش
آمده میگفت ای فلان علیك السلام و وی میگفت وعلیك السلام باز میگفت بشر را از من سلام بخوان و درین باب
روایات ست و در بعضی ازان آمده که خبر یکدیگر می پرسند اگر معلوم شد که فلانی بمرد تا ایشان نرسید میگویند انا لله وانا
الیه راجعون او را بسوی هاویه بردند حدیث بذلك ابو ایوب الانصاری مرفوعا و آما تلاقی ارواح احیاء و اموات پس
ابن القیم برای آن مسئله عقد کرده و گفته ان شواهد ها وادلتها اکثر من ان یحصرها الا الله تعالی والحسن الواقع من اعظم الشهود
بها فیلتقی ارواح الاحیاء والاموات کما یلتقی ارواح الاحیاء بعده برین مسئله کلام کرده و مرای صادقه واسعه ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد و سعید بن مسیب گفته عبد الله بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت
اگر پیش از ما بمیری ما را ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم دیگری گفت
که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت ست میرود هر جا که بخواهد سعید گفته که
فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت توکل کن و بشارت شو که مثل توکل هیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی فرموده و علیه

فلیتوکل المتوکلون ٥ گفت پیغمبر آواز بلند و بر توکل نالوی نشسته پند ده عباس بن عبد المطلب گفته
میخواستم که عمر را بخواب بینم پس ندیدم او را مگر نزد قرب حول چه می بینم که عرق از پیشانی خود پاک میکند و میگوید هذا
اوان فراغی ان کان عرشی لیهد لولا ان لقیت رؤفا رحیما و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید کدام
اعمال را افضل یافتی گفت ای پسر من استغفار را و مسلمه بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب دید
و پرسید که ای امیر المومنین بعد موت بکدام حال گردیدی گفت ای مسلمه اینَدم فراغ یافتم والله ما استرحت الا الآن
گفتم کجا هستی گفت با ائمه هدی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار ست که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
دیده و وی او را بچیزی خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی آنرا نمیدانند و این واقعات نامحصور اند و مردم دران مشترک
ابن القیم گفته وقد راینا نحن وغیرنا من ذلک عجائب بعده گفته رؤیا سه نوع ست یکی از خدا دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس و رؤیای صحیحه چند قسم ست یکی الهام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام ست که حق تعالی در منام
با بنده خود کرده قال عبادة بن الصامت دوم التقاء روح نائم با ارواح موتی از اهل و اقارب و اصحاب و غیرهم سوم عروج
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مر او را چهارم دخول روح در جنت و مشاهده آن و جز آن پس التقاء ارواح
احیا و موتی نوعی از انواع رؤیای صحیحه ست که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتهی **معرفة الاموات من**
اتاهم وانسهم به وردهم السلام علیه ویعرفون من اتاهم زائرا ویانسون ان اتی المقابر
وسلموا علی المسلمین فی ای یوم قاله ابن القیم عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم ما من رجل یزور
قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس به ورد حتی یقوم اخرجه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور وعن ابی هریرة قال اذا مر
رجل بقبر یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام اخرجه البیهقی فی الشعب وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ما من احد
یمر بقبر اخیه المومن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه ابن عبد الحق واخرجه ابن عبد البر فی الاستذکار
والتمهید وفی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده حافظ ابن القیم
گفته الاحادیث والآثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم به المزور وسمع سلامه وانس به ورد علیه وهذا عام فی حق الشهداء
وغیرهم وانه لا توقیت فی ذلک قال وهو اصح من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتهی و بهمین اشارت ست در نظم
ابن القیم گفته قد شرع رسول الله صلعم لامته اذا سلموا علی اهل القبور ان یسلموا علیهم سلام من یخاطبون بقول السلام
علیکم دار قوم مومنین وهذا خطاب لمن یسمع ویعقل ولولا ذلک لکان هذا الخطاب بمنزلة خطاب الجماد والمعدوم قال و یکفی
فی هذا تسمیة المسلم علیهم زائرا ولولا انهم یشعرون لما صح تسمیته زائرا فان المزور ان لم یعلم بزیارة من زاره لم یصح
ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم وکذلک السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشعر ولا یعلم
بالمسلم محال وقد علم النبی صلعم امته اذا زاروا القبور ان یقولوا السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین وانا ان شاء الله

بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منكم والمستاخرين نسأل الله لنا ولكم العافية فهذا السلام والخطاب والنداء الموجود لمن يسمع ويعقل ويخاطب ويرد وان لم يسمع المسلم الرد انتهى وعن ابی هريرة قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال يسمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اي جواباً يسمعه الحي والا فهم يردون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون۔ دل على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتلقون خبرا جهلا بصدر الآية وتفسيرها والا فصدرها ما ينظرون الا صيحة واحدة تاخذهم وهم يخصمون والآية في صيحة يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصية

الكلام في الروح وحقيقت

واعلم بان هذه الصفات + اكثرها للروح لا للذات + فاصرف عنان القول نحو الروح + شرحا له بالحق والصحيح + كلام درين مسئله پيشتر در ذيل شرح ابيات سيوطی رح بقدر ضرورت مقام گذشته و ناظم دريجا چهار مسئله متعلق بدان ذكر كرده وگفته فالروح جسم حادث نوراني + حي خفيف مسرع السريان + ينفذ في الاعضا نفوذ النار + في الفحم او كالماء في الاشجار + مسئلهٔ اولی جسم بودن روح و درين مسئله از نظار وائمه علم اقوال ست كه ابن القيم ذكر آن كرده و هرچه در خور ابطال بود برد آن پرداخته و بيان حق نموده و بران ايضاح استدلال كرده پس هرچه منجمله آن لائق اهمال ست از ذكرش اعراض كرده شد وانچه موافق دليل ست آن را آورده می شود قال رحمه الله تعالى هو جسم مخالف بالماهية لهذا الجسم المحسوس وهو جسم نوراني علوي خفيف حي متحرك ينفذ في جوهر الاعضا ويسري فيها سريان الماء في الورد وسريان الدهن في الزيتون والنار في الفحم فمادامت هذه صالحة لقبول الآثار الفائضة عليها من هذا الجسم بقي ذلك الجسم ساريا في هذه الاعضاء وافادها هذه الآثار من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضا بسبب استيلاء الاخلاط الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الآثار فارق الروح البدن وانفصل الى عالم الارواح وهذا القول هو الصواب في المسئلة وهو الذي لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطلة وعليه دل الكتاب والسنة واجماع الصحابة وادلة العقل والفطرة انتهى بعده ادله اين مسئله را بر يك نسق سوق كرده و بقرآن وحديث استدلال نموده و يك صد و شانزده دليل از ادله كتاب و سنت ايراد كرده وگفته الرابع عشر بعد المائة ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان هو هذا الحي الناطق المغتذي الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه وصفات لروحه ونفسه الناطقة فلو كانت الروح جوهرا مجردا لا داخل العالم ولا خارجه ولا متصلاً به ولا منفصلاً عنه لكان الانسان كذلك او كان بعضه في العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان بجملته داخل العالم بدنه وروحه وهذا في البطلان ايضا هي قول من قال ان نفسه قديمة غير مخلوقة فجعلوا نصف الانسان مخلوقا ونصفه غير مخلوق وقال قبل ذلك والذي عليه الجمهور من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معاً وقد يطلق اسمه على احدهما دون الآخر بقرينة فالنار

لهم اربعة اقوال في مسمى الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى والمسئلة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي مسئلة ضل فيها طوائف من بني آدم وهدى الله اتباع رسله على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فيها للحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها محدثة مخلوقة مصنوعة مربوبة مدبرة هذا معلوم بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخالق وان كل ما سواه مخلوق له وقد
تقضى عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها وانها مخلوقة
حتى نبغت نابغة ممن قصر فهمه في الكتاب والسنة فزعم انها قديمة غير مخلوقة واحتج بانها من امر الله وامر الله غير مخلوق وبانه تعالى
اضافها اليه كما اضاف علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام ابن تيمية روح الآدمي مخلوقة مبتدعة
باتفاق سلف الامة وائمتها واهل السنة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين مثل محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والف فيه ابو عبد الله
بن مندة والذي يدل على انها مخلوقة له وجوه وقد ذكر ابن القيم ان للناس في المراد بالروح في الآية خمسة اقوال واختار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السوال عن قدمها وحدوثها ثم قال ابن القيم والنصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شئ غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شئ غيره وكان عرشه
على الماء الحديث وهو دال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا بل
هو الاول وحده لا يشاركه غيره في اوليته بوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان وروحه فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخه قديمة سید علامه محمد بن اسمعیل رح گفته قلت اما هذا الدليل فليس بناهض لانه يقول الخصم ارسال
الملك بنفخه لا يدل على حدوثها اذ قد يرسل بالشئ القديم يجعله في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه ينزل به ملك
فيلقيه الى رسل الله ففي غيره من الادلة غنية وقد تنبه لهذا ابن القيم وحاول الجواب خصاما لا استدلالا انتهى واما آنکه دلیل
حدوث روح جنده بودن اوست و جنده نمی باشد مگر مخلوق پس این دعوی مفتقر بسوی استدلال است و تحقیق آنست که
ثابت شده است که نیست قدیم مگر الله وادله بدان در علم کلام قائم اند وهر که مدعی قدیمی همراه خدا باشد بروی برهان است
و برای مدعی قدم ارواح دلیلی ناهض یافته نشده و در اضافتش بسوی خدا در قوله قل الروح من امر ربي حجت بر قدمش نیست
بلکه دلیل بر مخلوق بودن اوست واما آنکه خلق روح قبل اجساد است یا بعد آن پس این بحث دیگر است که درینجا [illegible] شده
وازمحل نزاع نیست وابن القیم رح درین بحث اطالت مقاوله کرده واختیار کرده که خلقت روح بعد خلق اجسام است
واطال في هذا ورد ما خالفه لیکن ناظم رح گفته والذي قوي لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها ولا ابتداؤه
وذلك ان ادلة القائل بتقدم خلقها واضحة وتكلف ابن القيم لردها فما نهض ما قاله ولولا محبة الاقتصار هنا لسقت كلام الفريقين

وما كنت بين الطائفتين انتهى ومسئلہ سوم قول ناظم رح ست والنفس والروح هما شيان، وقيل شئ واحد

والثاني، اختاره العلامة ابن القيم، لما داه من دليل قيم، حافظ ابن القيم گفتہ اختلف الناس في الروح والنفس فمن قائل ان مسماهما واحد وهم الجمهور ومن قائل انهما متغايران ونحن نكشف سر المسئلة بحول الله وقوته انتهى بعده از لغت وجز آن بران کلام کرده وسوال یهود از روحی بود که جز بوحی شناخته نمی شود وآن روح نزد خدا ومردم آن را نمی دانند واما روح بنی آدم پس از غیب نیست وطوائف مردم از اہل ملل وغیرہم دران کلام کرده اند ودر تفسیر روح از ابن عباس روایات آمده وآن همه مضطرب ست کما قاله ابن القیم رح وساقها فی کتابه وبیّن وجه الاضطراب

وموتها خروجها من البدن، هذا الذي يختاره ذو الفطن، فهذه الاربع في المسائل، متفرقة الانوار والدلائل، وآین مسئلہ چهارم ست که آیا روح می میرد یا نه حافظ ابن القیم گفته اختلف الناس في هذه فقالت طائفة تموت وتذوق الموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت قالوا وقد دلت الادلة على انه لا يبقى الا الله وحده قال تعالى كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وقال كل شئ هالك الا وجهه قالوا واذا كانت الملائكة تموت فالنفوس البشرية اولى بالموت قالوا وقد قال اهل النار ربنا امتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهودة وهي للبدن والاخرى للروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول میر درد الدهلوی رح ؎ ساغر فانی وبزم وساقی فانی + با هر که شدی درد ملاقی فانی + بردار دل از هستی بی بود جهان + الله بود باقی وباقی فانی + وترجمته انا بالعربية ؎ تفنى السقاة ويفنى الكاس والنادي + ومن تلاقيه من خل ومن عادي + لا تركنن الى الدنيا ودهرها + يفنى الجميع ويبقى ربنا الهادي + بعده ابن القيم گفته وقال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقا وانما تموت الابدان قالوا ويدل على هذا الاحاديث الدالة على نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان يرجعها الله الى اجسادها ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم والعذاب وقال تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله فهذا مع القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم وقد ذاقت الموت قال والصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها وخروجها منها فان اريد بموتها هذا القدر فهي ذائقة الموت وان اريد انها تعدم وتضمحل وتصير عدما محضا فهي لا تموت بهذا الاعتبار بل هي باقية بعد خلقها في نعيم او عذاب كما صرحت به النصوص انها كذلك حتى يردها الله الى اجسادها وقد نظم هذا الخلاف احمد بن الحسين الكندي فقال تنازع الناس حتى لا اتفاق لهم + الا على شجب والخلف في الشجب + فقيل تخلص نفس المرء سالمة + وقيل تشرك جسم المرء في العطب + الشجب الهلاك يريد انهم اختلفوا في كل شئ الا في الهلاك اي الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا فقالت طائفة تهلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه وقيل بل تخلص سالمة عن الهلاك كذا في الجمع گویم بلال بن سعد در وعظ خود گفته است ای اہل خلود ای اہل بقا شما برای فنا آفریده نشده اید بلکه برای بقا و دوام وچاره نیست از این لیکن نقل

می کنید از واری بیداری وقال بعض العرفاء ؎ ولو کنا اذا متنا ترکنا + لکان الموت راحة کل حی + ولکنا اذا متنا بعثنا + ونسأل بعده عن کل شیٔ ؎ مرده هم فکر قیامت دارد + آرمیدن چقدر دشوارست بعده ابن القیم گفته فان قیل فعند النفخ فی الصور هل تبقی الارواح حیة کما هی او تموت ثم تحیی قیل قد قال تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله فقد استثنی سبحانه وتعالی بعض من فیهما من هذا الصعق فقیل هم الشهداء وهو قول ابی هریرة وابن عباس وسعید بن جبیر وقیل هم جبریل ومیکائیل واسرافیل وملک الموت وهذا قول مقاتل وغیره وقیل هم الحور العین وغیرهم ومن فی النار من اهل العذاب وخزنتها وهو قول اسحق بن سافلاس اصحابنا وقد نص الامام احمد علی ان الحور العین والولدان لا یموتون عند النفخ فی الصور وقد نص تعالی علی ان اهل الجنة لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی فلو ماتوا مرة ثانیة لکانوا قد ماتوا مرتین واما استقرارها بعد خروجها من البدن فقد مر بیانه والخلاف فیه وله بعد فراقها اتصال به فیعرف زائره وغیره وتعلقات الروح بالبدن اربعة الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا وذلک بعد نفخها فیه والثانی تعلقها به بعد خروجه الی الارض الثالث تعلقها به حال النوم فان لها به تعلقا من وجه ومفارقة من وجه الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا کلیا بحیث لا یبقی لها الیه التفات البتة وقد تقدم من الاحادیث والآثار والمنامات ما یدل علی ردها الیه وقت سلام المسلم وهذا الرد اعادة خاصة لا یوجب حیوة البدن قبل یوم القیامة انتهی کلام ابن القیم رحمه الله تعالی وچون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد اجور

اعمال را که بعد موت لاحق موتی میگردد و فرمود ویلحق المیت بعد الموت + من اجر ما قدم قبل الفوت + عشر

خصال اربع فی مسلم + وغیرها فی غیره فلتعلم + هذا علیه جلة الاعیان + ومثلها ایضا ادعا

الاخوان + یعنی هرچه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر بمیت می پیوندد و ثوابش پیوسته بروی جاری و ساری می ماند ده چیز است سه ازان متفق علیه شیخین بخاری و مسلم اند از حدیث ابو هریره بلفظ اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له اخرجه البخاری فی الادب ومسلم وابوداود والترمذی وابن ماجه و هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مرابط امام احمد از ابی امامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اربعة تجری علیهم اجورهم بعد الموت مرابط فی سبیل الله بعده ذکر همان سه چیز گذشته کرده دوم کسی ست که راه نیک براورد مسلم از جریر بن عبد الله مرفوعا روایت نموده من سن سنة حسنة کان له اجرها واجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا سیوم تعلیم قرآن اما موده و اما حدیث ابی سعید مرفوعا من علم آیة من کتاب الله او بابا من علم انمی الله له اجره الی یوم القیامة فتعلیم آیة من کتاب الله عز وجل فانه داخل فی حدیث ابی هریرة فی قوله او علم ینتفع به فان تعلیم کتاب الله راس العلم فعطفه هنا علیه من عطف العام علی الخاص انتهی گویم چون تعلیم یک آیه کریمه این ثمره شریفه می بخشد که اجر معلم تا روز حشر برپاست پس بر تعلیم تمام قرآن بکسی بکند اجر او را چه شمار توان کرد چند ان ست خصوصا اجر کسی که تفسیر کتاب الله

نوشته باشد و غرض حدیث رسول الله صلعم بجا آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
میسر که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته غریب
و عفوه کثیر سوم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابو هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
گذاشته و مسجدی که آنرا بنا ساخته و نهری که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث
مرفوع انس نزد ابونعیم و بزار زیادت حفر بیر و غرس نخل یعنی کندن چاهی و نشانیدن درختی از خرما نیز آمده پس این هفت
سبعه با بقیه گشته با سه چیز اول ده گردید و این بر تقدیری ست که اجراء نهر و حفر بیر یک چیز مقرر شود و الا فالمجموع احدی
عشرة خصلة افاده العلامة السید رح وقال ایضاً وفی ذهنی انه قد نظمها الحافظ ابن حجر ولم یحضرنی نظمه حال تالیف هذا
فنظمتها فقلت یجری لمن قد حل فی لحده + اجود عشر حدها المصطفى + الولد الصالح یدعو له وعلمه
النافع بین الوری + او صدقات قد جرت او قضی + مرابطا او مسجدا قد بنا + او مسکنا لابن سبیل
ومن + لمصحف ورث لما ثوی + وغرسه النخل واجراءه + نهرا و بیر حفرت فی الثری + وسنة احسن
فی بثها فهذه عشرایت لا سوی + انتهی و اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند ولد صالح را
بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر مقید و تقیید علم بنافع در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده و در
غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعض احادیث تقییدش بنشر آمده و لهذا ناظم لفظ بین الوری آورده که مفید نشر ست
چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحوهما باشد و مرابط کسی ست که در ثغور بر سر حد اسلام مرده پس جمله اعیان برینند که این همه
اعمال مذکوره لاحق میت می شوند و شمل آن دعا و استغفار ست چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح
نوشته انما ینتفع ارواح الاموات من اعمال الاحیاء بامرین مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء و اهل الحدیث و التفسیر احدهما
ما تسبب الیه المیت فی حیوته والثانی دعاء المسلمین له و استغفارهم و الصدقة و الحج علی نزاع فی الذی یصل من ثوابه
هل ثواب الانفاق او ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه و عند الحنفیة انما یصل ثواب الانفاق انتهی و اختلفوا

فی الصوم والصلوة + وغیرها من المقربات + والحق ان الکل مما یلحق + دلت له ادلة تحقق + قد
سقتها فی شرح هذا النظم + تقضی لمن حققها بالجزم + بان ما یهدی من الطاعات + لای میت

کان خیر آیاتی + حافظ ابن القیم رح گفته اختلف فی العبادات البدنية کالصوم والصلوة و قراءة القرآن والذکر
فمذهب احمد و جمهور السلف وصولها و هو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نص علی هذا احمد رح لما قیل له الرجل یعمل الشیء
من الخیر من صدقة او صلوة او غیر ذلک فیجعل نصفه لابیه او لامه قال ارجو و قال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة
او غیرها وقال ایضا اقرأ آیة الکرسی ثلاث مرات و قل هو الله احد و قل اللهم ان فضله لاهل المقابر والمشهور من مذهب الشافعی

و مالک ان ذلک لا یصل انتہی و تسوید علامہ در شرح این نظم نوشتہ اعلم ان الدلیل علی انتفاعہ بما فعل لہ الاحیاء والکتاب والسنۃ والاجماع و قواعد الشرع اما الکتاب فقولہ تعالی والذین جاؤا من بعدھم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان فاثنی اللہ علیہم بالاستغفار لسم المؤمنین قبلہم فدل علی انتفاعہم باستغفار الاحیاء و دل علی انتفاع المیت بالدعاء و اجماع الامۃ علی الدعاء لہم فی صلوۃ الجنازۃ وقد قال صلعم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا لہ الدعاء اخرجہ ابو داود فی السنن من حدیث ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ وقد ثبتت الاحادیث بانہ صلعم دعا فی صلوۃ الجنازۃ علی من صلی علیہم وحفظ من دعائہ کما جاء فی صحیح مسلم من حدیث عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم علی جنازۃ فحفظت من دعائہ اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ الحدیث و ہذا اعنی انتفاع المیت بدعاء الاحیاء لا نزاع فیہ انما خالف فیہ قوم من اہل البدع فقالوا لا یصل الی المیت شیٔ من دعاء ولا غیرہ وہو قول باطل لا یفتقر الی ردہ فانہ یردہ القرآن والسنۃ وما علم منہما فلا نطیل بادلۃ انتفاع الاموات بدعاء الاحیاء بل نشتغل بالاستدلال علی وصول اعداد من القرب البدنیۃ وغیرہا قلت ہکذا قال ابن القیم رح ولا یخفی ان الدعاء لیس من باب اہداء ثواب القربۃ بل سوال و التماس من اللہ ان یعطی المسئول لہ ما طلبہ السائل شفاعۃ منہ وتوسل الی اللہ بدعائہ ان یہب للمسئول لہ ما طلبہ ولیس ہہنا ثواب عمل یہبہ لہ و یہدیہ الیہ و ثواب ہذا الدعاء والاستغفار والسوال والشفاعۃ باق للسائل فہذا لیس من ادلۃ ابداء الثواب واما ثناء اللہ علی المومنین بدعائہم لاخوانہم الذین سبقوہم بالایمان فہو ثناء علیہم لاعترافہم لہ بفضیلۃ السبق وصلتہم لہم بالدعاء بعد الموت وسوالہم لہم المغفرۃ بعد ان سالوہا لانفسہم وثواب ہذا الدعاء باق للسائلین لانہم لم یخبروا انہم وہبوہ لاخوانہم السابقین فان وہبوہ فلدلیل آخر ہو ما سیاتی فنقول **اما وصول الصدقۃ** فقد ثبت فی الصحیح عن عائشۃ ان رجلا اتی النبی صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی افتتلت نفسہا ولم توص واظنہا لو تکلمت تصدقت افلہا اجر ان تصدقت عنہا قال نعم وفی صحیح البخاری عن ابن عباس ان سعد بن عبادۃ توفیت امہ وہو غائب عنہا فاتی النبی صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی توفیت وانا غائب عنہا فہل ینفعہا ان تصدقت عنہا قال نعم قال فانی اشہدک ان حائطی المخراف صدقۃ عنہا وفی السنن ومسند احمد عن سعد بن عبادۃ انہ قال لرسول اللہ صلعم ان ام سعد ماتت فای الصدقۃ افضل قال الماء فاحتفر بیرا وقال ہذا لام سعد **وعن** عبد اللہ بن عمرو ان العاص بن وائل نذر ان ینحر فی الجاہلیۃ مائۃ بدنۃ وان ہشام بن العاص نحر حصتہ خمسین وان عمرا سال النبی صلعم عن ذلک فقال اما ابوک فلو اقر بالتوحید فصمت او تصدقت عنہ نفعہ ذلک اخرجہ الامام احمد **واما وصول ثواب الصوم** ففی الصحیحین عن عائشۃ رض ان رسول اللہ صلعم قال من مات وعلیہ صوم صام عنہ ولیہ وفیہما عن ابن عباس قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال ان امی ماتت وعلیہا صوم شہر افاصوم عنہا قال نعم فدین اللہ احق ان یقضی وفی روایۃ جاءت امرأۃ فقالت ان امی ماتت وعلیہا صوم نذر افاصوم عنہا قال افرایت لو کان علی امک دین فقضیتیہ اکان یؤدی عنہا قال فصومی عن امک وہذا اللفظ للبخاری وحدہ تعلیقا **وعن** بریدۃ رضی اللہ عنہ قال

بینا انا جالس عند رسول اللہ صلعم اذ اتتہ امرأۃ فقالت انی تصدقت علی امی بجاریۃ وانہا ماتت قال وجب اجرک
وردہا علیک المیراث فقالت یا رسول اللہ انہ کان علیہا صوم شہر فاصوم عنہا قال صومی عنہا قالت فانہا لم تحج افاحج
عنہا قال حجی عنہا رواہ مسلم وفی لفظ شہرین وعن ابن عباس ان امرأۃ رکبت البحر فنذرت ان اللہ نجاہا ان تصوم
شہرا فنجاہا اللہ فلم تصم حتی ماتت فجاءت بنتہا او اختہا الی رسول اللہ صلعم فامرہا ان تصوم عنہا رواہ اہل السنن واحمد وکذلک
روی عنہ وصول ثواب بدل الصوم وہو الاطعام ففی السنن عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم من مات وعلیہ صیام شہر
ان یطعم عنہ لکل یوم مسکین رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی لا نعرفہ مرفوعا الا من ہذا الوجہ والصحیح انہ من قول ابن عمر
موقوفا وفی سنن ابی داود عن ابن عباس قال اذا مرض الرجل فی رمضان ولم یصم اطعم عنہ ولم یکن علیہ قضاء وان نذر
قضی عنہ ولیہ **واما وصول ثواب الحج** ففی البخاری عن ابن عباس ان امرأۃ من جہینۃ جاءت الی النبی صلعم فقالت
ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنہا قال حجی عنہا ارأیت لو کان علی امک دین اکنت قاضیتہ اقضوا اللہ فاللہ احق بالقضاء
وفی معناہ عن ابن عباس مرفوعا اخرجہ النسائی واخرجہ البیہقی فی شعب الایمان والاصبہانی عن ابن عمر مرفوعا من وصل
ذو رحم رحمہ بافضل من حجۃ یدخلہا علیہ فی قبرہ بعد موتہ وعن زید بن ارقم مرفوعا من حج عن ابویہ ولم یحجا اجزأ عنہما
وبشرت ارواحہما فی السماء وکتب عند اللہ بارا اخرجہ البیہقی فی فوائدہ وعن ابی ہریرۃ مرفوعا من حج عن میت
فللذی حج عنہ مثل اجرہ وہذا عام فی کل حاج لکل میت اخرجہ الطبرانی فی معجمہ الاوسط وقد وقع الاجماع علی ان قضاء
الدین عن المیت من ای قاض قریب او اجنبی من غیر ترکتہ او منہا یسقط عن ذمتہ ودل لہ حدیث ابی قتادۃ حیث ضمن
دین میت کان علیہ دیناران فلما قضاہما قال لہ رسول اللہ صلعم الآن بردت جلدتہ واجمعوا ایضا علی ان الحی اذا کان لہ
حق عند المیت فاسقطہ عنہ وابراہ انہ ینفعہ کما یسقط عن ذمۃ الحی فاذا سقط عن ذمۃ الحی بالنص والاجماع مع امکان
ادائہ منہ لنفسہ فاولی واحری ان یسقط عن ذمۃ المیت وینفعہ ذلک واذا انتفع بالابراء والاسقاط انتفع بما یہدی الیہ من
ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اہداہ ووہبہ للمیت انتقل الیہ کما ان الذی علی المیت من الحقوق
ونحوہا ہو محض حق للحی فاذا ابراہ عنہ وصل الابراء الیہ وسقط من ذمتہ فکلاہما حق للحی فای نص او قیاس او قاعدۃ من
قواعد الشرع یوجب وصول احدہما ویمنع وصول الآخر بل ہذہ النصوص متظافرۃ علی وصول ثواب الاعمال من الاحیاء الی
الاموات وتوضیح ذلک ان الصوم مجرد ترک ونیۃ محضۃ تقوم بالقلب لا یطلع علیہا الا اللہ سبحانہ وکف النفس عن المفطرات
وقد اوصل اللہ تعالی ثوابہ الی المیت کما فی الحدیث فکیف بالقراءۃ التی ہی عمل مسموع عرفی ونیۃ بل لا تفتقر الی النیۃ فوصول
ثواب الصوم الی المیت تنبیہ علی وصول ثواب سائر الاعمال ویزیدہ وضوحا ان العبادۃ علی ثلثۃ اقسام بدنیۃ ومالیۃ
ومرکبۃ منہما فنبہ الشارع صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بوصول الصوم علی وصول سائر العبادات البدنیۃ ونبہ بوصول
الصدقۃ علی وصول سائر العبادات المالیۃ ونبہ بوصول الحج المرکب من المالیۃ والبدنیۃ الی وصول ما کان کذلک فالانواع

الثلاثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قول الناظم رح ملخصا ولكن الراجح عندي الاقتصار على النص دون الاعتبار فاعتبروا
يا اولي الابصار بعده ناظم رح ادلۂ مانعین ایراد نموده وآن دوازده دلیل ست واز ہر دلیل جواب شافی وپاسخ کافی داده
ودر رد شان اطالت نموده وگفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علمت قوة القول بانه يصل الى الميت كل ما اهداه اليه من
قربة من صلوة وصيام وتلاوة قرآن وحج وغير ذلك من كل ما يوجر عليه العبد ويجعله لاخيه من باب الاحسان والصلة والبر
واحوج خلق الله الى الصلة هو الميت رهين الثرى الذي قد تعذر عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان يتصدق على غيره
يوجر لان الله لا يضيع عمل عامل بل قد ثبت ان العبد اذا دعا لاخيه بظهر الغيب قال له الملك آمين ولك مثل ذلك فكيف
اذا احسن اليه وهو في غيبة لا يرجى ايابه الى الداعي والمهدي منهما ثم ان ما اهداه لاخيه حسنة والحسنة بعشر امثالها فمن اهدى
اليه مثلا ثواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن ههنا
يظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من ادخارها لنفسه ولذا اقر صلعم من قال له اجعل لك صلوتي كلها وقال له اذا تكفى همك
وهذا شيء قد فعله هذا الصحابي لاشرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك انه لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
هذه الهبة اشهادها والناس عليها ولا اخبارهم بها وهب انه ما فعل هذا احد منهم فانه لا يقدح فيهم لانه مندوب لا واجب ولانه
قد ثبت لنا دليل جواز فعله سواء سبقنا اليه احد اولا واما الاهداء الى رسول الله صلعم فقال ابن القيم رح ان من الفقهاء المتاخرين
من استحسنه ومنهم من لم يستحسنه ورآه بدعة فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه ولان النبي صلى الله عليه وآله وسلم له اجر عمل كل عامل من غير
ان ينقص من اجر العاملين شيئا لانه صلى الله عليه وآله وسلم هو الذي دل امته على كل خير وارشدهم ودعاهم اليه فله مثل اجورهم من غير ان ينقص من اجورهم
شيء انتهى ومثله لابن قاضي شهبة في جواب سؤال وآقول اما انه لم يفعله احد من الصحابة فغير صحيح فقد فعله الصحابي الذي قال له
صلعم انه يجعل له صلوته كلها وظاهره حيا وميتا ثم ان ابن القيم رح قد جعل من ادلة وصول الاهداء الدعاء والاستغفار وصلوة
الجنائز وهذا كله قد فعله السلف له صلعم وامرهم به وان يدعوا له بايتاء الوسيلة والفضيلة وامرهم الله تعالى بالصلوة عليه
صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاء له فاي مانع عن اهداء ثواب سائر الاعمال اليه صلى الله عليه وسلم واما قوله
ان له مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعم هو كذلك فليس للعامل اهداء اجره ليكون له صلعم الاجران صلى الله عليه وسلم
ما اختلف الملوان وما طلع النيران وما بقي الابرار في غرف الجنان والفجار في لافح النيران وهذا عندنا شيء مقطوع به فقد
وصلنا جماعة من قراباتنا ومشايخنا رحمهم الله تعالى اصلات من دعاء او تلاوة او صدقة ورايناهم في المنام شاكرين لما
صنعناه وظهر لنا تنعمهم بما اهديناه انتهى مختصرا در رجا بعده سید علامہ رح ذکر بعض حکایات متعلقۂ این باب کرده ولیکن
نزد مہر رسطور اقتصار بر ما در رد ادلی واحوط ست بعده گفته اخرج الطبراني في الاوسط عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
يقول ما من اهل بيت يموت منهم ميت فيتصدقون عنه بعد موته الا اهداها له جبرئيل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر العميق هذه هدية اهداها اليك اهلك فاقبلها فتدخل عليه فيفرح بها ويستبشر ويحزن

جیرانه الذین لایهدی لهم شیٔ انتهی و آنچه از عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده که وی غلامی از طرف برادر خود عبدالرحمن
آزاد کرد بامید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرجه ابن سعد و محرر سطور از طرف والدین و برادر کلان خود و دو همشیره
خواهر خود حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلعم کنانید و از طرف مادر چاهی بر شاه راه هوشنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بهوپال و از طرف برادر مهمان سرائی بقرب چاه مذکور صدقهٔ جاریه ساخت و برای
بقیه نیز فکر چنین صدقه پنهان در خاطر گذشته است از حق تعالی امیدوارم که اجر این اعمال بایشان رساند و ما و ایشانرا
برحمت عامهٔ خود از فتن برزخ و اهوال حشر و آفات موقف نجات بخشیده بشرف جوار صلحاء عباد از انبیاء و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوازد و ما ذلک علیه عم نفضله و نواله بعزیز **وعن** الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلعم ان
من البر بعد البر ان تصلی علیهما مع صلاتک وان تصوم عنهما مع صیامک وان تصدق عنهما مع صدقتک اخرجه ابن ابی
شیبة **وعن** علی مرفوعا من مر علی المقابر وقرء قل هو الله احد احدی عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر
بعدد الاموات اخرجه ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الاخلاص **وعن** ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم من دخل
المقابر ثم قرء فاتحة الکتاب وقل هو الله احد والهاکم التکاثر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
من المؤمنین والمؤمنات الا کانوا شفعاء له الی الله اخرجه القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائده **وعن** انس ان
رسول الله صلعم قال من دخل المقابر فقرأ سورة یس خفف عنهم وکان له بعدد من فیها حسنات اخرجه عبد العزیز صاحب
الخلال بسنده قرطبی گفته قوله صلعم اقرؤا علی موتاکم یس یحتمل ان تکون هذه القراءة عند المیت حال موته ویحتمل ان تکون
عند قبره سیوطی گفته بالاول قال الجمهور گویم ورجحه ابن القیم بوجوه من الترجیحات و عبد الواحد مقدسی گفته نزد قبور بخوانند
و محب طبری گفته که در هر دو حال بخوانند و اول اولی ست و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العاقبة از احمد بن
حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سورهٔ فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
اهل مقابر گردانید که این ثواب بآنها میرسد سید علامه فرموده قلت فهذه وامثالها من احادیث مرفوعات و منامات
صالحة دالة علی انتفاع الاموات بما یهدی لهم من الاحیاء والمنامات وان کانت بمجردها لا تکون دلیلا لکن کما قال العلامة
ابن القیم رح انها علی کثرتها بحیث لا یحصیها الا الله تعالی قد تواطأت علی هذا المعنی وقد قال رسول الله صلعم اری رؤیاکم قد
تواطأت علی هذا المعنی انها فی العشر الاواخر یعنی لیلة القدر فاذا تواطأت رؤیا المؤمنین کانت کتواطی روایاتهم و
کتواطی آرائهم علی استحسان شیٔ او استقباحه وما رأه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوه قبیحا فهو عند الله قبیح انتهی
کلام ابن القیم رح گویم بی شبه رویت مومنین جمیع امصار و اقطار از قرون خالیه و عهود خالیه امارت حسن و قبح شئی ست
اگرچه حجت قطعیه و نص شرعیه نباشد لیکن استقراء و ادراک آن خیلی دشوار ست و رویت جماعة دون جماعة یا اهل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع ست و احوط در امثال این مسائل اقتصار بر وارد ست نه تمسک بقیاس و اعتبار

و این احتیاط قاطع نزاع و جدلات و رافع شقاق با هل اسلام و موجب جمع میان روایات ست فتدبر یا ذا التوفیق

قال الناظم السید العلامة رحمه الله تعالی وهاهنا قد انتهی المراد ٭ من جمع ما یهدی به العباد ٭ الی سبیل

الخیر والرشاد ٭ والاجر للعامل فی المعاد ٭ مصلیا من بعد حمد الواحد ٭ علی النبی وآله الاماجد

بل دائما ما دامت الارواح ٭ وان فنت من دونها الاشباح ٭ حضرت سید علیه الرحمة بعد این نظم میفرماید

هذا بحمد الله آخر ما اردنا الکلام علیه من شرح ابیات السیوطی وما الحقنا من نظم ولد الیه والحمد لله اولا وآخرا فی کل حین من

الاحیان ولحظة من لحظات الزمان حمدا یفوق حمد کل انسان بل یفوق حمدا حمده به الثقلان الانس والجان یدوم بدوام الله

عدد ما خلق الله ونسأله ان یثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة وان یرحمنا اذا نزلنا اللحود وفارقنا الوجود

ورحلنا عن الاوطان والحقنا بالسابقین من الاخوان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا

عذاب النار وعلی الله توکلنا فی ساعات اللیل والنهار ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم

فرغنا من تالیفه یوم الخمیس لعله غرة شهر رجب من شهور سنة ست وستین ومایة والف انتهی کلامه وانا اقول مثل ما

قال السید رحمه الله تعالی وارجو قبوله من الله ذی الجلال والاکرام وقد اتممت شرح هذا النظام فی اواخر شهر شعبان من

سنة اثنتین وتسعین ومائتین والف الهجریة علی صاحبها الصلوة والتحیة والحقت به خاتمة تشتمل علی بعض الوصایا وهی

تفید جدا لمن هو من اهل التقوی والمغفرة وارجو العمل بها من اخلافی عند حلول اجلی وحدی ونزولی فی لحدی والوزر علی

من لم یعمل بها بعد صدور الوصیة بها وانا بریء من کل من یعمل لی ما لم یرد به کتاب او سنة صحیحة وبالله التوفیق وهو المستعان

خاتمة الشرح فی ذکر الوصیة وما یناسب ذلک

عن ابن عمران رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم له شیء

یوصی فیه یبیت لیلتین وفی روایة ثلث لیال الا وصیته مکتوبة عنده رواه الشیخان وغیرهما وعن جابر قال قال

رسول الله صلعم من مات علی وصیة مات علی سبیل وسنة ومات علی تقی وشهادة ومات مغفورا له رواه ابن ماجة وعن

انس مرفوعا المحروم من حرم وصیته رواه ابو یعلی باسناد حسن واهل علم گفته اند که وصیت واجب ست بر هر که بروی حقی

از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر که حق کسی نیست مستحب ست ومحل وصیت در مال مطلقا حصه سوم ست در

واجبه استیفایش بصورت احتیاج بسوی آن باید کرد ودر مستحبه تنقیص باید نمود وطریق وصیت آنست که ذکرش بزبان

پیش دو عدل بکنند یا نوشته بر دو عدل بخوانند وآن هر دو گواه شوند واین اولی ست واما حقوق ناس پس مثل دیون

وودائع وامانات ومضمونات ست همچو مبیع ومغصوب ومسروق وهمچو حقوق بدنیه مثل ضرب وجرح واستخدام بغیر حق

وهمچو حقوق قلبیه مثل شتم واستهزاء ونحو ها پس وصیت کند بقضاء دیون ورد ودائع واماناتٍ ومضمونات وارضاء

خصوم ومسدو وامر آخیر واما حقوق الله پس همچو صلوة وصیام وحج وزکوة ست تا توانند بتادیه آن پردازد وقضاء عمری

بدلیلی ثابت نشده وصوم ولی از طرف میت بسنت صحیحه ثابت گردیده وداون زر نقد برای ادا صلوة فائتة بدعت

فقها درست استند بدلیلی ضعیف هم نیست تا بقوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره میتواند
و اگر حج بر وی فرض است و نکرد وصیت کند بمقدار مصارف ضروری یکس حج تا از طرف وی ادا کرده شود و آما
وصایای مستحبه از تبرعات محضه پس غنی از بیان است لیکن اینقدر باید دانست که تصدق در حال صحت و حیات افضل
و اکثر در ثواب از تصدق در مرض و نزد ممات است ع برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلعم وقال ای الصدقة اعظم اجرا قال ان تصدق وانت شحیح صحیح تخشی الفقر وتأمل
الغنی ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا رواه الشیخان و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلعم قال لان یتصدق المرء فی حیوته وصحته بدرهم خیر له من ان یتصدق عند موته بمائة رواه ابو داود وابن حبان فی صحیحه
و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول مثل الذی یعتق عند موته کمثل الذی یهدی اذا شبع رواه ابو داود
والترمذی وقال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل است اگرچه اهل زمان دران بکثرت
گرفتارند صاحب طریقۀ محمدیه درین باب رساله نوشته است مسمی بانقاذ الهالکین و دران ازالۀ این شبه فرموده و احقاق
حق نموده و همچنین وصیت باتخاذ طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل است وهو الاصح وبه قال ابو بکر البلخی مؤلف
طریقۀ محمدیه گفته فظهر من هذا ان المعتاد فی زماننا لیس بجائز بلا خلاف واما فعل الورثة من اموالهم فمکروه وبدعة مستقبحة
من عمل الجاهلیة وکذا الاجابة لدعوتهم و عن انس رضی الله عنه مرفوعا لا عقر فی الاسلام وهو الذی کان یعقر عند القبر
بقرة او شاة انتهی و روی احمد وابن ماجه باسناد صحیح عن جریر بن عبد الله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام
من النیاحة و سنت در قبر لحد است و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعمیق دران
تا صدر مرد درست است و زیاده بران افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی است
و باید که قبر مسنم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قرطبی گفته ویمنع من الارتفاع الکثیر الذی کانت الجاهلیة تفعله
و عن علی انه قال لابی الهیاج الاسدی الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا
مشرفا الا سویته اخرجه مسلم و مسائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوط اند مثل نیل الاوطار و مسک الختام
و جز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیما و حدیثا رسائل مستقله تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش درینجا ضرورت
نیست مؤلف طریقۀ محمدیه در بعض مؤلفات خود گفته یجوز قراءة القرآن فی المقابر مطلقا علی ما هو المختار للفتوی من قول محمد
لکن انما یجوز اذا قرء حسبة لله واما القراءة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب اصلا لفقدان النیة والاخلاص المشروطین فی
استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یأثم القاری والمقری انتهی و این قراءت پارۀ از قرآن در مقابر نزد زیارت
اموات است نه بعد دفن بر قبر و متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امراء مستجیر میکنند که آن حرام است و اکل اجرتش ممنوع چنان
دانسته شد آنچه گذشت پس بحکم سنت مطهره وصیت امری ضروری از ضروریات شرعیه است لهذا محرر سطور با خلاف

واحباب خود وصیت میکند چنانکه بیاید و پیش از ایصاء می نویسد که عمر این بندهٔ شرمنده در حین تحریر این مقاله و تقریر
به چهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از مرگ ست بر سر رسیده می آید زیرا که هر آینده نزدیک ست و هر گذشته دور و ما ابعد
ما فات و ما اقرب ما هو آت قوت جوانی و دلولهٔ شباب زائل و پیری و سفیدی موی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفاس
مستعار در علم باری تعالی چند نفس باقی ست و مرگ کدام جای از عرب و عجم مقدر و بهر حال روزی این خاکدان فانی را گذاشتنی ست
وازین کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار با حق سبحانه و تعالی افتادنی و درین عمر گذشته هرچه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بوقوع
آمده باشد معلوم الهی ست از همه توبه النصوح بر زبان جاریم و بدل نادم و خائف و بجان ترسان و لرزانیم و تا می توانیم خود را
از اکتساب محارم و اقتراف جرائم دور تر میگردانیم و توفیق بدست خالق ست و حق تعالی وعدهٔ عفو بر توبه فرموده و رسول
خدا صلعم تائب را همچو بی گناه قرار داده پس ازینجا امیدم قوی و رجائم راسخ ست که آن همه کرده ناکرده گردد و درست
این ست ع یکسر مو دولت سفید نشد ٭ گرچه موی به تن سیاه نماند ٭ ای حسن توبه آنگهی کردی ٭ که ترا طاقت گناه نماند
والحمد لله تعالی که بدانست خود هیچ گاه آلودهٔ ذرهٔ از شرک و ملوث نوعی از بدع نشده ام و بفسقی از فسوق بسته دل و قعر
خاطر رضا نداده اگر بمقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطراراً لا اختیاراً مبتلا شده باشم بمجبوری و اکراه طبع صبر
نموده ازان باخلاص تائبم و تا ممکن شد ازان گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلت عظمته و عم نواله در حق این هیچ میرز
کس میرس بیش ازانست که اگر بهر موئی تنم زبانی منفرد و جنانی مستقل گردد شکر اندکی از احسان او در عمر دراز ادا نتوانم کرد
در یتیم آنچنان نگاه داشت که کسی با وجود پدر همچنان نزیست با ناز و نعمت نکند و از حضیض جهل و ضلالت محض بدستگیری
و توفیق خود باوج علم و هدایت رسانید و از مذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک از مذهب تقلید رجال بر آورده شاهراه اتباع کتاب و سنت نمود و مقهور احدی و مجبور کسی نساخت
و از اوصاف ابناء زمان که مفاخرت بانساب و طعن در احساب کنند و تحاسد و تباغض نمایند و نتیجهٔ علوم اکتساب فخر
و جاه و مکابره و مجادله دانند و در فکر شکست یکدیگر می مانند و با اهل حق طرف می شوند و سبب ایذای خلق الله میگردند
و سرمایهٔ دانشمندی را در سر اتصال مراتب دنیوی [illegible] اماندار و صحبت فساق اشرار و امرای ناهنجار در می بازند
و ریا و سمعه و اکل باطل بزی علما و مشایخ و وعاظ [illegible] دارند دوری تام و بعد تمام بخشید و این راه و رسم را در نظر او
حقیر و ناشایسته وا نمود و معاش او را از بدو شعور و آغاز هوش در کسب ید منحصر فرمود و از وجوه مکاسب محرمه باز داشت
و جز خود محتاج دیگری و منت پذیر احدی از خلق چه اقارب و چه اجانب نساخت و به تیسیر کتب ایمهٔ دین و صحف شرع مبین
و درستی سلسلهٔ روایت سنن مطهره و اقامت نسبت با زمرهٔ محدثین کرام و علماء اعلام اعانت کافی و مدد وافی فرمود
و بی جهد و فکر من مال حلال زیاده بر مقدار حاجت و کفایت اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تغییر منکر بقدر میسور بخشید
و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و بانواع نعم صوری

ومعنوی ولطائف وفضائل ظاهری وباطنی که من دانم وآفریدگار من مخصوص ساخت واز تبعات دولت وآفات
غنا که نجات ازان با بنا جنس کمتر حاصل می شود محفوظ داشت ودر علم ودولت بر بسیاری از اکابر دین ودنیا مزیت
مرحمت فرمود واز امراض عقلیه واو وا نقلیه واسقام بدنیه که جهانی دران گرفتارست عافیت روزی کرد واز اخلاق
رذیله که کتب سنت صحیحه وتصوف قدیمه بران مشتمل ست متخلی وباخلاق حمیده بقدر تقدیر میسور متحلی ساخت غرض که عد
نعمای منعم حقیقی وحد حمد وشکر محسن مطلق طاقت زبان وکار دل ناتوان نیست ؎ از دست وزبان که برآید *
کز عهدهٔ شکرش بدر آید * اگر اشجار تمام عالم اقلام وابحار جمیع دنیا مداد گردد کلمات محامد ربانیه وعبارات محاسن الهیه
نفاد نه پذیرد ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ؎ مجلس تمام گشت و
بپایان رسید عمر * ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم * چه من وچه قدرت من که جرأت بر ادای حمد وشکر الطاف نامتناهی
رحمان ومراتب عفو وغفران او کنیم وچه همت من که خود را در حامدین وشاکرین بشمریم هرگز پرتوی ازین آفتاب یا حرفی
ازین کتاب نشان نتوان داد وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از نعمتهای او یکی این ست که از اصلاب مسلمین وارحام مسلمات
آفرید واز نسل سید المرسلین وشفیع المذنبین وخاتم النبیین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وعلی آلهم اجمعین گردانید وبسوی صراط
مستقیم اسلام هدایت فرمود وبران استقامت بخشید وتوفیق اشاعت علوم حقهٔ کتاب وسنت بتالیف ونشر داد واز همه
بیگانه ساخته با خود آشنا ساخت ؎ مرا بیگانگی از خلق با حق آشنا کردست * بطبع من بکس کم ساختن بسیاری سازد *
با احدی غشی در دل واز یکی شکوهٔ بر زبان نیست نه فکر آزار کسی ست ونه اندیشهٔ گرمی بازار خود ونه شوق دیدن احدی
از ابناء جنس ست ونه شیوهٔ اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی ست ونه طریقهٔ مجادله با کسی نه از قبول عالم غرضی
ونه از رد خلائق تعبی نه فکر عروج خود ست ونه صدمهٔ نزول خویش در همه حال وهر حین خوشدلیم وبحمد وشکر او تعالی
تر زبان ؎ زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد * بچشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد * بهیچ رنگ درین گلستان
قراری نیست * تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد * حق تعالی عم احسانه یکی از احاسن اوقات برای موت مانند
تمامی شهر رمضان یا عرفه یا دادن صدقه چنانکه در حدیث ا‍ : دابونعیم آمده یا نزد عمل صالح مثل حج وعمره وصوم و
جهاد یا روز جمعه یا شبش یا نماز ومانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمهٔ حیات بی ثبات بر اقرار کلمهٔ طیبه
وعقیدهٔ توحید ومجانبت بدع واشراک فرماید که این نعمت بس سترگ ست واین دولت بسی بزرگ ودر برزخ ومواقف حشر
ومساکن رضوان همسائگی برگزیدگان خود برحمت عامهٔ خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودی بود واین ست
بس بس وچنانکه درین دار ناپائدا بمحض دستگیری خویش کفیل همه حوائج او شده وحاجتمند هم جنسی نکرده همچنان دران
عرصهٔ پر هول آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران بار جلوهٔ اظهار بخشیده از مخاوف تا تمام نجات تام دهد
وبالجمله این وصایا ودیعه ست لوحی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد ودر عایتش از جانب فرزندان

واعزه موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانه ست انشاء الله تعالی و نوع آنست که رعایتش سبب صلاح
و فلاح موصی اهم ست و فقهم الله تعالی پس نوع اول آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت صحیحه و اتباع
احادیث صریحه کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح عالم و ماموین موحدین مخلص بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه
خوانند و قبر را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند نسازند و بران کتبه ننویسند و گنبد بنا ننمایند و منصه و حصار اساس ننهند
که این همه حرام و منهی عنه و ممنوع ست در سنت مطهره و عیدهای سخت و درشت بران وارد گشته و رسوم دنیوی مثل سوم
و دهم و چهلم و ششماهی و سالیانه و جز آن خود رسوم خاندان ما نیست و همه بدعت ضلالت ست رسول خدا صلی الله علیه
و سلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان را از گریه و زاری منع بلیغ باید کرد و اگر چه
زنان ما را عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیزها را پسند نکردیم و احدی
را از اهل خانه مرتکب شدن آن ندادیم تا بما بعد ممات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه از مال حلال اگر توفیق خیر
رفیق باشد امداد باید کرد که نفع این چیزها بموتی ثابت ست لیکن بر وجهی باید کرد که سنت صحیحه بدان ناطق ست نه بر وجهی
که عادت اهل زمان و مبتدعان ست و دعای اولاد صالح برای آباء و امهات خیلی نفع دارد و ما برای والدین خود در هر زمان
دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهیم و از وی سبحانه امید باجابت داریم همچنان
از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار ست والحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
مضمونات احدی هیچ شی بر ذمه ما نیست که ایصا بقضاء آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار و روضه
ندیه و مسک الختام وغیرها در ذیل کتاب الجنائز بر وجه بسط تام مرقوم ست مطابق آن نزد احتضار کاربند شوند و هرگز
سر موی از طریقه سنت مخالفت نکنند ورنه در عاقبت دامنگیر شویم و جنازه را بر سر برگران بها نبرند و بران شال یا دوشاله
نیندازند و در تجهیز تعجیل نمایند و لاشه را دیرتر در خانه نگذارند و حفاظ را برای قرآن خواندن بر قبر نگمارند که حرام ست
و قاری و مقری هر دو آثم و اجرت قرائت حرام حقد انخواسته اگر اتفاق انتقال درین بلده بهوپال که حالا نزیل آنیم شود
حفر قبر در باغچه واقعه بر سر غدیر کافی ست ورنه امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه مکرمه و مدینه منوره
دست بهم دهد و جوار صلحا میسر گردد و حصول این امل از قاضی الحاجات لبی آسان ست چندان دشوار نیست انشاء الله
تعالی انجام کار همچنین خواهد شد اللهم ارزقنا شهادة في سبيلك واجعل موتنا ببلد رسولك این عاجز را
آرزوی تمام ست که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جرعه جام شهادت علیا نوشیده آید ؎
گر نثار قدم یار گرامی نکنم ٭ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید ٭ نوع دیگر که مفید پس ماندگان میتواند شد آنست که دنیا
اعتبار را نشاید بسیاری از انسان در عهد و اکثری در طفلی و جمعی در جوانی می میرند و بعضی که به پیری و شیخوخت میرسند
تمام عمر و راز ایشان در اندک فرصت هیچ باد صبا از دست میرود و نمیدانند که کجا رفت ؎ پیدا تو عمر چراغی ست

که در بزم وجود به تبسیم مژه بر هم زدن خاموش ست بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال ست
بغفلت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کمتر میدانند و بعد انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و
هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراخ دستی هم نصیب شود همین بیست
و پنج سال ست واگر اوقات خواب که برادر مرگ ست برآید مقدار مذکور هم بنقصان میگراید و معاملهٔ آخرت که انقطاع
پذیر نیست بر سر دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش ست و نجات ازان خیلی دشوار پس بغایت ابلهی باشد
که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و مکابدت نا ملائم میسر نمیگردد لذات باقیه و نعم سرمدیه
دائمه را برباد دهد و دامن دولت پاینده عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سرمدی راضی و گرفتار شود
و فانی را بر باقی اختیار نماید و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله و جوانی که نشو و نمای او بطاعت و علم و عبادت باشد روز حشر
زیر عرش سایه یابد و توبه از گناه در جوانی بهتر از پیری ست درین باب احادیث وارد شده ع توبه از باده در ایام
جوانی کردم ۞ اول مستی من بود که هشیار شدم ۞ جهد باید کرد تا یکی ازان هفت گروه باشد که روز حشر زیر عرش سایه گیرند
و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رستگاری و فراخ
دستی نمیرسد و من زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور فرض
وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض گردد تا تواند مصلحت دینی را بر همه چیز مزیت نهد و
مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد. دنیا هم بقدر تقدیر بوی حاصل میگردد و هر که مصلحت
دنیا را بر فضیلت اخری ایثار میکند دین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم بیش از قسمت و پیش از وقت او را
طوع ید نمیگردد ع دنیا مطلب تا همه دینت باشد ۞ دنیا طلبی نه آنچ اینت باشد ۞ بر روی زمین زیر زمین خار ریزی
تا زیر زمین روی زمینت باشد ۞ طلب دنیا سبب گریختن دنیاست و گریختن ازان سبب حصول اوست هر که در پس
سایهٔ خود بدود سایه از وی بگریزد و هر که خود بگریزد سایه دنبال او را نگذارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من جعل الهموم
هما واحدا هم آخرته کفی الله همّ دنیاه حق تعالی با من بندهٔ شرمنده همین معامله کرد و بیشتر درین زمانه همچنان ست که هر که مصلحت
دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسر الدنیا و الآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود در فرصت
قلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجهٔ آن خسران ابدی لاحق حال میگردد و هزارها کسی را درین زمانه دیدیم که کیفما اتفق بدولت
رسیدند بازاز آنها اثری بر روی کار نماند ع غافل مشو ز عشوهٔ دنیا که این عجوز ۞ مکاره می نشیند و محتاله میرود ۞ منجملهٔ
تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در مناکحت دینداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول زمام حکومت
نظر نگارند بلکه صحیح النسب سید الحسب را نصب العین سازند در روز قیامت جز دین و تقوی سوال از دولت و حشم نرود
و نه پسند که رشته دار کدام دولتمند امیر یا رئیس ست فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون حفظ نسب خصوصا نسب

سیادت یکی از ضروریات دینی ولتقویم نسبت طینی با سید المرسلین ست علیه وعلیهم الصلوة والسلام در مناکحت ذکور مضائقه نزد
ضرورت نیست امادر مناکحت اناث حفظ سیادت ضرورست که فخر ماست هم در دین وهم در دنیا وکیف که گروه اهل بیت
مخصوص بچیزها ست که در غیر ایشان یافته نمی شود ونافع در دارین ست لیکن همراه تقوی واتباع سنت نه بدون آن
واکمل کاملین نوع بنی آدم واشرف ملائکه وتمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی
وسلم وبارک علیه وعلی آله وصحبه اجمعین هر کس هر قدر مشابهت که باآن جناب بهم رساند ودر باطن وظاهر وصفات فطری و
اخلاق کسبی وعلم واعتقاد وعمل در عادات وعبادات ومعاملات خلق وخالق مانا شود وقدم بر قدم مبارکش رود آنکس را
همان قدر نصیب از مزایای آخرت حاصل گردد ودر دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود وهر که درین مشابهت قاصر ست
بمقدار قصور مذکور ناقص ست ولهذا در زمرهٔ اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره وکتاب عزیز که زمرهٔ محدثین کرام اهل اتباع
اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر همگنان برده اند ودر جماعهٔ اولیا اصحاب سلسلهٔ نقشبندیه بمزیت اتباع مخصوص اند
وهمین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان ست واگر همت ما قاصران از کمال متابعت
نبوی صلعم بکوتاهی گرائیده شرف کمال اشتغال بسنن ونوافل در امور دینیه ودنیویه دستیاب نگشته فقط بر ادای واجبات
وترک محرمات ومکروهات ومشتبهات در عادت وعبادت ومعاملات قناعت کرده در اعتقاد وتوحید واتباع موافقت نموده آید
این هم غنیمتی ست کبری در صحیحین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
وحق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیاء خدا یعنی دوستان او مگر متقیان وتقوی عبارت از تادیهٔ واجبات وترک محرمات
واحتراز از مشتبهات ست نه از کثرت نوافل وعبادات واتیان مستحبات وتطوعات واقبح محرمات رذائل نفس ست
از نفاق وعجب وکبر وحقد وحسد وریا وسمعه وطول امل وحرص بر دنیا وطمع مال وحکومت وابتلا بفسوق وبدع ومحدثات
ومانند آن وبعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارند موضع آن کتب فقه ست واگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند
واز شومی نفس وشر شیطان مرتکب محرمات شود باری هیچ آنچه اتلاف حقوق العباد باشد وترک صریح صلهٔ رحم بود ازان خود ومهما امکن
بعزم همت اجتناب واجب داند ودر فعل منکرات شریک احدی از اقارب واجانب واحباب وامرا وحکام نگردد حق تعالی
اکرم الاکرمین وارحم الراحمین ست ورسول خدا صلعم رحمة للعالمین وشفیع المذنبین انجا امید عفو وترک انتقام از حقوق الله
قوی ست واما حقوق العباد پس خود در بخشش نمی آید آیات واحادیث درین باب بسیار ست ضبط آن همه درینجا دشوار
رسول خدا صلعم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده وارشاد کرده ان تحب للناس ما تحب لنفسک وتکره لهم
ما تکره لنفسک واین دو حدیث درین موضع کافی ست دیگر از نصائح آنست که با اتباع خود از زن وفرزند ونوکر وغلام
وکنیز ورعیت حتی الاستطاعة معاشرت بسامحت کنند تا همگنان راضی ودوست باشند واز تقصیرات خفیفهٔ ایشان
درگذرند ومتبوعان خود را از حسن ادب ولطف فرمانبرداری وخیرخواهی وخدمت گذاری ونصیحت ظاهر وباطن خوشنود

ومهربان سازند مگر آنکه امر بمعصیت کنند و شریک فسوق خود سازند که در صورت طاعت ایشان نیست لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران و اقربا و غربا و احبا و اخوان و اخوات و همسائگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع زندگانی
عمر بسر نمایند دنیا جای سهل ست بهر نهج میگذرد و برای معاملاتش باهم تقاطع خوب نیست هیچ خانه برباد نشده مگر وقتی که باهم
منازعت و مخاصمت رو داد و از کسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد ؎
هیچ دانی که شیر مردی چیست ٭ شیر مرد زمانه دانی کیست ٭ آنکه با دوستان تواند ساخت ٭ آنکه با دشمنان تواند زیست ٭
حق تعالی ارشاد کرده میفرماید ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما
یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ
بالله انه هو السمیع العلیم و این آیهٔ شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت ست و عامل بدان سلمان کامل ع اگر موی آهن
الی هی باسا ٭ و این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصاً لله تعالی با وی
دشمنی و بغض بود مثل روافض و خوارج و مانند آن از اهل بدعت و عاویان سنت پس با آنها موافقت ضرور نیست الا مدارات
بمصلحت دنیا اگرچه پدر یا پسر باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء
الی قوله لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم و آیات درین باب بسیار ست و در
خاندان ما همیشه ائمهٔ اهل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بوده اند در علم و عمل الا دو
کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و به بلای محبت دنیا افتادند تجاوز الله عنهم ؎ من بودم و کنجی و چراغی
و کتابی چه غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد لیکن آخراً عنایت الهی دستگیری کرده همان شیوهٔ قدیمه را اعاده فرمود و پدر بزرگوار
سرخیل علما و اتقیا و تاج مکلل اهل بیت با صفا بر آمد و ایثار عقبی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
عاجز از بلوغ رتبهٔ پدری قاصر ماند لیکن نه بقصد و همت خود بلکه بتقدیر ازل که خامهٔ قضا و قدر بران جاری شده بود و هنوز
بجای خود سخت شرمنده و انگشت بدندان ست چه کند ؎ آنچه نصیب ست بهم میرسد ٭ گر نستانی بستم میرسد ٭ لیکن
فرزندان سعادتمند را باید که از چنین ابتلا خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز با امثال این ماجریات تن برضا ندهند که
خالی از فساد دنیا و معاد نیست ع گر با نرسیدیم تو باری برسی ٭ و دریابند که علم بهتر از دولت ست بلکه علم با فقر و تنگدستی
بهتر از غنا بهر وجه کمال ست که آن فانی ست و این باقی ؎ علم داوند بادریس و بقارون زر و سیم ٭ شد یکی برفلک و هیچ
دگری تحت سمک ٭ علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال ست و کتب سنت صحیحه
متکفل بیان او ست و این علم بدون مدد یافتن از ادلهٔ قرآن کریم و حدیث رسول رؤف رحیم علیه و علی آله الصلوة والتسلیم
و تفسیر و شرح سنت و اصول این هر دو و فقه و طریقهٔ سلف امت و ائمه او و اهل قرون فاضلهٔ ثلثه رحمهم الله تعالی
و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیره و اعداد مسائل و فروع کتب فقه مروجه بی اصل

وغیر مستند بدلیل ست و در یافت حال صحت و سقمش بدون این علوم میسر نگردد پس درین علوم سعی بلیغ باید کرد و خود ازمن
برای تحصیلش چیست باید پرسید چه اگر توفیق کریم رفیق باشد باقتصار برین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی ست
و از امراض قلبی و قالبی شافی و خواندن حکمت اول و دوقات فلاسفه لاشی محض ست کمال درین مثل کمال مطربان در علم
موسیقی ست این موسیقی هم فنی از فنون حکمت ریاضی ست آری قدری قلیل از منطق که خادم علوم ست اگر بی تعب بلحاظ دفع فتن
و شبهات مخترعه اهلش بخوانند مضائقه ندارد اما انهماک دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن ست و مجموعه لقای
کتب تفاسیر و احادیث و معادات این علوم در کتاب خانه به وجه کمال موجود ست با وجودش فرزندان را حاجت بکتب دیگر
نیست فهرست این کتب در سلسلة العسجد نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی ست و بصرف زر کثیر و مال خطیر بعیش از جستجو
آنها از بلاد حجاز و عرب و امصار عجم بمحن شاقه و افکار طویله حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد و ذخیره بلاد دست بهم
نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده ؎ دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت ٭ الله الله که تلف کرد
که اندوخته بود ٭ واین همه ذخائر عقبی را با اموال نقود و امتعه و جز آن هر چه شرعاً و عرفاً در ملک خاص ماست برای اخلاف
میگذاریم باید که مطابق فرائض الله مندرجه سنت صحیحه و کتاب الله هر دو برادر با خواهر و غیرها تقسیم نمایند و بر قسمت کردگار
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از اقارب قریبه حصص آن بدهند و معاش خود را بکسب ید مقصور دارند و خدمت قضا
و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار نکنند اگرچه مجبور شوند و معاش را بمقدار کفاف غنیمت شمرده هوس از دیاد ننمایند که در
حدیث شریف آمده ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی و اصل غنا توانگری نفس ست و در مصارف هر چند غنی باشند جاده اقتصاد
سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عسری و تبشیر یسری ست و تا توانند مطابق وصایای قرآنیه
و حدیثیه و نصائح اساتذه و مشایخ مثل وصایای شیخ عبد الخالق غجدوانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ ثناء الله پانی پتی
رحمهم الله عز و جل کاربند شوند این وصایا در کتابخانه موجود ست و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت ست و اینجا تحریرش
بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علما و وقت در مسائل [illegible] شریعت طرف شدن و در رد و قدح در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق افضل [illegible] شمردن و از رو قول و فعل خود بر هم شدن و برفع آن
بتقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب هم [illegible] مند و مراق [illegible] سلام و موجب نقصان از طلوع درجه ایمان کامل ست
اشتغال بدرس و تدریس کتب احادیث و تفسیر و صرف [illegible] ت سنت و قمع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان بجای
خود کافی ست و انتصار مذاهب پدران و استادان و مشایخان باختیار طریقه جدل خوب نیست حق ثابت بر اوهای
باطل نمیگردد پس چرا بدبا پد برد و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فروض اعتقادی
و عملی فرصت وقت بدست بهم دهد با حسن نیت صرف انفاس گرامی که گوهری بها و جوهر شاهوار ست در مطالعه کتب دینی
از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتاب و سنت می باید و همچنان در نشر علوم حقه صادقه بتدریس طلبه که خوش عقیده

وهم مذهب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق منطوق قرآن و حدیث دولت عظمی و فضیلت کبری ست تا کرا توفیق
بخشند و کرا از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در ملبس و مسکن و ماکل و مشرب و منکح و انهماک در تحسین این چیزها
شیوهٔ دنیاداران غافل از آخرت ست اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را ازان عار و انکار می باید ؎ خوشا جهان
تهیدستی و غریبانش ٭ زوال نیست در اقبال بی نصیبانش ٭ فقری که با ایمان صحیح کامل ست دیده بهتر از سلطنت تمام
روی زمین ست و توحید رب العالمین سر جمله طاعات ست و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله باثبات قلب و اتقان
ایقان عجب دولت بی زوال ست اللهم ارزقنا و اخلافنا و دوری از صحبت فساق و کناره کشی از صحبت اهل منکر و نفاق
دلیل سعادت اخروی ست صحبت ابرار در عمر درازا اثر نمیکند و همنشینی اشرار و فجار زودتر در میگیرد ؎ زاهدا از حلقهٔ رندان
بسلامت بگذر ٭ تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند ٭ ترک نماز عمداً کفر ست و تارکش کشتنی و گردن زدنی ست و تارک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادل ست و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راحله ست چه یهودی یا نصرانی می میرد و در فتنه
گوشه گرفتن سنت سلف صلحا ست و جهاد بر تقدیر وجود شرائط ثابته از کتاب و سنت فرض کفایه و ماضی ست تا روز قیامت
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین و دنیا شستن ست
غدر هندوستان که در سنه ۱۲۷۳ هجری واقع شده جهاد نبود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست و شاید که اجری یابد و مجاهد عامه
وران مجتهد مخطی بود در دریافت احکام فتن کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق ست با وجودش حاجت استفسار مسئله
از عالمی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب الله و اصول اینها مؤلفات ما درین دیار کافی ست و اکثر مؤلفات ضروریهٔ
ائمهٔ حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابخانه محفوظ ست و بقیه مصنفات
این حضرات با برکات را تلاش و جستجو باقی ست و سرمایهٔ کتابخانه روز افزون گویا تمام دولت ما و آبای ما همین کتب علوم ست
پس بس و این اهم و دونانیکه در چشم ما خیلی قلیل و در دیدهٔ دنیا بسیار ست و پیش ما کمتر از خذف و نزد اهل دنیا بهتر از
جواهر و در نظر ما حقیر و مهان و در بصر ابنای گیتی عزیز و جلیل بی در حقیقت خوابی و سرابی و ظلی و نمایش آبی بیش نیست اهل دین
بدان نظر نبینند و بعشوه اش از جا نروند ؎ آمد اندیشهٔ یاری برسی انگاری دل ٭ گفتم آن شیفتهٔ بی سر و پا حاضر نیست ٭
همت آنست که تا تواند با خلق خدا احسان کند و خود ست منت پذیر احدی نشود و الید العلیا خیر من الید السفلی
؎ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند ٭ ما هم از دست در خود چیزها بخشیده ایم ٭ اخذ زکوة بر سادات حرام ست
از کسی نستاند اگرچه با فاقه و فقر قرین باشد و با حدی از سادات ندهد هر که باشد و هر کجا که باشد و بهر حالت سفیهه که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از تکثیر در معاصی ست چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع ست لذت گناه باقی نمی ماند و وبالش
باقی ست و مشقت طاعت میگذرد و اجر و ثوابش ثابت ست هر که این نکته را دریافت حال و مآلش نیکو شد صواب

وخلوص اصل اصول جملهٔ طاعات ست ورنه کالای بد بریش خاوند باشد صواب آن عمل ست که مطابق کتاب وسنت
باشد وخالص آن فعل ست که برای خدا بدون لوث نجاست شرک وآمیزش چرک ریا وسمعه بود وچون این هر دو اصل
قائم ودائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید وسر رشتهٔ مغفرت وعفو بدست آمد وخود را مولوی یا ملّا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا نیدن یا با القاب شرعیه وکنی فاضله مثل شیخ الاسلام ومجد الدین وابو البرکات وابو الحسنات
وانچه بدان ماند ملقب ومکنی ساختن وبران خوشدل وبدان راضی بودن چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد
ومتقن علوم کتاب وسنت بروجه تحقیق بود ودر دریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود ومعهذا متسم باین اسما نبود وقاضی
ومفتی بودن بلائی بزرگ ست اصحاب این مناصب را می بینیم که در سر دنیا دین باخته اند ودر کشش اهل دنیا گردیده ومصلحت
عاجله را بر مصلحت آجله مقدم داشته پروائی بشرع وایمان خود نکرده اند حفظنا الله واخلافنا عن ذلک ؎ راز درون
پرده ز رندان مست پرس ✽ کین حال نیست زاهد عالی مقام را ✽ غرضیکه اگر از دست بر آید وتوفیق الٰهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان وبهمان شدن وابن فلان وچنین وچنان بودن عائق از فضائل آخرت ست ؎ این حدیثم
چه خوش آمد که سحرگه میگفت ✽ بر سر میکدهٔ با دف ونی ترسائی ✽ گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد ✽ وای گر در پی امروز
بود فردائی ✽ دنیا سراسر زور ست وجز زور وفریب ست نمی آید اکثر اهل عالم چه جاهل وچه عالم دران گرفتار اند وهر روز در هر زمانه رنگ
وبوی این گل بدبو تازه تر بروی کار می آید وآنرا غایت عقل ونهایت هوشیاری میدانند وبدان مفاخرت می نمایند
وهر که هم رنگ ایشان وهمدم وهم وضع ایشان نیست او را ابله وسفیه انگارند وتمیدانند که غافل ازین ذکر وفکر عاقل ست
ودیگر گرفتار این دام ودد واحمق جاهل فردا که روز عیار زدات الصدور واظهار هر مضمر ومستور ست معلوم شود که درچه کار بودند
وانفاس گرامی را در سر کدام خسیسه در باخته عاقبت محمود را تباه ساخته اند ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلومت ✽
که با که باختهٔ عشق در شب دیجور ✽ وبالجمله حوادث روزگار وتقلبات ادوار وتطورات اهل دنیا وافات وتبعات این
سپنجی سرا بیش ازان ست که بذکرش توان پرداخت وتدابیر دفع ورفع آن باید آموخت لا یحصیها الا الله سبحانه مگر مسلمان
پاک اعتقاد ومومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد وهمه گیتی پر فساد شود وجمله بنی آدم راه ناصواب پویند وی تنها بر صراط
مستقیم اسلام وجادهٔ قویم ایمان بی یار ومددگار قیام کند ومراقب خدای تعالی در هر فرح وترح وصلاح وفساد وآمد وشد
وموت وحیات وغنا وفقر ماند وذیل سنت مطهره وکتاب عزیز را قولاً وعملاً واعتقاداً از دست ندهد بلکه دین اسلام را سخت
بدندان گیرد وبا زعاج احدی از خویش وبیگانه وناوان وفرزانه از جا نرود ؎ بیا ای عشق رسوائی جهانم کن که یک
چندی ✽ ملامت های بیدردان شنیدن آرزو دارم ✽ واین حالت استقامت را فوق کرامت وولایت دانند واین
ماجرا را غنیمت کبری واکسیر اعظم وکبریت احمر وعنقای سعادت وکیمیای هدایت شمارد ؎ مذاهب شتی جیبن
فی الهوی ✽ ولی مذهب فرد اعیش به وحدی ✽ این قدر که گفته ونوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

که بر ذمهٔ هر بندهٔ مسلمان برای خدا و کتاب و رسولش صلی الله علیه وعلی آله وسلم و عامهٔ مومنین و خاصهٔ ایشان متحتم ست
ورنه بدین آخر زمان حرف پند گفتن آهن سرد کوفتن و باد مشت پیمودن ست انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء والسعید من
سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه ۞ این قدر پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ۞ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست فرزندان
کامگار را باید که در حق این عاجز زبون مطابق وصایای نوع اول بجا آرند ورنه در حشر دامنگیر شویم تو در حق خود موافق نوع
دوم کار بند گردند ورنه نادم خواهند شد و نقصان دارین خود خواهند کرد ۞ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر
دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را ۞ هذا واختم هذه الخاتمة بذکر ما ورد فی سعة رحمة الله وسبقها وغلبتها علی غضبه
سبحانه وتعالی وذلک کالذیل علیها والامارة لحسن العاقبة اعاذنا الله تعالی عن النار الحاطمة قال الله سبحانه وتعالی ان الله
لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد
الله غفورا رحیما کتب علی نفسه الرحمة قال عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء
فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون وان ربک لذو مغفرة للناس علی
ظلمهم وان ربک لشدید العقاب نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب
الالیم قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون
للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم
ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من اباءهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک الفوز العظیم والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم الاخبار عن انس
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول قال الله عز وجل یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان
منک ولا ابالی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک علی ما کان منک ولا ابالی یا ابن آدم
لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا لاتیتک بقرابها مغفرة اخرجه الترمذی وحسنه وعنه
رضی الله عنه ان النبی صلعم دخل علی شاب وهو فی الموت فقال کیف تجدک قال ارجو الله یا رسول الله وانی اخاف
ذنوبی فقال رسول الله صلعم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله تعالی ما یرجو وآمنه مما یخاف
اخرجه الترمذی وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم حسن الظن من حسن العبادة رواه الترمذی وعنه عن
رسول الله صلعم انه قال قال الله عز وجل انا عند ظن عبدی بی وانا معه حیث یذکرنی والله لله افرح بتوبة عبده من احدکم
یجد ضالته بالفلاة ومن تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا واذا اقبل الی یمشی

اقبلت الیہ ہرولۃ رواہ الشیخان وعن ابی ہریرۃ ان النبی صلعم قال لو اخطاتم حتی یبلغ السماء ثم تبتم لتاب اللہ علیکم اخرجہ ابن ماجۃ باسناد جید وعن ابی ہریرۃ انہ سمع رسول اللہ صلعم یقول ان عبدا اصاب ذنبا فقال یا رب انی اذنبت ذنبا فاغفرلی فقال لہ ربہ علم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنب ویاخذ بہ فغفر لہ ثم اصاب ذنبا آخر وربما قال اذنبت ذنبا آخر فقال یا رب انی اذنبت ذنبا آخر فاغفرہ لی فقال لہ ربہ علم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنب ویاخذ بہ فغفر لہ ثم مکث ما شاء اللہ ثم اصاب ذنبا آخر وربما قال ثم اذنب ذنبا آخر فقال یا رب انی اذنبت ذنبا فاغفرلی فقال لہ ربہ علم عبدی ان لہ ربا یغفر الذنوب ویاخذ بہ فقال ربہ غفرت لعبدی فلیعمل ما شاء رواہ الشیخان س بر درگہ دوست گنہی بخشند ٭ صد سالہ گنہ بیک آہی بخشند ٭ عفو گنہم بنا توانی کروند ٭ زینجاست کہ کوہ را بکاہی بخشند ٭ وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلعم قال ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یغرغر رواہ الترمذی وقال حدیث حسن وعن ابن مسعود عن النبی صلعم قال التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ رواہ ابن ماجۃ والطبرانی وعن عبد اللہ بن مغفل قال دخلت انا وابی علی ابن مسعود فقال لہ ابی اسمعت النبی صلعم یقول الندم توبۃ قال نعم رواہ الحاکم وقال صحیح الاسناد وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلعم قال والذی نفسی بیدہ لو لم تذنبوا لذہب اللہ بکم ولجاء بقوم یذنبون فیستغفرون اللہ فیغفر لہم رواہ مسلم س دارم گنہی ز قطرہ باران بیش ٭ وز شرم گنہ فگندہ ام سر در پیش ٭ ناگاہ ندا شد کہ مترس ای درویش ٭ ما در خور خود کنیم تو در خور خویش ٭ وعن ابی ہریرۃ ان النبی صلعم قال لما خلق اللہ الخلق کتب فی کتابہ فہو عندہ فوق العرش ان رحمتی تغلب غضبی و فی روایۃ سبقت رحمتی غضبی رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلعم یقول جعل اللہ الرحمۃ مائۃ جزء فامسک عندہ تسعۃ وتسعین وانزل فی الارض جزء واحدا فمن ذلک الجزء یتراحم الخلائق حتی یرفع الدابۃ حافرہا عن ولدہا خشیۃ ان تصیبہ وفی روایۃ عنہ ان للہ مائۃ رحمۃ انزل منہا رحمۃ واحدۃ بین الجن والانس والبہائم والہوام فبہا یتعاطفون وبہا یتراحمون وبہا یعطف الوحش علی ولدہا واخر اللہ تعالی تسعا وتسعین رحمۃ یرحم بہا عبادہ یوم القیامۃ رواہ مسلم وعن سلمان قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ خلق یوم خلق السموات والارض مائۃ رحمۃ کل رحمۃ منہا طباق ما بین السماء الی الارض فجعل منہا فی الارض رحمۃ فبہا تعطف الوالدۃ علی ولدہا والوحش والطیر بعضہا علی بعض فاذا کان یوم القیامۃ اکملہا بہذہ الرحمۃ رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلعم قال لو یعلم المومن ما عند اللہ من العقوبۃ ما طمع بجنتہ احد ولو یعلم الکافر ما عند اللہ من الرحمۃ ما قنط من جنتہ احد رواہ مسلم وعن عمر بن الخطاب انہ قدم علی رسول اللہ صلعم سبی فاذا امراۃ من السبی تبتغی اذا وجدت صبیا فی السبی اخذتہ فالصقتہ ببطنہا وارضعتہ فقال لنا رسول اللہ صلعم اترون ہذہ المراۃ طارحۃ ولدہا فی النار قلنا لا واللہ وہی تقدر علی ان لا تطرحہ فقال النبی صلعم للہ ارحم بعبادہ من ہذہ بولدہا رواہ مسلم الی غیر ذلک من الاحادیث الواردۃ فی ہذا الباب وہی کثیرۃ طیبۃ جدا ورزقنا اللہ تعالی الحیاۃ الحسنی واذاقنا حلاوۃ رضوانہ الاسنی وادخلنا برحمتہ وفضلہ دار النعیم ووقانا من عذاب البرزخ ونار الجحیم وصلی اللہ تعالی وسلم وبارک علی خیر خلقہ سیدنا محمد النبی الامی وعلی آلہ وصحبہ وکل مومن تقی ومسلم تقی متبع

نرجو من الاخوان المسئول ممن اطلع على هذا الكتاب من العلماء الاعلام والمشايخ الكرام ان يلحظوه بعين العناية ثم يسبلوا عليه ذيل الرعاية ليمحوا ما بدى فيه من الخلل ويصلحوا ما كان فيه من العلل فقد ابى الله ان يصح الا كتابه العظيم وان يسلم من النقص الاخطاء الكريم ولنعم ما قيل ؎ اخا العلم لا تعجل بعيب مصنف، ولم تتحقق زلة منه تعرف، فكم افسد الراوي كلاما بعقله، وكم حرف المنقول قوم وصحفوا وكم ناسخ اضحى لمعنى مغيرا، وجاء بشئ لم يرده المصنف، ولما بلغ بنا الكلام الى هذا المقام عن لنا ان نختم بهذه الابيات اقتداء ببعض الكرام وبالله التوفيق وبيده حسن الختام ؎

الهی لئن لم تعف فالویل کله	لعبد مسیئ ذی ضلال و باطل
تعلم علما لیس فیه بعامل	وکم قال من قول ولیس بفاعل
فان تنتقم من ظالم شر ظالم	فعدل الی من عادل خیر عادل
وان تعف عنه العفو فضل انت به	سحائب جود جاد بالخصب هاطل
علی مجدب عطشان لهفان مقفر	فقیر الی غوث یغیث و وابل

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

خاتمۃ الطبع نتیجۂ طبع شہسوار جولانگاہ ابتداع برہم زن ہنگامۂ شرک و ابتداع عمدۂ ارباب معقول قدوۂ اصحاب منقول مولوی محمد عبد الرشید بن شاہ محمد کشمیری نائب محکمۂ افتا لطف اللہ بہ و احسن الیہ و بارک لہ و فیہ و علیہ

اوراق السنۂ بلغاء فصاحت نشان وصحائف صدور فصحاء شیوا بیان صرف وفاتر محامد منشی انشا ارض وسما نیست که فواتح وخواتم کتب ساکنان این خاکدان کهن بهر و حرف حمد و لحد نهاده و اقلام انامل علمای خوش بیان وارقام جوارح فضلای بلاغت نشان وقف مدائح ممدوح ملی املاء معاش و معادی ست که رسائل و مسائل نوآموزان این دبستان پرمحن بر روی باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفائح مصاحف ایمان و آیات شفاء امراض جنان اتحاف تصلیه و تسلیم بر رسول کریمی ست که نقوش توحید بر جریدۂ روزگار رقم فرموده اوست و صحت املاء و انشاء عمر فانی و عذوبت عبارت حیات جاودانی اهداء تحیه و تکریم بر رؤف رحیمی ست که ابواب شروح متن متین عالم اولی و اخری برروی جهانیان کشوده او و دریا افشانی بر دیدۂ کور سواد ان غلو کیش و سواد نامۂ اعمال جاهلین تعصب اندیش ترحم وثنا بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر اصحاب اجابت اند و شکنجه اجزاء جماعهٔ ضلالت و سرکوبی طایفهٔ مبتدعه و کمرشکنی زمرهٔ مستعصبه ترجیعه
و دعاء برای اصحاب و اشیاعی ست که شیرازه بند کارنامهٔ هدایت و کارد سرتراش زمرهٔ غوایت اند صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه ما سجع ساجع الشتیت و تلی تال ابیات التشبیت اما بعد بمشام شمیم آشنایان وقایع عالم
جاودانی و سایه نشینان طوبای معانی و مبانی صلای نوید و برای شیرین کامان کوثر کتاب و سنت و نشترگذاران
شرائین شرک و بدعت مژدهٔ دولت جاوید باد که درین نزدیکی اوان و قرب زمان دامنی مملو از رسالی ثمن عالم
غیب و سبدی پر از گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده نه خزف پارهای قیل و قال که بر خاک انداختنی ست
و نه خار زار آرای رجال که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه درج لآلی متلالی مسائل ست که بمیزان سنت سنیه سنجیده شده
و دوحهٔ گلهای رنگین دلائل ست که از گلبن نبوت و فیه چیده بنام ایزد نخستین تجلی طور سیت که بر دل موسی
صفتان تافته و بازپسین گل رعنائی ست که بگوشهٔ دستار مقبلان جا گرفته شگرف آیینه ایست که صورت
عالم مثال در وی پیدا و سترگ خزینه ایست که پر و هنده را لعل و گهر در جیب و کنار و دل برای وصال این شاهد
زیبا قرین اضطرار ست و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار و کیست که اکثر مصنفات علماء سرزمین هند
کالبدی بی روان و دفتر پریشان ست نقلی چند از این و آن بهم رسانیده رساله نامیدن و مشت خاکی از رهگذر
تقلید بر وی شسته نقش فلک تنقید بستن بنظر راست پرستان دلیل تهیدستی و برهان بی مایگی ست همانا بدانست
این گروه باده در خمخانهٔ عنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را تر دماغ ساخته حالیا بساط تحقیق
برچیده اند و گویا از آن دریا در یاراوق نمی در پیمانهٔ سنت و کتاب باقی نمانده اگر روزی بذروهٔ بلند تتبع
دواوین سلف محدثین فرا میرسیدند میدانستند که هنوز علم فراوان ست و کوشش را میدان و نیاد بن تحقیق را
فرسان و عرصهٔ انصاف فراخ و نظر عدل را سررشته دراز یا للعجب از تماشائیان این باغ که در بستهٔ جلوهٔ
گل تحقیق از رخنهٔ دیوار تقلید می بینند و خرامندگان فضای این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
و سنت برنمی چینند و کیست که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت دندان زده باری الحمد لله و المنة که هنوز دفتر آثار سلف و جلوهٔ پیرایست
و دست نیرنگی دوران کارنامهٔ پیشینیان آمادهٔ تماشائی جرس ناقهٔ لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز ست
و حجلهٔ شاهد فیوض ابدی را در باز یعنی عزیزی که نهان خانهٔ ضمیرش از فراوانی امتعهٔ گرانمایهٔ سنت و کتاب مملو
و مشحون ست و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون ست درین قرن ثالث عشر که سررشتهٔ اشاعت
حق بگسستن رسیده و صبح حشر و نشر بدمیدن آرمیده و آتش پاس کیش و ملت بافسردگی گرائیده لواء احیاء
مراسم سنن و اماتت آثار سیئه بر وجهی افراشته که هنگامهٔ نصرت دین محمدی که هر کس و ناکس بدان منت بر جوش تر

نتوان نهاد گرم گردیده و بالاخوانی اہل بدع و بلند پروازی جماعهٔ شرک بکنج عدم خزیده کیست که درین میدان
باوی گوی مسابقت بازد یا از روی حجت نیره دم تساوی زند زہی یگانهٔ داور که وجود با جودش را وسیلهٔ
سد ثغور اسلام و جناب رفیعش را ذریعهٔ آسایش کافهٔ انام گردانید و خہی سعادت این جوان بخت که به بث و نشر
سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیبر ناموری ہر دو جہان کشوده دست و بازوی
جرگهٔ موحدین ست و قلب و دماغ جماعهٔ متبعین و روح و ریحان اخیار و ابرار ست و سکرات الموت فجار و اشرار
سایهٔ طوبای راحت کرداری ست و کوثر تشنه لبان رستگاری آرایش جمال کمال ست و افزایش کمال جمال
نور حدیقهٔ سنت و کتاب و نور حدقهٔ دودمان بوتراب **والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن**
خانصاحب بهادر ملقب بنواب ادام الله مجده و کبت عدوه همانا که ببارگاه تدوین دواوین دین اسلام
درین روزگار پسین جز وی کسی دیگر بار نیافته و بمسند احیاء علوم نافعه غیر از ذات با برکاتش نخستین ہیچ کسی
ننشسته کمند همت والا ایش که بذروه اصلاح معاد بند ست اصلاح معاش را نیز فرو نمیگذارد و صفحهٔ ضمیر منیرش
که سطور نور کتاب تهئیهٔ اسباب عقبی ست نسخهٔ تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیه صفحهٔ خاطر بیرون نهٔ انداخته درین
حین که این شرح متین و کتاب مبین در احوال برزخ نوشته حق آنست که باحیاء سنن موتی در تن اسلام جان
تازه دمیده و با آبریزی سنت سنیه خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بروجهی مکشوف
نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حقه محمدیه ترجیح اخری بر اولی و ایثار عقبی بر
دنیاست و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سعی آثار و اخبار صحیحه در اذهان
قاصران چنانکه باید نه نشیند خنک آنکس که بزخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای ما بعد الموت اسباب نجات
مهیا سازد و سعادتمند آنکه عاجل خود را تابع آجل خویش نموده بتدکار آن عالم پرواز دو بای حال چون این
کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت انتما از کتم عدم بمنصهٔ وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان واجب الاذعان
بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش امتثالا للامر این شاهد زیبای عالم جاودانی را بمزید اهتمام
در حجلهٔ طبع جلوهٔ اظهار بخشیدند و در عهد سعادت مهد علیا حضرت نقطهٔ دائره فرمان روائی نکته کتاب دادگری
و عدل پیرائی نخبهٔ مخدرات آخر زمان حسنهٔ از حسنات جهان قامعهٔ بنیان شرک و بدعت رافعهٔ رایات کتاب
و سنت حامیه حمی ایمان ماحیهٔ آثار کفر و طغیان عمدهٔ خواتین خلاصهٔ خواتین علیة الهمم جناب **نواب شاهجهان بیگم**
ادام الله معالیها و طابت ایامها و لیالیها باهتمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده عنوان صحیفهٔ لطف و
احسان مولوی **محمد عبد المجید خان** مهتمم مطابع دار الاقبال بهوپال صانها الله عن الزوال بتصحیح و تنقیح
معدن علوم مخزن فهوم مرکز دائرهٔ فضل عظیم طغرای فرمان خلق کریم ذو المجد العالی مولوی سید ذو الفقار احمد

[illegible]کت معیار فضائل سدیده منتج فواضل عدیده خلاصه زمرهٔ کرام زبدهٔ صلحا و انام حاوی [illegible] مولوی محمد عبد الصمد پشاوری سلمها الله تعالے و بکتابت متحلی بهر زینت متخلی از همه [illegible] منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود ۱۲۹۳ سنه هجری باواخر ماه صفر در [illegible] المطابع [illegible] شاهجهانی حلیهٔ انطباع و پیرایهٔ اختتام پوشید والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

قصیدهٔ تاریخ تالیف نتیجه طبع رسا و فکر آسمان پیمای نبض شناس قلم مزاجدان سخن ماهر نکات هر فن ظهوری ظهور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شهیر سلمه الصمد

ای مخاطب از دل ناشاد و حالش مینویس — قصهٔ درد دل و شرح ملالش مینویس

فرق نشناسند میخواران ز خسرو تا گدا — گر ز جم جامی به پیش آید سفالش مینویس

آن سوی افلاک بهر فکر ما میگیر با ز — کنگر پروانه و هم نیروی بالش مینویس

هیبتی دارد مراضر غام اقبال سخن — گر درین وادی حریف آید شغالش مینویس

مقدم محبوب معنی را مخواه از دیگران — هان گر از ممدوح من باشد تعالش مینویس

دیده ور نواب صدیق حسن خان نا جو — بی نظیر و بی مثال و بی همالش مینویس

بهر خاقان شوکتی افزای طغرایش فرست — بهر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس

آنکه آنرا منبع فن ابر دانش سے نگار — آنکه بحر جود و دریای نوالش مینویس

گر ستیز دپور دستان یا غلام درگهش — زود ماتم نامهٔ در پیش زالش مینویس

مرتضی را کیست از بستان اولادش بگو — مصطفی را کیست از گلزار آلش مینویس

عرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار — نام دشمن گر نویسی پایمالش مینویس

هان که ننویسی و گر خواهی نوشتن ناگزیر — ثانی در عالم فرض محالش می نویس

آنکه زده بالاتری نار ند فکرش یا دگیر — آنکه ز در رعنا تری نبود خیالش مینویس

هر دو جانب صفحهٔ افلاک را سکن سیاه — مختصر شرحی ز بهر فضل و کمالش مینویس

فضل منشا عالم معجز طرازش بر طراز — نثر پیرا ناظم جادو مقالش مینویس

غالب و آزرده هم نیز هم خیالش بوده اند — چون من دیوانه در صف نعالش مینویس

از شتابی توسن کلکش بنست باز دار — صفحهٔ میدان محشر را مجالش مینویس

گر بهی باشد عمل بر غیر قولش زانکه گفت — گر بود ضد سخن عین ضلالش مینویس

سبز تر باد از درخت عمر او هر شگون زد رقم شرحی برابیات و شمارش تام کرد		گر دعا گوئی برا اوراق نهالش ... کین چنین شرحی ز اسباب جمالش	
	لاجرم بی حد باَئین آورد ای شهیر پر ز علم عالم برزخ بسالش مینویس سنه ۱۲۹۲ هجری		

درین میدان
را وسیله
ت و نثر

قطعهٔ تاریخ تالیف نتیجهٔ خاطر ماهر جامع فنون سخندانی نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بهوپالی متخلص باحمد سلمه الواحد الاحد

امیر جهان داور دادگر	کثیر المناقب سنی الصفات
باوصاف او می کنم اکتفت	نسنجد درین وزن چون اسم ذات
نبینم باین حسن یک فرد را	چو برهم زنم دفتر کائنات
درون سویدای من حب او	نظافت مانند آب حیات
همه گاه در کار حق مشتغل	بهر دم سوی علم دین التفات
بزیر نگین هم عرب هم عجم	علم برشد اندرین و لغات
سخن از لبش همچو قند و شکر	قلم در کفش مثل شاخ نبات
درین شرح ابیات ازکردگار	موفق شود به بنا در نکات
سرت گردم ای جان من گوش کن	غنیمت شمر پنجروزه حیات
زخود و لبشکنی قید این آب و گل	برون آئی از قلعهٔ شش جهات
برای روانت خداوندگار	سر شاخ طوبی نویسد برات
جزا اعمال نیکو نباشد ترا	بروز قیامت زعسات حمات
زایثار و انفاق و تقوی و بر	زخیرات و احسان و صوم و صلوة
زصدق و صفا و صلاح و سداد	زحج و جهاد و واداے زکوة
کلمح البصر بگذری بر صراط	ترا دستگیر و چو این صالحات
زهولی که در مطلع رو دهد	نلغزد دران وقت پای ثبات
سوال نکیرین را هم جواب	بقولی بیاری که یابی نجات